مکتب کلامی

سیستان



محمدرضا پیری



مختصری درباره نویسنده:

حجت الاسلام و المسلمین دکتر محمدرضا پیری، دانش آموخته حوزه علمیه قم و دکتری مدرسی معارف اسلامی دانشگاه قم، استاد حوزه و دانشگاه، استاد راهنمای پایان‌نامه‌های حوزه علمیه قم، دارای ۲۴ مقاله علمی ـ پژوهشی داخلی (isc) و خارجی (isi)، علمی ترویجی و علمی تخصصی. تألیف و چاپ ۶ جلد کتاب: ۱) فقه حکومتی مقارن؛ ۲) مبانی نظری تمدن اسلامی؛ ۳) نظریه منشأ صدور در علم دینی؛ ۴) ارزیابی نظریه‌های علم دینی؛ ۵) امامت‌پژوهی با تأکید بر نقد شبهات وهابیت؛ ۶) مکتب کلامی سیستان

بسم الله الرحمن الرحيم

مکتب کلامی سیستان

(از آغاز پیدایش تا پایان قرن هفتم هجری قمری)

محمدرضا پیری

عنوان و پدیدآورنده: مکتب کلامی سیستان/محمدرضا پیری.
مشخصات نشر: قم، آبات ۱۴۰۰
مشخصات ظاهری: ۲۱۰ صفحه
شابک: ۰ - ۴۳ - ۷۳۷۰ - ۶۲۲ - ۹۷۸
وضعیت فهرست نویسی: فیپا
موضوع: متکلمان - ایران - سیستان - تاریخ
موضوع: کلام شیعه امامیه - کلام اهل سنت
موضوع: اسلام - ایران - سیستان - فرقه‌ها
رده‌بندی کنگره: BP ۲۳۶
رده بندی دیویی: ۲۹۷/۵
شماره کتاب شناسی ملی: ۸۴۰۷۲۲۹

انتشارات آبات
۰۹۱۰۷۷۱۷۱۸۷

شناسنامه

عنوان کتاب: مکتب کلامی سیستان
نویسنده: محمدرضا پیری
ناشر: آبات
تیراژ: ۵۰۰ جلد
قیمت: ۵۳/۰۰۰ تومان
نوبت چاپ: چاپ اول / ۱۴۰۰

فهرست مطالب

تقدیم و تشکر

سپاس و ستایش مر خدای را جل‌وجلاله که آثار قـدرت او بر چهره روز روشن، تابان است و انوار حکمت او در دل شب تـار، درفشان؛ آفریدگاری که خویشتن را به ما شناساند و درهای علـم را بر ما گشود و عمری و فرصتی عطا فرمـود تـا بـدان، بنـده ضـعیف خویش را در طریق علم و معرفت بیازماید.

این کتاب تقدیم به ساحت مقدس حضـرت حجـت عجل‌الله تعالی فرجه الشریف که چشم‌ها برای زیارت صبحش بیدارند و تقـدیم بـه کریمه اهل بیت حضرت فاطمه معصومه علیهاالسلام

تشکر از همسر مهربانم به پاس قدردانی از قلبـی آکنـده از عشق و معرفت که محیطـی سرشـار از سـلامت، امنیـت، آرامـش و آسایش برایم فراهم آورده است؛ همدلی که با واژه نجابت و تـلاش آشنایی دارد و تلاش راسـتین را مـی‌شناسـد و عطـر رویـایی آن را استشمام می‌کند و مرا در راه رسیدن به اهداف عالی یاری می‌رساند؛ همو که حس تعهد و مسئولیت را در زنـدگی‌مـان تلالـویی خـدایی داده است و مرا یاری رساند تا این اثر را به اتمام رسانم.

و در پایان از تمام کسانی که مرا در اتمام این پژوهش یاری رساندند، خصوصاً حجت‌الاسلام‌والمسلمین دکتر محمدتقی سبحانی و حجت‌الاسلام‌والمسلمین دکتر حسن طالقانی تشکر می‌نمایم.

فصل اوّل: کلیات

۱ – ۱. مقدمه

سیستان یکی از سرزمین‌هایی است که عالمانِ اسلام‌شناسی را درخود پرورش داده است و کسانی برای آموختنِ مبانی اسلامی از این دیار رهسپار بلاد اسلامی می‌شدند و از متکلمان به نامِ زمانه خود می‌شدند و عدّه‌ای از آنان به این سرزمین بازگشته و تفکر حدیثی کلامی را در این دیار گسترش می‌دادند و عدّه دیگری در باقی بلاد زیسته‌اند.

در این سرزمین فرقه‌های گوناگون اسلامی حضورداشته‌اند؛ ازجمله «شیعه امامی»، «اسماعیلی»، «زیدیه»، «خوارج»، «اهل حدیث»، «شافعیه»، «حنفیه»، «صوفیه»؛ عالمان این فرقه‌ها،اندیشه‌های کلامی خود را در این بلاد گسترش دادند.

درباره عالمان این دیار، کتاب‌هایی نوشته شده است؛[1] اما درباره‌اندیشهِ کلامی این عالمان و رابطه حوزه کلامی شیعی و سنی کمتر نگاشته شده است؛ لذا در این تحقیق متکلمان سرشناس این دیار را بررسی کرده و تأثیر اندیشه‌های این عالمان را در این دیار بررسی کنیم.

با توجه به کمبود منابع موجود در این زمینه، کار نگارش کتاب به‌سختی پیش رفت ولی آخرالامر به لطف الهی این تحقیق با تمام

---

۱. اویسی جواد، *دانشنامه سیستان*، زاهدان، انتشارات تفتان، سال ۱۳۸۷–۱۳۹۰ هجری شمسی

نقصانش به دستاوردهای مهمی رسید.

۱- ۲. بیان مسئله

یکی از مباحث کلامی، بررسی مکاتب کلامی است که در منطقه جغرافیایی وجود داشته و دارای پیروانی بوده‌اند؛ سیستان نیز یکی از مناطقی است که اکثر فرقه‌های اسلامی در آنجا دارای عالمان سرشناسی بوده‌اند؛ مانند «شیعه اثناعشری، زیدی، اسماعیلی، خوارج، اهل حدیث، شافعی، معتزلی، حنفی و صوفی» و بعضی از این عالمان دارای آثار کلامی یا دارای آثار حدیثی بوده‌اند که با رویکرد کلامی- اعتقادی احادیث را نقل می‌کرده‌اند؛ لذا در این کتاب مکاتب کلامی آنجا و آثار کلامی‌شان و اندیشه‌های کلامی آنجا را بررسی می‌کنیم.

۱-۳. اهمیت و ضرورت

بررسی مکاتب کلامی و رویکرد عالمان یک منطقه نقش بسزایی در شناخت تاریخ کلام اسلامی‌دارد و از سویی که اکثر فرقه‌های اسلامی در سیستان حضورداشته‌اند به‌گونه‌ایی که اکثر متکلمان این فرقه‌ها، محدّث نیز بوده‌اند؛ لذا برای فهم احادیث کلامی راوی، شناخت مکتب فکری او دارای اهمیت است. همچنین با توجه به عدم معرفی کامل مورخان از رخدادهای کلامی در سیستان، نویسنده را بر آن داشت تا تحقیقی گردآوری کند تا تمام فرقه‌های اسلامی و فعالیت‌های متکلمان آنان را در این دیار نمایان کند.

۱-٤. سؤالات تحقیق

سؤال اصلی: آیا منطقه سیستان در سده‌های نخستین اسلامی از ظرفیت‌های فکری و اعتقادی برخوردار بوده و هر یک از گروه‌ها و فرقه‌ها چه متکلمان و آثار کلامی را به‌جامعه اسلامی تقدیم کرده‌اند؟

سؤال فرعی:

۱- سیر تاریخی مذاهب کلامی در سیستان چگونه بوده است؟

۲- گرایش‌ها و مکاتب کلامی متکلمان سیستان چگونه است؟

۳-آرا و روش کلامی متکلمان آنجا در سده‌های نخستین اسلامی چگونه بوده است؟

۱-٥. فرضیه‌های تحقیق

۱-بعضی از متکلمان - شیعه و سنی- آن دیار دارای آثار کلامی یا داری آثار حدیثی با رویکرد کلامی بوده‌اند.

۲- با ورود اسلام در قرن اول تفکر کلامی در سیستان آغاز گردید و در قرن سوم و چهارم تقریباً اکثر فرقه‌های اسلامی در این منطقه حضور داشتند و فعالیت می‌کرده‌اند

۳- در این دیار تفکرات نص گرایی اهل حدیث و عقل‌گرای معتزلی و عقلی حدیثی شیعی و خوارج حضورداشته‌اند و در این دیار فعالیت می‌کردند.

٤- برخی متکلمان سیستان دارای آرای کلامی خاصی بوده‌اند مانند

آرای کلامی محمد بن کرام مؤسس فرقه کرامیه.

۱-۶. پیشینه تحقیق

با مطالعه‌ای که صورت گرفته، پژوهشی مستقل که به‌صورت خاص به این موضوع پرداخته باشد یافت نشد، اگرچه سخن از متکلمان سیستانی تبار، در کتاب‌های رجال، طبقات، فهرست‌نامه‌ها ونیز در آثاری که ویژه مشاهیر سیستان نوشته شده بسیار است، ولی مطالب ارائه‌شده در آن‌ها، پراکنده و عمومی است؛[1] این پژوهش با همه نواقصش، اولین کار در موضوع خود است.

۱-۷. روش تحقیق

روش توصیفی تحلیلی است. موضوع با بررسی کتب کلامی، تاریخی، رجالی و حدیثی آغاز می‌گردد و سپس با ارزیابی و تحلیل داده‌های موجود به کشف جریان‌های فکری این دیار می‌پردازد.
روش گردآوری اطلاعات، بررسی و مطالعه کتب و اسناد موجود در کتابخانه‌ها است؛ ابزار گردآوری نیز از طریق یادداشت‌های

---

۱. آثاری که عموماً نوشته شده‌اند، به صورت متمرکز درباره متکلمان آن دیار بحث نکرده‌اند بلکه بخشی از اثر خود را به متکلمان اختصاص داده‌اند؛ مانند افشار سیستانی، ایرج، *سیستان نامه*، محل نشر: تهران، ناشر: مرغ آمین، چاپ اول، سال انتشار ۱۳۶۹ ه ش؛ افشار سیستانی، ایرج، *بزرگان سیستان*، تهران، نشر مرغ آمین، ۱۳۶۶ش؛ اویسی جواد، *دانشنامه سیستان*، پیشین

انجام‌شده و فیش‌برداری‌های صورت گرفته و نرم‌افزارهای موجود است.

ممکن است نتیجه‌گیری‌ها و جمع‌بندی‌های ما یکی از صورت‌های زیر باشد:

۱- استدلالی تاریخی

۲- تطبیقی تاریخی

۳- توصیفی تاریخی

٤- انتقادی تاریخی

۵- تاریخی صرف

بیشترین حجم این تحقیق از روش توصیفی- استدلالی تاریخی استفاده‌شده است.

۱ – ۸. اشاره به پیشینه تاریخی و جغرافیایی سیستان

۱- ۸- ۱. جغرافیای سیستان

سیستانِ کنونی، در جلگه‌ی پست و همواری در منتهی‌الیه مرز شرقی کشور ایران بین ۳۰ درجه و ۱۸ دقیقه تا ۳۱ درجه و ۲۰ دقیقه عرض شمالی و ٦۱ درجه و ۱۰ دقیقه تا ٦۱ درجه و ۵۰ دقیقه‌ی طول شرقی از نصف‌النهار گرینویچ قرار دارد؛ و حد شرقی آن در امتداد رود مرزی هیرمند، مرز ایران و افغانستان را تشکیل می‌دهد.[1] سیستان از شمال و مشرق به افغانستان، از جنوب به شهرستان

---

۱. افشار سیستانی، ایرج، *سیستان نامه*، پیشین، ج ۲، ص ۱۱۹۳

زاهدان، از مغرب و شمال غربی به کویر لوت و شهرستان بیرجند خراسان محدود است. جلگه سیستان، قسمتی از جلگه‌ی وسیع هیرمند است که قسمت عمده‌ی آن در خاک افغانستان و قسمت کوچکی از آن در خاک پاکستان است. سیستان در بیشترین طول و عرض خود به ترتیب ١٧١ و ١٦٨ کیلومتر است.[١]

مرز طبیعی شمال سیستان با افغانستان قراردادی است و تقریباً از وسط چاله‌ی «هامون صابری» تا حدود کوه «چاه شور» و «دربند باد» ادامه دارد؛ و مرز جنوب سیستان را «دره حرمک» و کوه «ملک سیاه» تشکیل می‌دهد و مرز طبیعی غرب سیستان را کوهپایه‌های «چهل دختر» و کوه «پلنگان» مشخص می‌کند که ارتفاع آن‌ها بین ١٥٠٠ تا ٢٠٠٠ متر است.[٢]

اما سیستان در قرون اول هجری دارای وسعت بیشتری نسبت به سیستان کنونی بوده است چنانکه ابواسحاق ابراهیم اصطخری مؤلف کتاب المسالک والممالک چنین می‌گوید:

جانب شرقی سیستان، بیابان مکران است و زمین سند و قسمتی از اعمال مولتان و جانب غربی آن، خراسان و بعضی از اعمال هندوستان و جانب شمالی آن، زمین هندوستان و جانب جنوبی آن بیابان‌های سیستان و کرمان بوده است.[٣]

---

١. همان.

٢. همان.

٣. اصطخری، أبو اسحاق إبراهیم بن محمد الفارسی، *المسالک والممالک*،

ابوالقاسم محمد بن حوقل بغدادی در کتاب صوره الارض نیز نظر فوق را تائید می‌کند:

سیستان با منضمات آن محدود است از مشرق به بیابان واقع در کرمان و سرزمین سند و سیستان و قسمتی از اعمال ملتان؛ و از مغرب به خراسان و بخشی از اعمال هند؛ و از شمال به سرزمین هند؛ و از جنوب به بیابان واقع در میانه‌ی سیستان و کرمان.[۱]

سیستان در نیمه‌ی اول قرن هفتم (هجری قمری) نیز وسعت زیادی داشت و ایالت قهقستان تا ترشیز (سبزوار امروزی) تابع آن بود.[۲]

در قرن یازدهم (هجری قمری) سرحد شرقی سیستان، از کشمیر تا ساحل دریای هند و حد غربی آن غربی‌تا کرمان و حد شمالی‌اش اسفزار (سبزوار هرات) و حد جنوبی آن سند بود.[۳]

منظور از سیستان در این کتاب محدوده‌ای است که اصطخری و ابن حوقل مشخص کرده‌اند.

۱- ۸- ۲. شهرهای سیستان در قرون آغازین هجری

بر اساس گزارش منابع جغرافیایی و تاریخی، سیستان دارای

القاهرة، ناشر: الهیئة العامة لقصور الثقافة، ص ۱۹۲

۱. ابن حوقل، محمد بن حوقل البغدادی الموصلی، *صورة الأرض*، محل نشر: بیروت، ناشر: دار صادر، أفست لیدن، سال نشر: ۱۹۳۸ م، ص ۱۵۰

۲. مستوفی، احمد، شهداد و جغرافیای تاریخی دشت لوت، موسسه ی جغرافیای دانشگاه تهران، دیماه ۱۳۵۱، ص ۱۱۷

شهرهای زیادی بوده و در بسیاری از این بلاد دارای عالمان برجسته‌ای بو ده است، شهرهای زیر عبارت‌اند از:

۱- بُست: این شهر از بزرگ‌ترین بلاد سیستان بوده و دارای عالمان بسیاری بوده است و در زمان حال جزء کشور افغانستان است و در فاصله بین هرات و غزنه و نزدیک رود هیرمند قرار دارد.[۱]

۲- زَرَنج: این شهر که امروزه آن را «زابل» می‌گویند درگذشته از آبادترین شهرهای سیستان بوده است به‌گونه‌ایی که مسجد جامع آن محور شهر بوده و اطراف آن تعداد بسیاری از مغازه‌های بازار وجود داشته است این شهر هم مانند «بُست» دارای عالمان سرشناسی بوده است.[۲]

۳- رخّج (قندهار امروزی): این سرزمین در قرون اول هجری متعلق به سیستان بوده است، اما اکنون جزء کابل افغانستان است.[۳]

---

۱. حازمی، محمد بن موسی الهمدانی، زین الدین، *الأماکن أو ما اتفق لفظه وافترق مسماه من الأمکنة*، محقق: حمد بن محمد الجاسر، ناشر: دار الیمامة للبحث والترجمة والنشر، سال نشر: ۱٤۱۵ هـ ص ۱۲۳، ابن حوقل، محمد بن حوقل، پیشین، ج ۲ ص ٤۱٤

۲. حموی، شهاب الدین أبو عبد الله یاقوت بن عبد الله الرومی الحموی، *معجم البلدان*، مکان نشر: بیروت، ناشر: دار صادر، سال ۱۹۹۵ م، چاپ دوم، ج ۳ ص ۱۹۱، ابن حوقل، محمد بن حوقل، پیشین ص ٤۱٤

۳. اصطخری، پیشین، ج ۱، ص ۸۵،

علاوه بر این شهرها، سیستان دارای بلاد دیگری بوده است که به نام آنان اکتفا می‌کنیم: «نِه و طاق و قرنین و خواش و فره و کِسّ و جزه و روذان و سروان و صالقان و بغنین و درغش و تلّ و بشلنک و بنجوای و کهک و غزنه و قصر و سیوی و اسفنجای و جامان و ماهکان وأسْفِزَار»[۱]

سیستان در کتب تاریخی و جغرافیایی به «سجستان» و «سجزّ» تعبیر شده است و مردمان این دیار را با نام‌های «سجستانی» یا «سجزّی» خوانده‌اند.[۲]

۱- ۸- ۳. نقشه سیستان در زمان ورود اسلام

---

۱ ابن حوقل، محمد بن حوقل، پیشین، ج ۲ ص ٤١٤، اصطخری، پیشین، ص ۸۳، حموی، شهاب الدین، پیشین، ج ۱، ص ۱۷۸

۲. حموی، شهاب الدین، پیشین، ص ۱۸۹،اندلسی، عبد الله بن عبد العزیز، معجم *ما استعجم من أسماء البلاد والمواضع*، محل نشر: بیروت، ناشر: عالم الکتب، سال ١٤٠٣ هـ چاپ سوم، ج ۳، ص ۷۲٤،



وجه نام‌گذاری سیستان

مؤلفان تاریخ سیستان و احیاء الملوک درباره علت نام‌گذاری این سرزمین به سیستان چنین می‌نویسند:

«ضحاک مهمان گرشاسب بود چون مست شد یاد شبستان خود کرد و گفت: شبستان خواهم و حرم‌سرا؛ و حرم‌سرای ضحاک درایه [بود] که سرزمین بیت‌المقدس بود. گرشاسب در جواب گفت: اینجا شبستان نیست سیوستانست؛ و سیو به اصطلاح آنجا مرد مردانه را گویند و به کثرت گفتگو تبدیل به سیستان گشت؛ و در آن روزگار در سیستان مردان کاری بسیار بودند و ضحاک گفت: ای پهلوان

راست گفتی اینجا که مائیم سیوستانست نه شبستان».[1]

۱- ۸- ٤. پیشینه اعتقادی سیستان تا زمان ورود اسلام

دین‌های رایج در سیستان از آغاز تا ورود اسلام عبارت‌اند از: آیین‌های اولیه‌ی آریایی‌ها (دیو پرستی و مهرپرستی)، زرتشتی، یهودی، مسیحی، اسلام.

الف: آیین‌های اولیه

مردم سیستان در دوره‌ی باستان، دین ساده آریایی، طبیعت پرستی داشتند تا آنکه آریایی‌ها یا سکایان سیستان از مراحل بدوی تعدد آلهه و پرستش اصنام، به‌تدریج به یکتاپرستی و اعتقاد به توحید جلب شدند، چون بعضی از عوامل موجود به نام «دیو» یا «دروغ» موجب رنج و بدبختی می‌شدند، در برابر آن «اهورا» یعنی روح روشن و پاک و موصوف به حکمت و خرد (مزدا) و مسبب سعادت و خیروبرکت، موردعلاقه و احترام عموم واقع شد.[2]

در سال ۱۹۳۵ م. سنگ‌نوشته‌ای از دوران خشایار شاه (٤٨٦-٤٦٥ ق.م) درباره‌ی «دیو پرستی» کشف شد، ازاین‌رو می‌توان استناد کرد که تا سده‌ی پنجم پیش از میلاد، آیین دیوها در ایران ازجمله

---

۱. ملک شاه حسین سیستانی، *احیاء الملوک*، بـه اهتمـام دکتـر منـوچهر سـتوده، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳٤٤، ص ۱۹

۲. افشار سیستانی، پیشین، ج ۲، ص ۱۱۹۳

سیستان رواج داشت و شاه مزبور ناگزیر شد با «دیو پرستی» مبارزه کند.[۱]

هنگامی‌که آیین آریایی در ایران گسترش یافت، اعتقاد اولیه‌ی آنان به عناصر طبیعی، صدها سال در برخی مناطق ایران دوام یافت. پس از اینکه آیین «مهرپرستی» جانشین آن گردید، این رسم سده‌ها در هند و بعضی نقاط ایران ازجمله سیستان پا بر جای ماند. زمانی که آیین مزدایی در مقابل مهرپرستی قد عَلَم کرد اختلاف عقیده بین پیروان دو آیین به وجود آمد که مزدا پرستی نتوانست تا مدتی در کلیه‌ی نقاط ایران گسترش یابد و معتقدان آیین مهرپرستی، سده‌ها در نقاط مختلف ایران به رسوم باستانی خویش باقی ماندند.[۲]

در «دهانه غلامان»[۳] سیستان آثار معبدی از دوره‌ی هخامنشی کشف

---

۱. همان

۲. همان، ص ۱۱۹٤

۳. دهنه غلامان بازمانده شهری است که روزگاری مرکز اداری-سیاسی والی‌نشین (زرنج) در شاهنشاهی هخامنشی بود، محل دهنه غلامان در حدود ٤۵ کیلومتری شهر زابل و دو کیلومتری روستای قلعه نو است. کاوش‌ها نشان می‌دهد که این شهر در بخش شمال غرب خود یک نیایشگاه چهارگوش داشته که چهار برج دیده‌بانی دارد. برای ورود به این سازه تنها یک در در ضلع جنوبی تعبیه شده‌است. در بخش شمال دهنه غلامان باستان‌شناسان ۱۲۰ اتاق در شمال و شرق و ۱۱۰ اتاق در جنوب، ۱۱ اتاق در جنوب کشف کرده‌اند. (سید سجادی، سید منصور، *دهانه غلامان*، ناشر، اداره کل آموزش، انتشارات و تولیدات فرهنگی، ص ۱ – ۵)

گردیده است که در آن اعمال مذهبی در دو بخش؛ یعنی مراسم آتش و قربانی اجرا می‌شد؛ بنابراین می‌توان گفت که در سیستان نیز آیین مهرپرستی رواج داشته است.[۱]

در کاوش‌های سیستان خصوصاً «شهر سوخته»[۲] و «دهانه‌ی غلامان» کم‌وبیش آیین اقوام این سرزمین معلوم گردید. خصوصاً طرز دفن مردگان‌که از اوایل هزاره‌ی چهارم قبل از میلاد دوران تحولی را طی نموده است. علاوه بر کشف گورهای متنوع، اشیای مختلفی شامل: سفال، اشیای استخوانی، فلزی، سنگی، پارچه، مجسمه‌های انسان و حیوان نیز کشف شد که هنگام دفن در کنار مردگان قرار می‌دادند.[۳]

بامطالعه‌ی اشیای مزبور و مورداستفاده‌ی آن می‌توان وجه تشابهی میان عقاید اقوام این منطقه با آداب‌ورسوم کهن قوم آریایی پیدا کرد. پرستش عناصر و موجودات طبیعی در هزاره‌های بعد، از رونق نیافتاد. کشف مجسمه‌های سفالین، گلی و فلزی گاو، گوزن، بز کوهی، اسب، گراز، سگ، حتی انسان نمونه‌ی بارزی از مظاهر این آیین کهن در سیستان است که هر یک را به‌منظور خاصی

---

۱. افشار سیستانی، پیشین

۲. شهر سوخته (Burned City) در ٥٦ کیلومتری زابل در استان سیستان و بلوچستان و در حاشیه جاده زابل – زاهدان واقع شده است. این شهر در ۳۲۰۰ سال قبل از میلاد پایه گذاری شده و مردم این شهر در چهار دوره بین سال‌های ۳۲۰۰ تا ۱۸۰۰ قبل از میلاد در آن سکونت داشته‌اند .تاریخچه این شهر به چهار قرن قبل از میلاد مسیح باز می‌گردد. افشار سیستانی، پیشین

۳. افشار سیستانی، همان، ص ۱۲۰۱

می‌ساختند و در کنار مردگان می‌گذاشتند. مثلاً مجسمه‌ی سفالین، گلی و مفرغی ازجمله پیکره مفرغی زنی پیدا شد که الهه‌ی باروری و حاصلخیزی و برکت و زناشویی بوده است.
نوع دیگر به‌دست‌آمده، مجسمه‌های متعدد گاو نر کوهان‌دار است که با شکل‌های مختلف از سفال و گل ساخته‌شده است. گاو از نظر اقوام حشم‌دار از مظاهر برکت، نیرو و فراوانی محسوب می‌شد و گاو نر در مذهب «مهرپرستی» واجد اهمیت بود و در معابد آنان همیشه مظهر «مهر» را سوار بر گاو نر یا در حال کشتن آن نشان می‌دادند که از ریختن خون این حیوان زمین بارور خواهد شد. همین معتقدات که ریشه و پایه‌ی کهن دارد، در آیین قدیم آریایی‌ها و اقوامی که پیش از آنان در ایران بودند به‌صورت ابتدایی وجود داشت. با توجه به کشف مجسمه‌ها و اشیای متعدد در نواحی مختلف سیستان و همچنین طرز تدفین مردگان، می‌توان گفت که آیین مهرپرستی تا مدت طولانی در نزد اقوام این سرزمین دوام داشت. ولی نمی‌توان درباره جزئیات این موضوع نظر قطعی ابراز داشت[۱]

ب: زرتشتی

در ایران پیامبری با نام ویچ یا «ایرین ویجه» ظهور کرده بود که مردم او را «زراتو شترا» می‌گفتند؛ لذا دین ملی ایرانیان پیش از اسلام از

---

۱. همان

نام وی «زرتشتی» نام گرفت.

زرتشت از مردم سکایی (نیاکان سیستانیان) بود. دلیل این نظر زبان اوست که زبان «گاثا» و «یشت‌ها» و «اوستا» است، زرتشت در خراسان بزرگ که شامل ماوراء النهر، ترکستان، روسیه، افغانستان، سیستان، سمنان و حدود گرگان امروزی است، نشو و نمو یافت و در حمایت پادشاه آن سامآن‌که از پرثوها (= دودمان پارثها) و از مهرپرستان بود به نشر آیین خود پرداخت.[1]

زرتشت از بیست تا سی‌سالگی عمرش را در شکاف کوهی گذرانید. عده‌ای بر این باورند که در این مدت به بررسی ستارگان می‌پرداخت و چون وسیله و ابزاری در اختیار نداشت، از شکاف غار به‌جای دوربین استفاده کرد و بدین طریق برگردش و وضع ستارگان نظاره داشت و بر دیوار همان غار نقشه‌های متعددی از مشاهدات خود ترسیم نموده است. زرتشت دنباله مطالعات و بررسی‌های خود را در سیستان ادامه داد و با تهیه ابزار ستاره‌یابی به تحقیقات خود جنبه علمی بیشتری داد.[2]

نام سیستان در «وندیداد»[3] پس از هند آمده و چنین توصیف‌شده

---

۱. همان، ص ۱۲۰۲

۲. همان

۳. وندیداد مجموع قوانین طهارتی و گناهان و جرائم و تاوان آنها است که به صورت سوال و جواب تدوین شده و دارای ۲۲ فرگرد (=فصل) است. به منظور سندیت بخشیدن به مطالبی که الزاماً عقاید شخص زرتشت نیست، سوالات از زبان وی خطاب به اهوره مزدا مطرح شده و اهوره مزدا به آنها پاسخ گفته است.

است:

«سرزمینی که مردمش بی فرمانروا هستند شاید به‌واسطه انتساب آن به زرتشت چنین توصیف‌شده، یعنی فرمانروایی آن سرزمین را خود زرتشت به عهده داشت؛ بنابراین می‌توان گفت سیستان تا هنگامی‌که زرتشت در آن به سر می‌برد، فاقد پادشاه بود که در مهابهارات نیز چنین توصیف‌شده است».[۱]

کریستن سن می‌نویسد:

«هرتسفلد عقیده‌ی خود را بر آن روایت مذهبی مبتنی کرده که مولد زرتشت را رگ (= ری) دانسته است. وی عقیده دارد که زرتشت از ری به زرنگ (سیستان) هجرت کرد و در آنجا برای نشر تعالیم خود زمینه‌ی مساعدی یافت. لهجه گاثایی هم به نظر هرتسفلد لهجه ری، یعنی لهجه مادری زرتشت بود. در صورتی که به تصور او، اوستای جدید، یعنی آنچه غیر از گاثاها در دست داریم به لهجه سیستان نوشته شده است».[۲]

«ادواردبرون» راجع به نقل‌وانتقال نسخه‌های «وندیداد» از سیستان به هندوستان می‌نویسد:

«تمام نسخه‌های وندیداد و تفسیر پهلوی آن‌که در هندوستان

(تفضلی، احمد، *تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام*، تهران، نشرسخن، سال ۱۳۷٦، ص ٦۱)

۱. افشار سیستانی، ایرج، *بزرگان سیستان*، پیشین، ص ۱۰۳

۲. کریستن سن، *کیانیان*، ترجمه ذبیح الله صفا، تهران، چاپ هفتم، ناشر: علمی و فرهنگی، 1 فروردین ۱۳۸۷، ص ۵

مضبوط است و ... از روی اصل پارسی نوشته شده و اصل پارسی مزبور را نامه‌ای به نام اردشیر در حدود قرن چهاردهم میلادی از سیستان به هندوستان برده است».[1]

کتاب ای در عجایب و غرایب سیستان به نام «افکنده و سهیگه ایستان» وجود دارد که به زبان پهلوی است، در این کتاب سیستان از مراکز کیش زرتشتی در عهد باستان عنوان‌شده است.[2]

بر اساس گزارش مسعودی، زرتشتیان دارای معابد زیادی در فارس، سیستان، کرمان، خراسان، طبرستان، جبال و آذربایجان بوده‌اند و در خوزستان یک معبد تا خلافت هارون‌الرشید (۱۶۹–۱۹۳ ه.ق) بوده است.[3]

چنانکه در زمان ورود اسلام نیز متکلمان زرتشتی مانند «رستم بن مهر هرمز» در سال (٦٥ ه.ق) حضورداشته و فعالیت می‌کردند.[4]

ج: مسیحیت

با پیامبری حضرت عیسی (علیه‌السلام) دین وی به ایران ازجمله به سیستان سرایت کرد. در سال ۳۹۹ م. یزدگرد اول به سلطنت رسید.

---

۱. افشار سیستانی، ایرج، پیشین، ج ۲، ص ۱۲۰٤

۲. همان

۳ همان

٤. مجهول الوهیه، *تاریخ سیستان*، تصحیح ملک الشعراء بهار، تهران، انتشارات پدیده «خاور»، آبان ماه ۱۳٦٦، مقدم، چاپ دوم، ص ۱۰٦

وی با «مغان» و موبدانش دشمن بود، ازاین‌رو نسبت به مسیحیان رأفت و مهربانی بیش گرفت؛ و در سال ٤٠٩ م شاه ایرانی فرمان آزادی عیسویان را در ایران صادر کرد؛ درنتیجه مسیحیان از نصیبین تا ترکستان در سراسر آن مرزوبوم ٦٦ مرکز اسقف‌نشین تأسیس کردند که مهم‌ترین آن‌ها در کردستان، ری، اصفهان، سیستان، نیشابور، فارس، هرات و مرو بود.[۱]

هـ: ورود اسلام به سیستان:

سیستان در سال ۲۳(ه.ق) در زمان خلافت عمر فتح شد ولی مردمان این سرزمین علیه عرب‌ها شوریدند و حکومت را پس گرفتند؛ اما در زمان خلافت عثمان در سال ۲۵ تا ۳۳(ه.ق) دوباره سیستان تحت تصرف مسلمانان درآمد و بعد از جنگ‌های پی‌درپی و صلح سیستانی‌ها، این منطقه جزء قلمرو اسلام گردید.[۲]

۱- ۹. جمع‌بندی فصل اول

این فصل در دو محور موردبحث قرار گرفت؛ اولاً محدوده سیستانِ محل بحث و شهرهای آن مشخص گردید، به‌گونه‌ایی که این سرزمین از شمال، در جنوب خراسان قرارگرفته است و از جهت

---

۱ همان

۲. ملک الشعراء بهار، پیشین، ص ۱۱۱–۱۱٤؛ افشار سیستانی، ایرج، پیشین، ج ۱، ص ۲٤۲–۲٤٥

غربش در شرق کرمان واقع‌شده است و جنوبش در شمال دریای عمان و بیابان‌های مکران واقع‌شده است و از جهت شرق به هرات افغانستان ختم شده است. ثانیاً سابقه تفکرات اعتقادی گوناگون نظیر مسیحیت و زرتشت قبل از ورود اسلام در این سرزمین مورد کنکاش قرار گرفت.

فصل دوّم: تاریخ حضور
و رشد مکاتب کلامی در سیستان

۲- ۱. شیعیان سیستان

مذهب تشیع در سیستان با سه شاخصه امامی، زیدیه و اسماعیلیه حضورداشته است و هر سه مکتب، متکلمانی در این سرزمین تقدیم نموده‌اند.

۲ – ۱ – ۱. شیعیان امامی

شیعه در لغت بر دو معنا اطلاق می‌شود، یکی توافق و هماهنگی دو یا چند نفر بر مطلبی و دیگری، پیروی کردن فردی یا گروهی، از فرد یا گروهی دیگر.[۱] و در اصطلاح به آن عده از مسلمانان گفته می‌شود که به خلافت و امامت بلافصل علی ـ علیه‌السلام ـ معتقدند و بر این عقیده‌اند که امام و جانشین پیامبر (صلی‌الله علیه و آله) از طریق نص شرعی تعیین می‌شود و امامت حضرت علی (علیه‌السلام) و دیگر امامان شیعه نیز از طریق نص شرعی ثابت شده است.[۲]

شیعه امامیه کسانی را می‌گویند که به نص جلّی و صریح پیامبر

---

۱. ابن منظور، محمد بن مکرم، *لسان العرب*، محقق / مصحح: میر دامادی، جمال الدین، ناشر: دار الفکر للطباعة و النشر و التوزیع- دار صادر، مکان چاپ: بیروت، سال چاپ: ١٤١٤ ق، ج ٨، ص ١٨٨

۲. شهرستانی، أبو الفتح محمد بن عبد الکریم بن أبی بکر أحمد، *الملل والنحل*، الناشر: مؤسسة الحلبی عمر فرّوخ، عبقریّة العرب، محل نشر: بیروت، سال ۱۹۷۳ م، ج ۱، ص ١٦٥

(صلی‌الله علیه و آله) درباره امامت علی (علیه‌السلام) و یازده فرزندش اعتقاد دارند و امامت به عقیده آن‌ها امامت و ولایت عامه مسلمانان است در امور دین و دنیا که به نیابت از پیامبر (صلی‌الله علیه و آله) به آن‌ها واگذار شده است زیرا آن‌ها معتقدند که بر پیامبر (صلی‌الله علیه و آله) عقلاً واجب است که برای خود جانشینی انتخاب کند. شیعه امامیه از همان آغاز در مقابل سبعیه (هفت امامیه) اثنی عشریه خوانده شده‌اند؛[۱] در سیستان نیز شیعیان امامیه از قرن اول حضورداشته‌اند.

۲ ـ ۱ ـ ۱ ـ ۱. قرن اول

در زمان ورود اسلام به ایران، مردم سیستان، دین اسلام را نمی‌پذیرفتند و مقاومت می‌کردند تا اینکه امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) نامه‌ای به مردم سیستان نوشت و آن نامه را به امام حسن مجتبی (علیه‌السلام) سپرد. امام حسن (علیه‌السلام) که به همراه لشکر اسلام که به خراسان عزیمت کرده بودند، نامه را به سیستانیان رساند؛ سپس بختیار–حاکم سیستان– و مردم این دیار اذعان نمودند که این دینی است که به ما بشارت داده‌شده بود که پیامبر آخرالزمان ظهور می‌کند؛ درنتیجه سیستانیان مسلمان شدند.[۲]

---

۱. شهرستانی، أبو الفتح محمد بن عبد الکریم بن أبی بکر أحمد، *الملل والنحل*، پیشین، ص ۱٦۹

۲. شاه ملک سیستانی، ص ۸ و ۹ و ٤۸

در این هنگام یاران امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) احکام دین اسلام را، به مردم سیستان آموختند و محبت اهل‌البیت در قلوبشان جای گرفت؛ درنتیجه هنگامی‌که معاویه طبق نامه‌ای که به سرزمین‌های اسلامی نگاشت تا امام علی (علیه‌السلام) را لعن کنند، مردم سیستان لعن نکردند و حتی حاضر شدند سالیانه مبالغی طلا به معاویه بدهند ولی سب امام شیعیان را نکنند اما معاویه به این کار راضی نشد و گفت یا علی (علیه‌السلام) را سب کنید یا سرهای زنان خود را بتراشید و در وسط میدان شهر بیاورید؛ در این‌جا بود که مردم سیستان حاضر شدند سرهای زنان خود را بتراشند ولی سبّ امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) را نکنند.[۱]

مهم‌ترین مسأله کلامی که در بین شیعیان سیستان وجود داشت، مسأله امامت بود؛ بدین گونه که در این قرن پیروان حضرت علی به دستور امام حسن (علیه‌السلام) در سیستان سکونت گزیدند تا تشیع را در این دیار گسترش دهند و مسأله امامت حضرت علی (علیه‌السلام) را برای مردم سیستان تبیین کنند؛[۲] چنانکه در زمان

---

۱. همان، ص ۸ و ۹

۲ همان؛ نویسنده کتاب *احیاء الملوک* در زمینه تشیع سیستانیان چنین می گوید: «در زمانی که امام حسن–علیه السلام– به اشاره امیرالمومنین علی–علیه السلام– با لشکر اسلام و سعد وقاص متوجه بلاد عراق و خراسان شد و مردم سیستان به نامه و پیام امام مفترض الطاعه مسلمان شدند و احکام و مسایل دین و ترتیب طهارت و نماز از منسوبان آن امام عالیمقام فرا گرفتند، دیگر بنا بر خلل عقاید و اطاعت جمهور و اجتهادات دیگر طوایف از روش خود به روش دیگر نشدند و

حکومت حضرت علی (علیه‌السلام) هم برخی از یاران آن حضرت مانند شریح بن هانی[1] در سیستان سکونت گزید؛ درنتیجه، این دو مرحله حضور یاران حضرت، باعث نهادینه شدن مسأله امامت بین سیستانیان است.

ازجمله قرائنی که دلالت دارد که مردم سیستان غالباً شیعه شده بودند، گفتار نویسنده کتاب احیاء الملوک است؛ وی در جریان وارد شدن عبدالرحمن سمره- نماینده معاویه - به سیستان می‌گوید:

مردم سیستان به این شخص خطاب کردند: بعد از رسول، امامی به‌حق باید که مردم به او اقتدا کنند و به امرونهی او باشند و حال اینکه معاویه با امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) جنگ کرد و در آن جنگ بسیاری از مهاجر و انصار کشته شدند و جمعی از اصحاب شهادت یافتند، عمار یاسر ازجمله آنان است و به قول صحیح اویس قرنی نیز در آن معرکه شربت شهادت چشید و عدد قتیلان هر دو لشکر از فرق اسلام به هشتاد هزار رسید، این مرد به خلافت لایق نیست و

هر چند متصدیان معاویه و آل مروان تکلیف سب امیرالمومنین به آن جماعت نمود، از این معنی ابا کردند و افسون و افسانه آن قوم قبول طبع سیستانیان نیفتاد».

۱. شریح بن‌هانیء از سرداران لشکر امام علی (علیه السلام) در جنگ‌ها بود که در سیستان سکونت گزید و در آن جا شهید شد. ذهبی، شمس الدین أبو عبد الله محمد بن أحمد بن عثمان بن قَایْماز الذهبی، *سیر اعلام النبلاء*، محقق: مجموعة من المحققین بإشراف الشیخ شعیب الأرناؤوط، چاپ سوم، ناشر: مؤسسة الرسالة، سال ١٤٠٥ هـ / ١٩٨٥ م، ج ٤، ص ١٠٧-١٠٨

به خلافت او راضی نشویم.[۱]

از این عبارت به دست می‌آید که سیستانیان اصلاً خلاقت معاویه را قبول نداشتند و ولایت مداری خود نسبت به امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) را حفظ نموده‌اند؛ در کتب تاریخی اهل سنت چنین آمده که حسن بصری به دستور معاویه، همراهِ قَطَری بن الفجاءه خارجی در سال (٤٢ ه.ق) وارد سیستان شد.[۲] و در گفتگوی مردم سیستان با عبدالرحمن سمره حضور داشتند.[۳]

از این جریان تاریخی استفاده می‌شود که بعد از شهادت امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) در سال ٤٠ (ه ق)، معاویه برای جلوگیری از تفکر شیعیان، این افراد را به سیستان فرستاد، اما به‌هرحال این افراد نیز نتوانستند که تفکر شیعی را از مردم آن منطقه مصادره کنند؛ زیرا در زمان شهادت امام حسین (علیه‌السلام) مردم سیستان علیهِ حکومت یزید شوریدند و از وی برائت جستند و سیستانیان بودند که در سال ٦١ هجری قمری نخستین قیام به خونخواهی اباعبدلله

---

۱. همان، ص ۵۱

۲. ابن اثیر، اسد الغابه، پیشین، ج ۳، ص ۴۵۰

۳. شاه حسین سیستانی، پیشین، ص ۵۱؛ در کتاب تاریخ سیستان چنین آمده است که حاکم وقت سیستان ربیع بن زیاد الحارثی تمام دستورات خود را از حسن بصری گرفته است و با توجه که این شخصیت تا سال ۵۱ (ه ق) در سیستان حکومت داشته است معلوم می‌شود که حسن بصری زمان طولانی ۱۰ ساله در سیستان بوده است. ملک الشعراء بهار، پیشین، ص ۱۲۱

الحسین (علیه السلام) را در کارنامه تاریخی خود ثبت کردند؛[1] در حالی‌که توابین در سال ٦٥ هجری و قیام مختار در سال ٦٦ هجری رخ داد.

تحلیل ورود حسن بصری به سیستان

حسن بصری که از شخصیت‌های برجسته در میان طبقه تابعین است در سال ٤٢ عازم سیستان شد و از سوی معاویه به‌عنوان دبیر سیستان معرفی شد. سؤال اصلی این است که چرا حسن بصری به دستور معاویه دبیر سیستان شد به‌گونه‌ایی که فقط کارش تعلیم و تعلم بوده و حاکم سیستان از وی دستور می‌گرفت.[2]

برای پاسخ این پرسش –که ردپایی از چرایی آن در تاریخ نیامده است– می‌توان چنین تحلیل نمود که وی به خاطر جلوگیری از شورش مردم سیستان علیه حکومت اموی وارد سیستان شد؛ زیرا طبق اعتراف تاریخ‌دانان مشی فکری حسن بصری نسبت به حاکمان جامعه اموی این بود که هرگونه شورش علیهِ این حاکمان را نمی‌پذیرفت.

---

[1]. قزوینی، زکریا بن محمد بن محمود، آثار البلاد و اخبار العباد، ص ٢١٢؛ رک: حیدری نسب، محمد باقر، تشیع در سیستان از وورد اسلام تا ابتدای غیبت صغری ص ۹۲ تا ۱۱۴.

[2]. «این همه به تدبیر حسن بصری کرد که او با وی اینجا آمده بود و هیچ نکردی تا از او نپرسی». ملک الشعراء بهار، پیشین، ص ١١٩-١٢١

از سوی دیگر حسن بصری در زمان معاویه، امام علی (علیه‌السلام) را قبول نداشت؛ چنانکه طبرسی روایت کرده است که در بصره علی علیه‌السلام از حسن دلیل شرکت نکردنش در جنگ جمل را پرسید و حسن دلیل آن را جهنمی بودن قاتل و مقتول بیان کرد.[1]

چنانکه بسیاری از علمای شیعه وی را دشمن حضرت علی و اهل‌البیت (علیهم‌السلام) ایشان شمرده‌اند؛ همان‌گونه که عمادالدین طبری درباره وی می‌گوید:

حسن بصری از دشمنان علی و فرزند او بود و در روز عاشورا علاوه بر اینکه حسین (علیه‌السلام) را یاری نکرد از او دوری گزید و همراه لشکریان شام بود.[2]

چنین شخصیتی با تفکر ضد ولایتی خود به دستور معاویه وارد سیستان شد[3] که اولاً: با قدرت سیاسی و مالی و نظامی که دارد جلوی شورش‌های سیستانیان علیه معاویه را بگیرد و ثانیاً: از گسترش تفکر شیعی جلوگیری نماید.

درنتیجه دو جریان فکری حسن بصری و قطری بن الفجاءه

---

۱. احمدبن علی طبرسی، الاحتجاج، چاپ ابراهیم بهادری و محمدهادی‌به (تهران) ۱٤۲۵، ج ۱، ص ٤۰۲ـ ٤۰۳.

۲. طبرسی، حسن بن علی، *اسرار الامامهٔ*، محقق: آستانه الرضویه المقدسه، مجمع البحوث اسلامیه، قسم الکلام، ناشر: مجمع البحوث الاسلامیه، محل نشر: مشهد مقدس، ص ۳۹۹

۳. ابن اثیر، اسد الغابه، پیشین، ج ۳، ص ٤۵۰

خارجی،[1] به دستور معاویه در یک زمان وارد سیستان شدند.[2]
نکته قابل‌توجه این است که نویسنده کتاب اسد الغابه اذعان نموده است که در سال ٤۲(ه ق) معاویه برای اینکه قیام مردم سیستان را سرکوب کند سپاهی متشکل از حسن بصری و قطری بن الفجاءه را روانه سیستان کرده است.[3] از قراین مشخص می‌شود که مردم سیستان چون حکومت معاویه را قبول نداشته قیام نموده‌اند؛ زیرا امام علی (علیه‌السلام) در سال ٤٠(ه ق) به شهادت رسید[4] و امام حسن (علیه‌السلام) ٦ ماه و ۳ روز (سال ٤۱ ه ق) حکومت نمود[5] سپس معاویه خلافت را تصرف نمود در اینجا بود که مردم سیستان قیام نمودند.

از مهم‌ترین شواهد این قیام عبارت نویسنده احیاءالملوک است:

---

۱. قطری بن فجاءه که نام کاملش ابو نعامه جعونهٔ بن مازن بن یزید و از بنی حرقوص بن مازن است، در دوران فرمانروایی مصعب بن عمیر بر عراق (٦٦ ق.) شورید. او به مدت بیست سال رهبری حرکتهای شورشی خوارج را بر عهده داشت و سرانجام در سال ۷۷ یا ۷۸ ق. در یکی از نبردها به قتل رسید. برای آگاهی بیشتر دربارهٔ قطری بنگرید به: ذهبی، شمس الدین أبو عبد الله محمد بن أحمد بن عثمان بن قَایْماز الذهبی، *سیر اعلام النبلاء*، محقق: مجموعة من المحققین بإشراف الشیخ شعیب الأرناؤوط، چاپ سوم، ناشر: مؤسسة الرسالة، سال ۱٤٠٥ هـ / ۱۹۸٥ م، ج ٤، ص ۱٥۱

۲. همان

۳. همان

٤. امین، سید محسن، پیشین، ج ۱، ص ٥٦۷

٥. همان، ج ۱، ص ٥٦۷ نقل از ارشاد شیخ مفید.

مردم سیستان به نماینده معاویه گفتند: بعد از رسول، امامی به‌حق باید که مردم به او اقتدا کنند و به امرونهی او باشند و حال اینکه معاویه با امیرالمؤمنین–علیه‌السلام– جنگ کرد و در آن جنگ بسیاری از مهاجر و انصار کشته شدند و جمعی از اصحاب شهادت یافتند، عمار یاسر ازجمله آنان است و به قول صحیح اویس قرنی نیز در آن معرکه شربت شهادت چشید و عدد قتیلان هر دو لشکر از فرق اسلام به هشتاد هزار رسید، این مرد به خلافت لایق نیست و به خلافت او راضی نشویم.[1]

با توجه به کتب تاریخی مشخص می‌شود که دو شهر «زابلستان» و

---

۱. ملک شاه حسین سیستانی، پیشین، ص ۵۱؛ به همین مضمون در تاریخ سیستان، ص ۱۱۹ آمده است؛ تنها تفاوتی که این دو کتاب است در تاریخ سیستان چنین نگاشته شده است که حسن بصری به دستور معاویه در زمان حکومت امام علی–علیه السلام– وارد سیستان شده است ولی در کتاب احیاء الملوک چنین آمده است که در زمان خلافت معاویه در سال ٤۲ هجری به دستور وی وارد سیستان شده است. ولی مطابق دو کتاب، تاریخ خلیفه بن خیاط (المتوفی: ۲٤۰ هـ) اسد الغابه (المتوفی: ٦۳۰ هـ) که هر دو قدیمی تر از تاریخ سیستان (تالیف در حدود ٤٤۵–۷۲۵ ه ق) هستند چنین نگاشته شده که در زمان خلافت معاویه به همراه قطری بن الفجاءة وارد سیستان شده است (تاریخ خلیفه بن خیاط، ج ۱، ص ۲۰۵؛ اسد الغابه، ج ۳، ص ٤۵۰)؛ همچنین بلاذری نیز بیان داشته است که حسن بصری تا یک سال بعد از جنک صفین در مدینه حضور داشته است. (بلاذری، احمد بن یحیی؛ فتوح البلدان، ترجمه محمد توکل، تهران، نشر نقره، ۱۳۳۷، چاپ اول، ص ٤۸۲).

در نتیجه قول نویسنده احیاء الملوک صحیح تر به نظر می رسد.

«زرنج» سجستان، علیهِ حکومت معاویه قیام نمودند که عبدالرحمن بن سمره به همراه حسن بصری و قطری بن الفجاءه این قیام را سرکوب کردند[۱]؛ «زرنج» شهری بود که یاران امام علی (علیه‌السلام) به دستور آن حضرت وارد شهر شدند و در آنجا سکونت گزیدند.[۲] درنتیجه حسن بصری و قطری بن الفجاءه برای اینکه جلوی گسترش تشیع را در سیستان بگیرند در آنجا سکونت گزیدند.

قیام سیستانیان علیه حجاج اموی

گفتیم که شریح بن هانی باعث شد که تفکر تشیع در سیستان گسترش یابد؛ در این هنگام به دستور حجاج به سیستان حمله شد و سیستانیان به همراهی شریح بن هانی دفاع نمودند که در این پیکار «شریح» در ۱۲۰ سالگی در سال ۷۸(ه ق) به شهادت رسیدند.[۳]

سؤالی که در اینجا مطرح است این است که در تاریخ سیستان چنین آمده است که شریح بن هانی هنگام حمله سپاه امویان کشته‌شده است؛[۴] به چه دلیلی می‌توان ثابت نمود که شریح در مقابل سپاه

---

۱. خلیفة بن خیاط، أبو عمرو خلیفة بن خیاط بن خلیفة الشیبانی العصفری البصری، *تاریخ خلیفة بن خیاط*، محقق: د. أکرم ضیاء العمری، ناشر: دار القلم، مؤسسة الرسالة - دمشق، بیروت. ج ۱، ص ۲۰۵

۲. ابن اثیر، *الکامل فی التاریخ*، ج ۲، پیشین، ص ۶۱۹-۶۲۰

۳. ملک الشعراء بهار، پیشین، ص ۱۳۶؛ ذهبی، *سیر اعلام النبلاء*، پیشین، ج ٤، ص ۱۰۷-۱۰۸

٤. همان

امویان جنگیده است، شاید وی یکی از فرماندهان سپاه بوده است؟ برای پاسخ به این سؤال باید پیشینه اعتقادی شریح را بررسی کرد تا به این پاسخ رسید.

شریح از کسانی بوده که در جاهلیت قبل از اسلام زیسته است؛ سپس مسلمان می‌شود و در زمان حکومت امام علی (علیه‌السلام) از سرداران لشکر آن امام بوده است؛ چنانکه نویسنده کتاب وی را هم‌تراز مالک اشتر و محمد حنفیه می‌شمرد؛ همان‌گونه که رجالیان اهل سنت تعابیری مانند «الرَّجُلُ الصَّالِحُ، صَاحِبُ عَلِیٍّ (علیه‌السلام)»[1]؛ «کان من کبار أصحاب علی»[2] درباره وی به کار برده‌اند.

همین بزرگ منزلتی وی باعث شد که امیرالمؤمنین–علیه‌السلام– در جنگ با شامیان، شریح را فرمانده لشکر خود قرار دهد. با توجه به چنین عظمتی، آیا شریح در لشکر شخصی به نام حجاج بن یوسف[3] که از جنایات کاران زمانه خود بوده، حضور یابد! چنانکه حجاج در

---

۱. ذهبی، سیر اعلام النبلاء، پیشین، ص ۱۰۷

۲. ابن عساکر، پیشین، ج ۷۳، ص ۱۵۳

۳ حجاج بن یوسف ثقفی (٤٠ هجری متولد. – ۹۵ هجری متوفی.) والی حجاز و عراق در روزگار بنی‌امیه و زاده طائف است. وی فردی ایران‌ستیز بود و در زمان زمامداری وی در عراق، زبان عربی جایگزین زبان فارسی میانه شد. خلیفهٔبن خیاط، *تاریخ خلیفهٔبن خیاط*، چاپ مصطفی نجیب فوّاز و حکمت کشلی فوّاز، بیروت ١٩٩٥/١٤١٥. ج ۱، ص ١٩٦

زمانه خود کعبه را سنگ باران کرد.[1]

از سوی دیگر نویسنده تاریخ سیستان چنین نگاشته که خاص و عام مردم سیستان علیه لشکر اعزامی از سوی حجاج مقاومت کردند؛[2] درنتیجه شریح بن هانی به همراه شیعیان سیستان علیه حکومت اموی قیام کردند که در این قیام شریح به شهادت رسید.

بعد از کشته شدن شریح راه برای فعالیت گسترده خوارج هموار شد؛ زیرا کرمان که مرکز خوارج بود به‌وسیله حکومت اموی سرکوب شد سپس خوارج بهترین مأمن خود را سیستان یافتند؛ همان‌گونه که همیان بن عدی السدوسی خارجی[3] بعد از کشته شدن شریح به سیستان آمد تا فعالیت خوارج در آنجا گسترده شود.[4]

۲ ـ ۱ ـ ۱ ـ ۲. قرن دوم

در این قرن شیعیان در سیستان دارای اقلیت بودند و خوارج در این منطقه دارای اکثریت بودند؛[5] اما در زمان امام باقر و صادق (علیه‌السلام) با ورود یاران این دو امام، شیعیان در این منطقه رو به

---

۱. ابن حجر العسقلانی، پیشین، ج ۲، ص ۲۱۰

۲. ملک الشعراء بهار، پیشین، ص ۱۳۵–۱۳٦

۳ وی از سرکردگان خوراج زمانه خودش در کرمان و سیستان بود. همان، ص ۱۳۸

٤ همان

۵. امین، سیدمحسن، *أعیان الشیعة*، ناشر: دار التعارف للمطبوعات، چاپ: بیروت، سال انتشار: ۱٤۰٦ هجری قمری، ج٤، ص ٦۱۸

افزایش یافتند به‌گونه‌ای که حریز بن عبدالله سجستانی مرجع فقهی اعتقادی شیعیان در این منطقه بوده است.[1]

۱ ـ ۱ ـ ۲ ـ ۲ ـ ۱. حریز بن عبدالله سیستانی

وی- حریز بن عبدالله- اصالتاً کوفی بوده ولی به خاطر کثرت تردّدش به سیستان و اقامت در آنجا به حریز سجستانی معروف گشته است؛ او از بزرگ‌ترین راویان و فقیهان شیعی بوده و احادیث فراوانی از او نقل‌شده است به‌گونه‌ای که مرحوم خویی معتقد است که ۲۳۲۰ روایت از وی در کتب حدیثی شیعه وجود دارد؛ چنانکه از امام باقر و صادق (علیه‌السلام) به‌صورت مستقیم ۱۷۰ روایت نقل کرده و بقیه روایات را از این دو امام به‌صورت غیر مستقیم نقل کرده است.[2]

او توانست در مدت‌زمانی که در سیستان اقامت داشته، یارانی پیدا کند و آنان را با تفکر کلامی اهل‌البیت آشنا سازد؛ درنتیجه شیعیان این دیار، حریز را مرجع فقهی کلامی خود می‌دانستند؛ چنانکه که عده‌ای از خوارج سبّ امام علی (علیه‌السلام) را می‌کردند و شیعیان

---

۱ در کتاب‌های تاریخی و رجالی فقط حضور حریز در سیستان و مراجعه شیعیان به او ذکر شده است؛ با توجه به طولانی بودن حضوراین محدث و فقیه شیعی در سیستان، نشانگر این است که وی شاگردانی در این منطقه تربیت کرده است؛ گرچه نامی از شاگردان سیستانی اش در تاریخ نیامده است.

۲ همان، ص ۶۱۸- ۶۱۹

که متوجه این اتفاق بودند، نزد حریز می‌آمدند و از آن اجازه می‌گرفتند تا این افراد را به قتل برسانند که ایشان –به سبب ناصبی بودن این افراد– فتوا به قتل آنان می‌داد و آخرالامر خوارج آنجا، ایشان و یارانش را در مسجد در سال ١٤٨(ه ق) به شهادت رساندند.[١]

وی به همراه پدرش –عبدالله بن الحسین که قاضی وقت سیستان و از اصحاب امام صادق [علیه‌السلام] بود[٢]– مردم آنجا را با تفکر شیعی آشنا ساخت به‌گونه‌ای که از سیستان افرادی خدمت امام صادق (علیه‌السلام) می‌رسیدند و مشکلات خود را با آن حضرت در میان می‌گذاشتند و آن حضرت به سؤال‌های آنان پاسخ می‌داد.[٣]

احیاگران تفکر شیعی سیستان

گفتیم اواخر قرن اول خوارج در سیستان نفوذ کردند و به‌مرورزمان بسیاری از سیستانیان را هم‌عقیده خود نمودند به‌گونه‌ای که در سال

---

١. همان، ص ٦١٨؛ خویی، ابوالقاسم الموسوی الخوئی، *معجم رجـال الحـدیث*، محل نشر: قم، سال نشر :١٣٧٢ ه ش، ج ٤، ص ٢٥٣

٢. ابن حجر العسقلانی، أحمد بن علی، *تهذیب التهذیب*، مکان نشر: هند، ناشـر: مطبعة دائرة المعارف النظامیة، سال ١٣٢٦ هـ چاپ اول،، ج ٥، ص ١٨٧

٣. کلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق؛ *الکافی*؛ محقق / مصـحح: غفـاری علـی اکبر و آخوندی، محمد، مکان چاپ: تهران، ناشـر: دار الکتـب الإسـلامیة، سـال چاپ: ١٤٠٧ ق، ج٥، ص ٢٥٣

۱۰۸ (ه ق) حکومت و قدرت سیستان به دست خوارج افتاد.[۱]
از سوی دگر سیستان، نیز دارای شیعیانی بود و با شهادت شریح بن هانی مواضع شیعه ضعیف شد؛ درنتیجه عبدالله بن الحسین الازدی وارد سیستان شد و قضاوت آنجا را بر عهده گرفت.
بعضی منابع رجالی اهل سنت وی را متمایل به تشیع دانسته‌اند؛ چنانکه مزی و ذهبی درباره وی معتقدند ابو حریز قاضی قائل به رجعت بوده است؛ زیرا وی در یک بحث کلامی که با هشام سجستانی داشته است ثابت نموده که هفتاد و دو آیه از قرآن دلالت بر رجعت می‌کنند[۲].

تحلیل ورود حریز بن عبدالله به سیستان

تا به این‌جا بیان نمودیم که تشیع با عنایت اهل‌البیت (علیهم‌السلام) و اصحاب ایشان در سیستان به وجود آمد و رشد نمود؛ اما در قرن دوم سیستان به حساسیت خاصی رسید از یک‌سو خوارج به‌صورت گسترده در سیستان فعالیت می‌کردند؛ از سوی دیگر بزرگ‌ترین یاران اهل‌البیت (علیهم‌السلام) در سیستان به شهادت رسیده بودند؛ و از لحاظ سیاسی التهاب شدیدی به خاطر قیام ابومسلم خراسانی در بین حکومت عباسی افتاد؛ درنتیجه امام صادق (علیه‌السلام) یکی

---

۱ همان، ص ١٤٩

۲ تهذیب الکمال فی أسماء الرجال، ج ١٤، ص ٤٢٢؛ میزان الاعتـدال، ج ٤، ص ٨٢

از برجسته‌ترین فقهای شیعه را به سیستان فرستاد؛ تا اولاً: شیعیان موجود در سیستان را حمایت فکری اعتقادی کند؛ ثانیاً: در مقابل جریان افراطی خوارج ایستادگی کند.

اما با توجه به فعالیت گسترده نظامی خوارج، حریز بن عبدالله به‌راحتی نمی‌توانست وارد سیستان شود؛ زیرا وی از فقهای شیعه بود؛ درنتیجه وی به‌عنوان شغل روغن‌فروشی از مدینه راهی سیستان شد[1] و رهبری فقهی اعتقادی شیعه را بر عهده گرفت.

پاسخ به یک پندار

بعضی از رجالیان شیعه بر اساس روایتی که از امام صادق درباره حریز برداشت اشتباهی داشته‌اند که با توجه به قراین موجود، این ادعا درست نیست.

کشی در رجالش درباره حریز چنین می‌گوید، وقتی به امام صادق (علیه‌السلام) عرضه داشتند که حریز فتوا به قتل خوارج داده است، آن حضرت، وی را نکوهش و سرزنش کرد.[2]

عده‌ای از رجالیان شیعی بر اساس این روایت، قضاوت نموده و قائل شده‌اند که حریز احساساتی عمل کرده و فتوا به قتل خوارج داده است؛ درنتیجه وی گنه‌کار است ولی این با عدالت حریز

---

۱ رجال نجاشی، ص ١٤٤

۲. کشی، محمد بن عمر، *رجال کشی*، محقق / مصحح: طوسی، محمد بن حسن / مصطفوی، ناشر: مؤسسه نشر دانشگاه مشهد، سال چاپ: ۱٤۰۹ ق، ص ٣٣٦.

منافات ندارد.[۱]

به نظر می‌رسد این مطلب درست نباشد، زیرا مقام علمی فقهی حریز آن‌قدر بالاست که وی احساساتی عمل نکند؛ زیرا از وی ۱۳۲۰ روایت در کتب شیعی موجود است که این دلالت بر تسلط وی به روایات است؛[۲] درنتیجه وی بر اساس روایات موجود استنباط نموده و چنین فتوایی داده است.

روایاتی که دلالت دارد که کسی که سبّ اهل‌البیت پیامبر را بکند مهدورالدم است؛ مانند روایتی که از امام رضا (علیه‌السلام) نقل‌شده است:

أَنَّهُ مَنْ ذَكَرَ السَّيِّدَ مُحَمَّداً ص أَوْ وَاحِداً مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ الطَّاهِرِينَ ع بِالسُّوءِ وَ بِمَا لَا يَلِيقُ بِهِمْ أَوِ الطَّعْنِ فِيهِمْ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ وَجَبَ عَلَيْهِ الْقَتْل

کسی که سرور و آقا حضرت محمد (صلی‌الله علیه و آله) یا یکی از اهل بیت پاکش را به بدی یا به آنچه شایسته و لایق آنان نیست یا با طعن و تمسخر آنان، یاد کند، قتلش واجب می شود.[۳]

حریز بر اساس این روایات موجود، فتوا به چنین قتلی داده است؛ زیرا خوارج در آن موقع امام علی (علیه‌السلام) را سب می‌کردند و

---

۱. خویی، ابو القاسم، پیشین، ج ۵، ص ۲۳۲.

۲. همان، ص ٢٣٤

۳. مجلسی، محمد تقی، بحار الأنوار، محقق / مصحح: جمعی از محققان، مکـان چاپ: بیروت، ناشر: دار إحیاء التراث العربی، ج٧٦، ص: ٢٢٢

شیعیان نزد حریز آمده و اظهار ناراحتی از چنین عملی می‌کردند؛ درنتیجه حریز بر اساس روایات موجود فتوا داده است.[۱]
این‌گونه نیز نبوده که حریز آشکارا فتوا به قتل دهد، بلکه این فتوا پنهانی بوده و خوارجی که سبّ می‌کردند در ابتدا متوجه نشدند چه کسانی آنان را می‌کشتند[۲]

تحلیل فتوای «حریز»

با توجه به اینکه خوارج اکثریت سیستان را به خود اختصاص داده بودند،[۳] خوارج می‌خواستند تفکر محبت اهل‌البیت و تشیع را از بین ببرند و شروع به جنگ روانی کرده و امام علی- علیه‌السلام- را سبّ می‌کردند، درنتیجه حریز به شیعیان اجازه داد تا این عمل را انجام دهند.
اما سؤال اساسی این است که چرا امام صادق (علیه‌السلام) عمل حریز را سرزنش کرده‌اند، در پاسخ چنین باید گفت: اکثریت سیستان تحت تسلط خوارج بوده است و دارای قدرت نظامی گسترده‌ای بودند؛ درنتیجه اگر آن حضرت عمل حریز را تائید می‌نمودند چه‌بسا خوارج سیستان متوجه می‌شدند که امام شیعیان در مقابلشان موضع گرفته است سپس همه شیعیان آنجا را قتل‌وعام

---

۱. خویی، ابو القاسم، پیشین، ص ۲۳۳
۲. همان
۳. همان

می‌کردند؛ امام صادق (علیه‌السلام) تقیه نمودند و عمل حریز را نکوهش کردند.

یکی از قرائن ادعا این است که مرحوم خویی در کتابش می‌آورد:

«أبا بجیر عبدالله بن النجاشی نزد امام صادق (علیه‌السلام) آمدند و به حضرت عرضه داشتند که من سیزده تن از خوارج را که از امام علی (علیه‌السلام) برائت می‌جستند به قتل رسانیدم. امام فرمود: اگر آن‌ها را به اذن امام بکشی، مسؤولیتی نداری؛ اما اگر بر امام سبقت گرفتی، باید سیزده گوسفند قربانی کنی و گوشت آن‌ها را صدقه دهی، چون بر امام سبقت‌گرفته‌ای».[1]

در این روایت امام (علیه‌السلام) فرمودند: که اگر بدون اجازه امام باشد، باید صدقه دهد و هیچ سرزنشی مخاطب را نکرد، درحالی‌که در قضیه حریز آن را نکوهش کرد؛ این خود دلالت می‌کند که اگر امام صادق عمل آن فقیه شیعه را تائید می‌کرد و لو با لفظ صدقه دادن، باعث می‌شد شیعیان سیستان نابود گردند.

این حدیث خود نیز دلیلی است که حریز جریانی در سیستان به وجود آورده بود که خوارج احساس کنند که اگر سبّ امام علی (علیه‌السلام) را بکنند باعث نابود شدن خودشان می‌شود؛ در احتمال دارد که خود امام صادق (علیه‌السلام) چنین اجازه‌ای به حریز داده باشد، زیرا در روایت فوق آن امام تصریح می‌کند که اگر با اجازه امام باشد اشکالی ندارد و امام صادق (علیه‌السلام) چنین اجازه‌ای به

---

۱. همان، ج ۱۱، ص ۲۹۵

حریز داده است ولی به خاطر تقیه و حفظ جان شیعیان این عمل را نکوهش می‌کند.

مأموریت دیگر حریز این بود که شیعیان زیدی را نیز متوجه امام صادق- علیه‌السلام- کند تا امامت آن حضرت را بپذیرند و آمدن أبا بجیر عبدالله بن النجاشی[۱] و عمار سجستانی[۲] از سیستان، خدمت امام صادق (علیه‌السلام) خود گواهی است که این افراد قبلاً شخصیت آن حضرت را شناخته بود. درنتیجه حضور حریز بن عبدالله در سیستان باعث شد که تفکر شیعی در این منطقه رشد یابد و عده‌ای از خوارج[۳] و زیدی‌ها آشنایی نسبت به امام صادق (علیه‌السلام) پیدا کنند و شیعه امامی گردند.

۱ ـ ۱ ـ ۲ ـ ۲ ـ ۲. حبیب بن المعلی

حبیب سجستانی در ابتدا از خوارج سیستان بوده است ولی به مذهب شیعی راه یافت و امام سجاد و باقر و صادق (علیه‌السلام) را درک کرده است.[٤] درباره این شخصیت شیعی در منابع تاریخی رجالی توضیح بیشتری نیامده است.

---

۱. همان

۲. همان، ج ۱۲، ص ۲۵۵

۳. کشی، پیشین، ص ۳٤۷

٤. کشی، پیشین، ص ۳٤۷؛ خویی، پیشین، ج ٤، ص ۲۲٦

۲ ـ ۱ ـ ۱ ـ ۳. قرن سوم

۱ ـ ۱ ـ ۲ ـ ۳ ـ ۱. تحولات سیاسی قرن سوم

در این قرن دو دولت بزرگ طاهریان و صفاریان بر سیستان حکومت داشته‌اند و حکومت مرکزی ایران در دوران صفاریان به دست سیستانیان قرار گرفت به‌گونه‌ای که اوج حکومت سیاسی به‌وسیله یعقوب لیث صفاری رقم خورد و به‌وسیله وی حکومت خوارج در سیستان منقرض شد؛ لذا به‌صورت مختصر تحولات سیاسی این قرن را توضیح می‌دهیم؛ بدین شرح:

الف: طاهریان

اولین حاکم طاهری، طاهر بن حسین[1] بود که محدوده قلمروش،

---

۱. طاهر بن حسین از سرداران معروف ایرانی مامون (خلیفه عباسی) بود که توانست در جنگ با امین (برادر مامون) در بغداد در سال ۱۹٦ هـ ق او را شکست دهد و در استقرار و انتقال خلافت به مامون سهم بسزائی داشت. در سال ۲۰۵ ه. / ۸۲۰ م طاهر از سوی مأمون به امارت خراسان (سرزمین‌های شرقی عباسیان) منصوب گردید. طاهر به محض ورود به نیشابور اقدام به حذف نام خلیفه از خطبه‌های نماز جمعه کرد و بدین گونه استقلال خود را اعلام نمود و نیشابور را پایتخت خود قرار داد. طاهر حکومتی نیمه‌مستقل و موروثی را تشکیل داد که فقط در ظاهر زیر فرمان خلیفه بود. پس از تسلط اعراب بر ایران این نخستین بار بود که فرمانروایانی از یک خاندان ایرانی به شکل موروث و نیمه‌مستقل حکومت می‌کردند. (نفیسی، سعید، *تاریخ خاندان طاهری*، چاپ عبدالکریم جربزه‌دار، تهران ۱۳۸٦، ج ۱، ص۵۷)قضاوت دربارهٔ مذهب طاهر دشوار است، ولی ازدواج خواهر او با محمد بن ابوالعباس شیعی مذهب و حمایت طاهر از وی نزد مأمون، تمایل او به علویان، ازدواج دخترش با ابن زباره

شامل خراسان، سیستان، کرمان، طبرستان، دماوند و ری می‌شد و علاوه بر حکومت بر این بلاد، شرطه بغداد نیز بوده است.[۱]

امرای سیستان در زمان حکومت طاهریان عبارت‌اند از: محمد بن الحضین القوسی، الیاس بن اسد، معدل بن الحضین القوسی، محمد بن شیب، محمد الاحوص، حضین بن الحسین، حسین بن عبدالله السیاری، نصر سیاری و ابراهیم قوسی اما یعقوب لیث در سال ۲۵۹(ه. ق) به حکومت طاهریان خاتمه بخشید و حکومت صفاریان را تأسیس کرد.[۲]

ب: صفاریان

بنیان‌گذار صفاریان، یعقوب لیث که اصالتاً سیستانی[۳] و از عیاران[٤]

علوی، رابطهٔ جدش زریق با امام علی علیه‌السلام و خطبه خواندن به نام قاسم بن علی، ربط وثیق وی را با تشیع نشان می‌دهد (ابن‌طیفور، *بغداد فی تاریخ الخلافه العباسیه*، بیروت ۱۳۸۸/ ۱۹٦۸، ج ۱، ص۱۵ـ ۱٦).

۱. افشار سیستانی، ایرج، پیشین، ج ۱، ص ۲٦۸

۲. همان، ص ۲٦۸–۲۷۳؛ ملک الشعراء بهار، پیشین، ص ۱۸۹–۱۹۸

۳. باستانی پاریزی، ابراهیم، *یعقوب لیث*، انتشارات کورش، سال ۱۳٦۸، چاپ ششم.، ص ۷٤

٤ عیاران جوانان چاباکی که دارای تشکیلات منسجمی بوده‌اند به گونه ایی که به صورت مخفیانه برنامه‌های خود را اجرا می نمودند، این جمعیت از وضع موجود جامعه خود ناراضی بوده‌اند؛ در نتیجه در مقابل حاکم وقت مقابله می کردند؛ و مخارج خود را بدبن صورت کسب می کردند که کاروان‌های در بیابان را به سلامتی به مقصد می رسانند و از آنان باج می گرفتند (همان، ص ۱۰۳–

بوده است. وی در سال ۲۳۷(ه ق) شهر بست را فتح کرد و به‌مرورزمان به شهرهای مختلف لشکرکشی کرد و حکومت آنجا را به دست خود گرفت؛ بلادی مانندِ سیستان، کرمان، هرات، بامیان، بلخ، نیشابور، گرگان، فارس؛ یعقوب تا نزدیکی بغداد نیز پیش رفت و با خلیفه بغدادی نیز به پیکار برخاست که عاقبت شکست خورد؛ درنتیجه در سال ۲٦٥(ه. ق) به‌وسیله بیماری قولنج درگذشت.[۱] پس از وی، برادرش عمرو لیث حکومت صفاریان را به دست گرفت؛ او نیز مانند برادرش یعقوب، با خلیفه به مبارزه پرداخت و جانشینان وی- طاهر بن محمد، لیث بن علی صفاری، ابوعلی محمد- نیز همین مبارزات را ادامه دادند تا اینکه در سال ۲۹۹(ه ق) حکومت صفاریان سیستان منقرض شد.[۲]

۱ ـ ۱ ـ ۲ ـ ۳ ـ ۲. شیعیان امامی سیستان

از این قرن با ورود امام علی بن موسی‌الرضا (علیه‌السلام) به خراسان، تشیع در سیستان از اقلیت خارج‌شده و گسترش یافت؛[۳]

---

۱۲۳).

۱. افشار سیستانی، پیشین، ج ۱، ص ۲۸۵-۳۰۲؛ باستانی پاریزی، ابراهیم، پیشین، ص ۱٦۹-۲٤۳؛ ملک الشعراء بهار، پیشین، ص ۲۱۳-۲۳٤

۲. ملک الشعراء بهار، پیشین، ص ۲۳٤-۲۸٤

۳. جعفریان، رسول، *الشیعه فی ایران دراسه تاریخیه من البدایه حتی القرن التاسع الهجری*، ترجمهٔ عربی، ناشر :بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی، محل نشر: مشهد مقدس، ۱۳۷۸ ش، ج ۹، ص ۱۷

چنانکه در زمان امامت امام جواد (علیه‌السلام) حاکم سیستان از محبّان اهل‌البیت (علیهم‌السلام) بوده و این امام برای او نامه‌ای نوشته است.[۱] البته به خاطر نفوذ خوارج در سیستان، شیعیان نتوانستند فعالیت تأثیرگذاری در این منطقه داشته باشند.

معروف‌ترین راوی شیعی این قرن ابو خالد سجستانی است؛ ایشان از یاران امام موسی بن جعفر (علیه‌السلام) بوده است و هنگامی‌که این امام به شهادت رسیدند، او به ستارگان نگریست- زیرا وی منجم هم بود- و گمان کرد که امامی بعد از امام هفتم شیعیان وجود ندارد و واقفی شد؛ اما پس از مدتی به‌اشتباه خود پی برد و از یاران امام رضا (علیه‌السلام) گردید.[۲]

فعالیت شیعیان در این قرن افول کردند و نتوانستند اندیشه کلامی خاصی از خود ارائه دهند؛ علت این افول شاید چنین باشد در این قرن سیستان گرفتار جنگ‌های داخلی و خارجی بود چنانکه یعقوب لیث صفاری[۳] به شهرهایی مانند «کرمان، هرات، بامیان، بلخ، نیشابور،

---

۱. کلینی، محمد بن یعقوب، پیشین، ج۵، ص ۱۱۱

۲ . کشی، پیشین، ص ٦۱۲

۳ بنیانگذار صفاریان، یعقوب لیث که اصالتاً سیستانی و از عیاران وده است. وی در سال ۲۳۷(ه ق) شهر بست را فتح کرد و به مرور زمان به شهرهای مختلف لشکرکشی کرد و حکومت آنجا را به دست خود گرفت؛ بلادی مانندِ سیستان، کرمان، هرات، بامیان، بلخ، نیشابور، گرگان، فارس؛ یعقوب تا نزدیکی بغداد نیز پیش رفت و با خلیفه بغدادی نیز به پیکار برخواست که عاقبت شکست خورد؛ در نتیجه در سال ۲٦٥(ه. ق) به وسیله بیماری قولنج درگذشت. افشار سیستانی،

گرگان، فارس و بغداد» لشکرکشی کرد؛[۱] از سوی دیگر یعقوب لیث دارای مکتب فکری اهل حدیث بود و این خود فرصت مناسبی برای رشد این مکتب فکری و به انزوا رفتن باقی فرق بود.

۲ ـ ۱ ـ ۱ ـ ٤. قرن سوم

۲ ـ ۱ ـ ۱ ـ ۵. قرن چهارم

چنانکه قبلاً اشاره شد شیعیان در قرن اول و دوم فعالیت گسترده‌ای در سیستان داشتند ولی در قرن سوم، اهل حدیث فعالیت گسترده‌تری در سیستان یافتند و عملاً شیعیان به انزوا رفتند ولی در قرن چهارم، دوباره تفکر شیعه در منطقه رشد یافت و توانستند فعالیت گسترده‌ای در سیستان نمایند و عالمان بزرگی در این سرزمین به وجود آمدند که ازجمله آنان «محمد بن بحر رهنی» است.

۲ ـ ۱ ـ ۱ ـ ۵ ـ ۱. محمد بن بحر رهنی سجستانی

ابو الحسین محمد بن بحر بن سهل الشیبانی الرهنی السجستانی از متکلمان و فقیهان و مورخان و جغرافی‌دانان شیعی

در قرن چهارم است؛ وی از قبیله بنی شیبان بوده که به نرماشیر کرمان هجرت کرده و در منطقه رهن سکونت گزیده است؛ در قرون اول هجری، نرماشیرِکرمان جزء سیستان بوده است، لذا در قرن

پیشین، ج ۱، ص ۲۸۵–۳۰۲

۱. ملک الشعراء بهار، پیشین، ص ۲۱۳–۲۳٤

چهارم از متکلمان شیعی سیستان به‌حساب می‌آید.[1] رهنی بیش از پانصد کتاب و کتاب درزمینهٔ‌های کلام و تاریخ و ادب و انساب و جغرافیا و تفسیر نگاشته است که در آن زمان اکثر این کتب در سرزمین خراسان موجود بوده است، ولی متأسفانه به خاطر حمله مغول و گذشت زمان اکنون کتابی از این عالم شیعی موجود نیست.[2] درست است که هیچ‌یک از کتب موجود نیست ولی به‌صورت پراکنده در کتاب‌های مختلف، اسامی تعدادی از این کتب ذکرشده است؛ از قبیل:

١–القلائد: ٢–نحل العرب؛٣– الفروق بین الاباطیل و الحقوق ٤– کتاب البدع؛ ٥– کتاب البقاع؛ ٦– کتاب التقوی؛ ٧– کتاب الاتباع و ترک المراء فی القرآن؛ ٨– کتاب البرهان ٩– کتاب الاول و العشره؛ ١٠–کتاب المتعه؛ ١١–الفرق بین الآل و الامه؛ ١٢–البرهان السدید من عون المدید؛ ١٣– الطلاق؛ ١٤– المبسوط فی الصلاه؛ ١٥–التکلیف و التوظیف؛ ١٦–اثبات الامامه؛ ١٧–الردّ علی من انکر الاثنی عشر و معجزاتهم؛ ١٨– کتاب الحجه فی ابطاء القائم؛ ١٩–مجلس الرهنی؛ ٢٠–المساواه و المقابله؛ ٢١–التلخیص فی التفسیر ٢٢–المثل و السیر و الخراج؛ ٢٣–القواعد؛ ٢٤–مرج البهاء و روض الضیاء ٢٥–

---

١ کشی، پیشین، ص ١٤٧؛ طوسی، پیشین، ص ١٣٢؛جعفریان،رسول، *شذرات من کتب مفقودهٔ لمحمد بن بحر الزهنی الکرمانی (العالم شیعی فی القرن الرابع الهجری)*، شماره ٨٣ و ٨٤، مجله تراثنا، سال ١٤٢٦، ص ٧

٢. طوسی، پیشین، ص ١٣٣، رقم ٥٨٧.

المناسک؛ ۲٦- الدلائل علی نحل القبائل ۲۷-مقدمات القرآن.[1]

غالی دانستن «رهنی»

بعضی از رجالیان شیعی، محمد بن بحر را غالی دانسته‌اند و علت غلو وی را چنین دانسته‌اند که «رهنی» جایگاه پیامبران و ائمه را از ملائکه بالاتر می‌داند و همچنین وی قائل به تفویض بوده است.[2] اولین کسی که غالی بودن با ویژگی ارتفاع در مذهب[3] رهنی را مطرح کرده، ابن غضائری است و دیگران هم به خاطر متابعت از این رجالی، «رهنی» را غالی دانسته‌اند؛ اما این ادعا صحیح نیست:

اولاً: نجاشی تصریح نموده که احادیث رهنی دارای صحت و سلامت هستند؛ درنتیجه نجاشی، ارتفاع در مذهب رهنی را نپذیرفته است.[4]

ثانیاً: غالی پنداران رهنی بر این باورند که وی معتقد بر افضلیت

---

۱. جعفریان، رسول، مقاله شذرات من کتب مفقوده لمحمد بن بحر الرهنی الکرمانی، پیشین، ص ١٦-١۹

۲. خویی، پیشین، ج ۱۵ ص ۱۲۲-١٢٤

۳. ارتفاع در مذهب به معنای عدم اعتبار و اعتماد به اقوال آن شخص است. جدیدی نژاد، محمد رضا، معجم *مصطلحات الرجال والدرایة*، مؤسسة دار الحدیث الثقافیة، والدرایة، ج ۷، ص ١٤

٤. نجاشی، احمد بن علی، *فهرست اسماء مصنفی الشیعه*، *المشتهر به رجال نجاشی*، مصحح موسی شبیری زنجانی، قم، جماعة المدرسین الحوزة العلمیه القم، موسسه النشر الاسلامی، ١٤٢٤ق – ۱۳۸۲ش، ص ۳۸٤

انبیاء و امامان بر ملائکه است؛[۱] درحالی‌که این متکلم مطابق با آیات و روایات قائل به این قول شده است؛ چنانکه آیات سجده همه ملائکه بر حضرت آدم (علیه‌السلام)[۲] و روایات مختلف،[۳] دلالت بر افضلیت پیامبران و امامان بر ملائکه دارد.

ثالثاً: طبق روایت امام صادق (علیه‌السلام) ملاک غالی بودن دو چیز بود؛ اولاً: عبودیت برای غیر خدا؛ ثانیاً: شریعت گریزی؛[٤] درحالی‌که هیچ‌یک از رجالیان شیعی، قائل نشده که رهنی ربوبیت غیر خدا را پذیرفته و همچنین فقیه بودن این متکلم دلالت بر شریعت پذیری او دارد.[۵]

طبق این ادله ثابت می‌شود که غالی دانستن رهنی و ارتفاع مذهب وی از سوی برخی رجالیان، با واقعیت خارجی مطابقت ندارد.

۲ – ۱ – ۲. شیعیان زیدیه

به کسانی که پس از امام زین العابدین(علیه‌السلام) پسرش زید را

---

۱. خویی، پیشین، ج: ۱۵ ص ۱۲۳

۲. بقره/ ۳٤

۳. کوفی، فرات بن ابراهیم، *تفسیر فرات الکوفی*، محقق: کاظم، محمد، ناشر: وزاره الثقافه و الارشاد الاسلامی، موسسه الطباعه و النشر، محل نشر: تهران، ص ٤۲۸.

٤. طوسی، محمد بن حسن، *امالی*، مترجم: حسن زاده، صادق، ناشر: اندیشه‌هادی، محل نشر: قم، سال نشر :۱۳۸۸، ص ٦۵۰

۵. طوسی، فهرست، پیشین، ص ۳۹۰

امام دانستند زیدیه می‌گویند. زید بن علی شاگرد واصل بن عطا پیشوای معتزله بوده است و اصول آن‌ها همان اصول معتزله است مگر در مسأله امامت. تاریخ پیدایش زیدیه، به قرن دوم هجری بازمی‌گردد. آنان پس از شهادت امام حسین (علیه‌السلام)، زید شهید، فرزند امام زین‌العابدین (علیه‌السلام) را امام می‌دانند؛ و امام زین‌العابدین (علیه‌السلام) را تنها پیشوای علم و معرفت می‌شمارند، نه امام به معنی رهبر سیاسی و زمامدار اسلامی. زیرا، یکی از شرایط امام از نظر آنان، قیام مسلحانه بر ضد ستمگران است[۱].

شیخ مفید درباره زیدیه چنین می‌گوید:

زیدیه یکی از فرق معروف شیعه هستند که قائل‌اند پس از امامت حضرت علی، امام حسن، امام حسین و زید بن علی، امامت متعلق است به هر فاطمی که به خود دعوت کند و در ظاهر، عادل و اهل علم و شجاعت باشد و با او بر شمشیر کشیدن برای جهاد بیعت شود.[۲]

این فرقه در آغازین سال‌های سده دوم هجری/هشتم میلادی از بدنه عمومی شیعه جدا شد و در برابر دیگر شیعیان قرار گرفت.[۳]

---

۱. شهرستانی، *الملل و النحل*، پیشین، ص ۱٥٤

۲. مفید، ابوعبدالله محمد بن محمد بن نعمان، *اوائل المقالات فی المذاهب و المختارات*، دارالکتاب الاسلامی، بیروت، ۱۹۸۳ م، ص ۲۳۹

۳. صابری، حسین، *تاریخ فرق اسلامی*، ناشر: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت)، مرکز تحقیق و توسعه علوم انسانی، محل نشر: تهران، سال ۱۳۸۸ ه ش، ج ۲، ص ٦۳.

۲ ـ ۱ ـ ۲ ـ ۱. مبانی کلامی زیدیه

اندیشه‌های کلامی زیدیه به شرح ذیل است:

۱- زیدیه، به «مهدویت» اعتقادی ندارند و در انتظار امام غایبی نیستند.

۲- درباره مرتکب گناه کبیره می‌گویند که وی در آخرت در دوزخ جاودان نخواهد ماند ولی به‌اندازه گناهی که کرده است عذاب خواهد دید.

۳- ایشان برای ائمه خود قائل به معجزات و کراماتی نیستند.

٤- امربه‌معروف و نهی از منکر را واجب می‌دانند و به «تقیه» کردن قائل نیستند.

٥- ایشان «حسن و قبح» را مانند معتزله «عقلی» دانند. بدون «اجتهاد» فتوا را برای مفتی جایز ندانند. برخلاف کیسانیه و امامیه بدا و رجعت را جایز نشمارند.

٦- صفات خداوند را چیزی جز ذاتاً و ندانند.

۷- اساس آراء شرعی را بر اجماع علمای امت اسلام دانند و چنان در این امر اصرار ورزیده‌اند که بعضی گمان کرده‌اند زیدیه اجماع را بر کتاب و سنت مقدم دانسته‌اند.[۱]

۲ ـ ۱ ـ ۲ ـ ۲. زیدیه سیستان

---

۱. مشکور، محمد جواد، *فرهنگ فرق اسلامی*، ناشر: بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی، سال ۱۳۷۲ ه ش، ص ۲۱۸

درباره حضور زیدیه در قرن اول، هیچ‌گونه گزارشی نرسیده است؛ اما درباره حضور این مکتب در سیستان در قرن دوم هجری گزارش‌هایی رسیده است. ازجمله زیدیه سیستان، عمار سجستانی است. وی عمار بن عبدالحمید، أبو عاصم السجستانی از اصحاب امام صادق (علیه‌السلام) بوده است؛[۱] وی در ابتدا زیدی مذهب بوده ولی از مسلکش توبه می‌کند و از شیعیان امام صادق (علیه‌السلام) می‌گردد.[۲]

با توجه به قرائن ذیل مشخص می‌شود که تفکر زیدیه در سیستان در قرن دوم وجود داشته است:

اولاً: توبه عمار سجستانی زیدی به دست امام صادق (علیه‌السلام)[۳] خود دلیلی است که در سیستان، تفکر زیدیه وجود داشته و این شخص وقتی نزد این امام رسیده مذهب شیعه امامی را پذیرفته است.

ثانیاً: هنگامی‌که عبدالله بن معاویه بن جعفر بن ابی‌طالب جناحیه در کوفه قیام نمود[٤] بسیاری از زیدیه در اطراف او تجمع نمودند؛ افرادی مانند مَنْصُوْرُ بنُ المُعْتَمِرِ أَبُو عَتَّابٍ السُّلَمِيُّ[٥] که در این قیام

---

۱. کشی، پیشین، ص ٣٤٢

۲. خویی، ابوالقاسم، پیشین، ج ١٢، ص ٢٥٥

۳. کشی، پیشین، ص ٣٤٢

٤. طبری، محمد بن جریر، *تاریخ طبری*، ترجمه ابوالقاسم پاینـده، نشـر اسـاطیر، سال ١٣٦٣ ش، ج ١٠، ص ٤٤٤٤،

٥. خویی، ابوالقاسم، پیشین، ج ١٩، ص ٢٣٩

به همراه عبدالله بن معاویه به پا خواست.[۲۱]

عبدالله بن معاویه به شهرهای مختلفی لشکرکشی نمود که یکی از این شهرها سیستان بود، حاکم وقت سیستان بدون هیچ مقاومتی تسلیم عبدالله بن معاویه شد و سبب گردید که وی ویارانش در سال ۱۲٦(ه ق) وارد سیستان شوند که ظاهراً این آغازین ورود زیدیه به سیستان بوده است.[۳]

عبدالله بن معاویه با سپاهش به مدت ٤ سال در سیستان حضور داشتند و در سال ۱۳۰(ه ق) جنگ گسترده‌ای بین وی و یاران قطری

---

۱. عبد الله بن الإمام الهادی، *الجداول الصغری مختصر الطبقات الکبری*، ناشر: مؤسسة الإمام زید بن علی الثقافیة، محل نشر: اردن، ج ۳، ص ٦۹

۲. قیام عبد الله بن معاویه ازجمله جنبش‌های سیاسی-اجتماعی پایان عصر اموی است که همزمان با تکاپوی آشکار عباسیان در سال‌های (۲۷-۱۲٦) علیه سلطه سیاسی نظام خلافت اموی آغاز شد. این جنبش از ابعاد مختلف سیاسی، اجتماعی و اقتصادی حائز اهمیت است چرا که جدی‌ترین رقیب سیاسی و ایدئولوژیک عباسیان محسوب می‌شد؛ و بر محور شعار سیاسی »الرضا من آل محمد (ص)» و برمبنای ادعای سیاسی انتقال امامت از ابوهاشم و جریان کیسانیه-هواداران امامت شاخه حنفیان اولاد علی (ع)-استوار بود و نحله سیاسی-اعتقادی جناحیه یا طیاریه که به امامت عبد الله بن معاویه بن عبد الله بن جعفر بن ابی طالب معتقد بودند از آن نشأت گرفت. آغاجری، سیدهاشم، بهرامی، روح الله، مقاله *ابوهاشم، جناحیه و جنبش عبدالله بن معاویه*، نشریه : علوم انسانی دانشگاه الزهرا (۳) تابستان و پاییز ۱۳۸۲ (شماره ٤٦ و ٤۷ صفحه – از ۱ تا ۲۸)

۳. ملک الشعراء بهار، پیشین، ص ۱۵۰ و ۱۵۱

بن الفجاءه روی داد؛ درنتیجه سپاه عبدالله شکست خوردند و سوی فراه گریختند.[۱] درنتیجه با ورود زیدیه‌ای که در سپاه عبدالله بن معاویه حضور داشتند- به سیستان، باعث شد که تفکر زیدیه در سیستان رشد نماید.

زیدیه نتوانستند در این قرن فعالیت گسترده‌ای بکنند؛ زیرا کسی نتوانست رهبری «زیدیه» سیستان را بر عهده گیرد؛ فقط عبدالله بن معاویه به مدت چهار سال در سیستان حضور داشت و رهبری «زیدیه» را بر عهده گرفت ولی خوارج قیام این شخصیت و پیروانش را سرکوب کردند و آنان را از سیستان بیرون نمودند؛[۲] درنتیجه کسی دیگر نتوانست رهبری جریان زیدیه در سیستان را بر عهده گیرد.

در قرن سوم و چهارم هیچ گزارشی درباره فعالیت زیدیه سیستان در کتب تاریخی یافت نشد؛ اما در قرن پنجم یکی از متکلمان زیدی مسلک متعلق به سیستان بوده است که این نشانگر این است که در دو قرن سوم و چهارم نیز زیدیه در سیستان حضورداشته است.

۲ ـ ۱ ـ ۲ ـ ۲ ـ ۱. إسماعیل بن علی بن أحمد، ابوالقاسم البستی

وی از شاگردان إمام زیدیه، الموید باللّه بوده و مذهبش را از او اخذ

---

۱. همان، ص ۱۵۲-۱۵۴

۲. ملک الشعراء بهار، پیشین، ص ۱۵۲-۱۵۴

کرد. همچنین درکلام شاگردی عبدالجبار بن أحمد المعتزلی را کرده است؛ وی روانه بلادِ «ری» و «شام» و «حجاز» شد و از استادان بسیاری بهره جست به‌گونه‌ای که منقول است که وی دارای «۳٦۰۰» استاد بوده و منصب شیخِ «زیدیه» را در عراق بر عهده گرفته است؛ آخرالامر در سال ٤۲۰(ه ق) وفات نمود.[۱]

آثار ابوالقاسم بستی

۱- «مِن کشف اسرار الباطنیّه و غَوار مذهبِهِم»، چکیده ردیّه‌ای بر مذهب اسماعیلی است که بخش‌هایی از آن به‌جامانده است (نسخه خطی کتابخانه آمبروزیانا، گریفینی)، این اثر ظاهراً در حدود سال (٤۰۰ ه ق) نوشته شده و شامل گفتارهای ارزشمندی از متون اسماعیلی، به‌ویژه کتاب المحصول، اثر مفقودشده محمد بن احمد نَسَفی است.

۲- کتاب «البحث علی ادلّه التکفیر و التَفسیق» بحثی درباره معیارهای تشخیص عقاید بدعت‌آمیز، به‌ویژه آن‌هایی است که با تعالیم معتزلی در باب توحید و عدل منافات دارد و کفر و گناه کبیره محسوب می‌شود. این کتاب شامل بخشی

---

۱. ابو القاسم البستی، إسماعیل بن علی بن أحمد، *المراتب فی فضائل امیرالمومنین و سید الوصیین*، مصحح: محمد رضا انصاری قمی، ناشر: دلیل ما، محل نشر: قم، ص ٥- ١٤

درباره جایگاه خلفای نخستین و مخالفان علی (علیه‌السلام) از دیدگاه زیدیه است و احتمالاً پس از ٤١٥ نوشته شده است، چون به دنبال نام عبدالجبار «رَحِمَهُ الله» آمده است.

٣- «الموجَز»، در شرح مذهب فقهی الناصر للحق .بستی ظاهراً بر آن شرحی نوشته که در حاشیه نسخه‌ای از کتاب الاِبانه ابوجعفر هوسمی از آن نقل‌قول شده است. (آرای فقهی بستی مکرر در شرح الناصریات اثر سیف‌الدین المنصور باللّه نیز نقل و در مواردی از آن به گفته بستی احتجاج شده است)

٤- «کتاب المراتب فی مناقب اهل‌البیت» درباره فضائل خانواده پیامبر؛ ابن شهرآشوب ظاهراً آن را کتاب الدَرَجات و رضی الدین بن طاووس، «فضائل علی بن ابی‌طالب و مراتب امیرالمؤمنین (علیه‌السلام)» خوانده است. به‌قرار معلوم، نسخه ابن طاووس فقط بخش راجع به علی علیه‌السلام را داشته است؛

٥- «کتاب الباهر»، درباره تعالیم فقهی الناصر للحق است که نام آن در کتاب «سبیل الرَشاد الی معرفه ربّ العباد» اثر «محمد بن حسین بن امیرالمؤمنین» ذکرشده است.

٦- «کتاب المعتَمَد فی الامامه»، درباره امامت بر طبق تعالیم زیدی است که بستی در کتاب «البحث» خود از آن یادکرده

است.[1]

۲ – ۱ –۳. شیعیان اسماعیلیه

اسماعیلیه فرقه‌ای از شیعه هستند که معتقدند مقام امامت پس از امام صادق (علیه‌السلام) به فرزند بزرگش اسماعیل که در زمان آن حضرت از دنیا رفت منتقل‌شده است. از این گروه به قرامطه و شش امامی نیز تعبیر شده است. فرقه اسماعیلیه از فِرَق منشعب مذهب شیعه است .ظهور این فرقه، نتیجه اختلاف در امامت اسماعیل با برادرش حضرت امام موسی بن جعفر (علیه‌السلام) بوده است. اینان معتقد بودند که بعد از امام جعفر صادق (علیه‌السلام) چون پسرش اسماعیل پیش از پدر درگذشته امامت محمد بن اسماعیل منتقل‌شده که سابع تام بوده و دور هفت به او خاتمه یافته است .نام این فرقه نیز برگرفته از اسماعیل بن جعفر (علیه‌السلام) است[2].

اندیشه‌های کلامی اسماعیلیان

اسماعیلیان، خداوند را برتر از آن می‌دانند که وهم و اندیشه و خرد انسانی بدان دست یابد و یا صفتی بپذیرد و در مورد امامت معتقدند: پس از خداوند، عقل کل و نفس کل جای دارند. مظهر عقل کل، هفت نفرند: شش نبی اولوالعزم و یک قائم .این هفت نفر- پس از

---

۱. دانشنامه جهان اسلام، نویسنده: :موسسه دائرة المعارف الفقه الاسلامی، ج، ۱، ص ۱۳۲۳

۲. شهرستانی، *الملل و النحل*، پیشین، ص ۱۹۱

عقل و نفس -در جایگاه سوم جای دارند و آنان را «ناطق» گویند. هر ناطقی را یک «وصیّ» است که وی را «امام» یا «اساس» خوانند. ناطق، شریعت جدید را وضع می‌کند و ناسخ شریعت قدیم است. آنان درباره آخرت بر این باورند که بهشت و دوزخ جسمانی وجود ندارد و به حلول و تناسخ ارواح معتقدند[۱].

۲ ـ ۱ ـ ۳ ـ ۱. اسماعیلیه سیستان

تنها گزارشی که درباره فعالیت اسماعیلیه در سیستان وجود دارد مربوط به قرن چهارم هجری است و چگونگی ورود این فرقه در سیستان بیان‌نشده است؛ شاخص‌ترین عالم این فرقه در سیستان، ابو یعقوب سجستانی است.

أبو یعقوب اسحاق بن أحمد السجزی در سال ۲۷٦ (ه ق) در سیستان متولد شد و به یمن مسافرت کرده و در مدارس اسماعیلیه یمن شرکت جست؛ ابو یعقوب سجستانی در عصر خویش از شخصیت‌های برجسته اسماعیلی به شمار آمده به‌گونه‌ای که در مناظرات دارای تبحر گشته و از متفکران فلسفی زمانه خود بوده است.[۲]

از زندگانی وی اطلاعات چندانی در دست نیست. او در سال ۳۲۲

---

۱. نصیر الدین طوسی، محمد بن محمد، *قواعد العقاید (مع تعلیقات السبحانی)*، حاشیه نویس: سبحانی تبریزی، جعفر، ناشر: موسسه امام صادق علیه السلام، محل نشر: قم، ص ۱۱۳–۱۱۷

۲. سبحانی، جعفر، *بحوث فی الملل والنحل*، پیشین، ج ۸ ص ۲۸۹–۲۹۳

هـ در بغداد نزد اسماعیلیان مشغول تحصیل بوده و به جمع شاگردان نسفی[1] در خراسان پیوسته است. بعد از قتل نسفی در سال ۳۳۲ هـ سجستانی جانشین وی شد. احتمال دارد که وی بعد از ابوحاتم رازی[2] داعی کل منطقه ایران شده باشد. گویا قدرت رهبری آن به منطقه عراق نیز کشیده شده و داعیان شمال عراق و بغداد نیز زیر نظر او فعالیت می‌کرده‌اند. او یکی از نویسندگان پرکار اسماعیلیه است. ابو یعقوب در مقابل انتقادات ابوحاتم به نسفی موضع گرفت و از استادش «نسفی» دفاع کرد و کتابی به نام النصره نوشت. وی نیز معتقد بود که حضرت آدم (علیه‌السلام) شریعت نیاورده و دور ششم یعنی دور اسلام با آمدن محمد بن اسماعیل به پایان رسیده است و دور هفتم که دور الغاء شریعت است، آغاز گشته است .ابو یعقوب کتابی در تائید مطالب ابوحاتم و ردّ دیدگاه‌های زکریای رازی به نام اثبات النبوات نوشت و همان ادله

---

۱. یکی از دعات بسیار مشهور اسماعیلیه در ایران محمد بن احمد النسفی (متوفی بسال ۳۳۱) است که مردی عالم و ادیب و مشهور بحرّیت فکر بود. صفا، ذبیح‌الله، تاریخ ادبیات در ایران و در قلمرو زبان پارسی (صفا)، ناشر: فردوس، محل نشر: تهران، سال نشر :۱۳۷۸، ج ۱، ص ۲۴۷

۲. ابوحاتم رازی، احمد بن حمدان، داعی و متکلم اسماعیلی می‌باشد. وی متکلم و نظریه‌پرداز بود متأثر ازاندیشه نوافلاطونی. او در زبان و ادب عرب نیز فاضل و چیره‌دست بود. در مقام داعی، در شمال غرب منطقه آذربایجان در ایران امروز فعالیت می‌کرد. زرکلی، خیر الدین بن محمود الزرکلی، *الاعلام*، چاپ پانزدهم،، ناشر: دار العلم للملايين، سال نشر: ۲۰۰۲ م، ج ۱، ص ۱۱۹.

ابوحاتم را درباره لزوم بعثت انبیاء بیان کرد. او در کتاب اثبات النبوات از اندیشه‌های اباحه‌گرانه خود در النصره فاصله گرفت و به دیدگاه‌های ابوحاتم و فاطمیان نزدیک شد.[۱]

گویند وی در آخر عمر از قرامطه جدا شد و به فاطمیان پیوست و این مسئله به‌وسیله خلیفه چهارم فاطمی المعزّلدین الله انجام گرفت و باعث شد که تمام قرامطه ایران به فاطمیان بپیوندند و کم‌کم قرامطه در تاریخ محو گردند. بنابر نظر واکر[۲] او بعد از سال ۳۶۱ هـ که کتاب الافتخار خود را نوشت توسط خلف بن احمد، حاکم سیستان به قتل رسید. پل واکر در کتاب تشیع فلسفی قدیم، نو افلاطون‌گرایی ابو یعقوب سجستانی به ترکیب اندیشه‌های نوافلاطونیان با اصول عقاید اسماعیلی پرداخته است و نشان داده که چگونه اندیشه‌های نوافلاطونیان با عقاید اسماعیلیه نخستین ممزوج گشته است. سجستانی در کتاب دیگر خود الینابیع به اصول عقاید اسماعیلی پرداخته و آنان را به‌صورت موجز و مختصر بیان کرده است. بعضی معتقدند کتاب المحصول نسفی و النصره ابو یعقوب به علت ترویج اباحه‌گرایی، از سوی فاطمیان مورد استقبال قرار نگرفت و نسخه‌های آن در طول زمان از بین رفت.[۳]

---

۱ فرمانیان، مهدی، *درسنامه تاریخ و عقاید اسماعیلیه*، ناشر: ادیان، محل نشر: قم، ص ۱۵۶

۲. arly Philosophical shiism: The Ismaili Neoplatonism of Abu Yaqub Al-Sijisjani.

۳. فرمانیان، مهدی، پیشین، ص ۱۵۶

وی به خاطر تفکرات فلسفی‌اش به قتل رسید و شاگردش- حمید الدین کرمانی (حجه العراقین) - ادامه دهنده راه استادش قرار گرفت.[۱]

«ابو یعقوب سجستانی» ۳۰ کتاب نگاشته است که مشهورترین آنان عبارت‌اند از: ۱. النصره، ۲. الافتخار، ۳. المقالید، ٤. مسیله الأحزان، ۵. سلم النجاه، ٦. سرائر المعاد و المعاش، ۷. کشف‌المحجوب، ۸. الوعظ، ۹. أسس البقاء، ۱۰، خزانه الأدله، ۱۱. تألف الأرواح، ۱۲. تأویل الشریعه، ۱۳. أساس الدعوه، ١٤. رساله تحفه المستجیبین، ۱۵. الینابیع.[۲]

از میان کتاب‌های که به وی منتسب کرده‌اند، دو کتاب کشف المحجوب- که یک کتاب فلسفی کلامی اسماعیلیه است- و «الافتخار» به‌جامانده است.

۲- ۱ - ٤. جمع‌بندی فعالیت تشیع سیستان

از قرن اول هجری تشیع در سیستان حضورداشته است؛ بدین‌صورت که با ورود یاران امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) تفکر شیعی در آن منطقه وارد شد و امثال کسانی چون شریح بن هانی این جریان را اداره می‌کردند، سپس در زمان امام صادق (علیه‌السلام)، حریز بن عبدالله به دستور آن حضرت وارد سیستان شد و مرجعیت فکری شیعی را بر عهده گرفت به‌گونه‌ای که در مواقع بحرانی فتوا

---

۱. سبحانی، جعفر، *بحوث فی الملل و النحل*، پیشین، ج ۸ ص ۲۸۹-۲۹۳

۲. همان

به قتل خوارج ناصبی داد.

در قرن سوم به خاطر غلبه جریان اهل حدیث دوباره تفکر شیعی در سیستان افول کرد ولی در قرن چهارم به‌واسطه مرجعیت فکری محمد بن بحر رهنی جریان شیعه به اوج خود رسید و توانست عده بسیاری را طرفدار خود نماید.

علاوه بر شیعیان امامی، زیدیه و اسماعیلیه هم در قرون دوم و چهارم و پنجم هجری فعالیت داشته‌اند. طبق گزارشی که از کتاب احیاء الملوک به دست می‌آید که از قرن اول هجری تا زمان حیات نویسنده این کتاب - قرن ۱۱ هجری- محبت اهل‌البیت در سیستان وجود داشته است. چنانکه وی دراین‌باره چنین می‌نویسد:

«هرچند متصدیان معاویه و آل مروان تکلیف سب امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) به آن جماعت-سیستانیان- نمودند از این معنی ابا کردند و افسون و افسانهٔ آن قوم قبول طبع سیستانیان نیفتاد. بالاخره از دارالظلم بنی امیه فرمان رسید که از هریک نفر یک مثقال طلا بازیافت نمایند. چون مردم بی اکراه آن وجه را ادا نمودند، رفته‌رفته آن وجه به ده مثقال طلا رسید. چون [در] یافتند که بالطوع و الرغبه. هر چیز که طلب شود می‌دهند و مرتکب آن عمل شنیع نمی‌شوند، حکم کردند که در بازار سرهای زنان اکابر آنجا را بتراشند تا بگفتن آن کلمهٔ زشت راضی شوند. آن توفیق یافتگان به این امر راضی شدند و به سبب حضرت امیر راضی نشدند. چون دیدند که به‌هیچ‌وجه به این گفتگو همدستان نشدند دست از ایشان داشتند. از آن زمان تا حال به محبت اهل بیت راسخ و ثابت‌قدم‌اند. إِنَّ اَللّٰهَ لا

يُضِيعُ أَجْرَ ٱلْمُحْسِنِينَ».[۱]

۲ - ۲. خوارج

گروهی از مسلمانان در روزهای پایانی جنگ صفین با امیر المومنین (علیه‌السلام) به مخالفت برخاسته و حکم به کفر وی و جواز جنگ با او کردند. اینان و کسانی که اعتقادات آنان را داشتند، خوارج نامیده شدند. در روایات از آنان به «مارقین» نیز تعبیر شده است.[۲]

این فرقه از قرن اول هجری در سیستان حضورداشته‌اند؛ بدین شرح:

۲ ـ ۲ ـ ۱. قرن اول

۲ ـ ۲ ـ ۱ ـ ۱. نفوذ خوارج در سیستان (مرحله اول)

در زمان خلافت امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) آن حضرت درگیر جنگ‌های متعددی شدند که یکی از این جنگ‌ها، پیکار علیه خوارج بود؛ بعد از اینکه لشکر خوارج شکست خورد باقی‌مانده‌های آن‌ها گریختند و عده‌ای به سیستان پناه بردند- که از لحاظ جغرافیایی شبیه‌ترین منطقه به سرزمین عراق و حجاز بود- ازجمله این افراد، حسکه بن عتاب الحطبی و عمران بن الفضیل البرجمی بودند که به

---

۱. شاه ملک سیستانی، پیشین، ص ٦

۲. مجلسی، محمدباقربن محمدتقی، *بحارالانوار*، مکان نشر: بیروت، سال ١٤٠٣/ ١٩٨٣. ج ۳۳، ص ۳۲۵

زالق سیستان رفته و شهر زرنج را محاصره کردند درنتیجه آنجا را تحت تصرف خود آوردند.[۱]

در این هنگام امیرالمؤمنین-(علیه‌السلام)، عبدالرحمن بن جزو الطائی را با عدّه‌ای برای نابودی آنان به آن دیار فرستاد که ایشان به‌وسیله حسکه، شهید شدند و آن حضرت به ابن عباس دستور داد که در آنجا والی قرار دهد و او نیز ربعی بن کاس العنبری را به همراه چهار هزار نفر، به آن دیار فرستاد؛ درنتیجه لشکر ربعی بن کاس پیروز گشت و او از سوی امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) والی سیستان شد.[۲]

حضور یاران امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) در سیستان نشانگر این است که نزدیک‌ترین یاران آن حضرت، مانندِ شریح بن‌هانئ[۳] در این منطقه فعالیت داشته و نهال محبت اهل‌البیت (علیهم‌السلام) را در

---

۱. ابن أثیر، أبو الحسن علی بن أبی الکرم محمد بن محمد بن عبد الکریم بن عبد الواحد الشیبانی الجزری، عز الدین، *الکامل فی التاریخ*، تحقیق: عمر عبد السلام تدمری، ناشر: دار الکتاب العربی، محل نشر: بیروت - لبنان، سال نشر: ١٤١٧ هـ / ١٩٩٧ م، چاپ اول، ج ٢، ص ٦١٩-٦٢٠

٢. همان

٣. تاریخ ورود ایشان در سیستان مشخص نیست، ولی در کتب رجالی اهل سنت زمان کشته شدنش را در سیستان در ١٢٠ سالگی در سال ٧٩(ه.ق) دانسته است؛ ذهبی، شمس الدین أبو عبد الله محمد بن أحمد بن عثمان بن قَایْماز الذهبی، سیر *اعلام النبلاء*، محقق: مجموعۀ من المحققین بإشراف الشیخ شعیب الأرناؤوط، چاپ سوم، ناشر: مؤسسۀ الرسالۀ، سال ١٤٠٥ هـ / ١٩٨٥ م، ج ٤ ص ١٠٧

آنجا کاشته و آنان را با الفبای ولایتِ اهل‌البیت آشنا کرده‌اند.
چنانکه گفتیم، خوارج در این منطقه نفوذ کردند که به‌وسیله لشکر امیرالمؤمنین–علیه‌السلام– نابود و سرانشان کشته شدند.

۲ ـ ۲ ـ ۱ ـ ۲. تحلیل ورود خوارج به سیستان (مرحله دوم)

در ابتدای ورود خوارج به سیستان، این فرقه دارای اقلیت بودند؛ چنانکه گفتیم دو نفر از سرکرده‌های خوارج به نام حسکه بن عتاب الحطبی و عمران بن الفضیل البرجمی وارد زالق سیستان شدند و شهر زرنج را محاصره کردند درنتیجه آنجا را تحت تصرف خود آوردند؛ اما لشکر چهارهزارنفری از سوی امیرالمؤمنین آنان را سرکوب کردند.[۱]
بعد از اینکه خوارج این منطقه نابود شدند، در زمان حکومت معاویه، خوارج به دستور وی به‌صورت علنی وارد سیستان شدند[۲] و به‌مرورزمان فرقه‌های مختلفی از خوارج در سیستان فعالیت کردند؛ که این نشان‌دهنده است که معاویه برای سرکوب اعتقادی مردم سیستان، خوارج را در این منطقه مستقر کرد.
درست است که در کوتاه‌مدت فرقه خوارج نتوانست، بر عقاید مردم سیستان تأثیر بگذارد چنانکه گفتیم در زمان حکومت یزید سیستانیان

---

۱. ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، پیشین، ج ۲، ص ٦۱۹–٦۲۰
۲. ابن اثیر، اسد الغابه، پیشین، ج ۳، ص ٤٥۰؛ این ورود را می توان مرحلـه دوم ورود خوراج به سیستان دانست.

علیه او شورش کردند؛ اما در طولانی‌مدت به خاطر فرقه سازی از طرف دستگاه حکومت اموی، دو جریان خوارج مانند ازارقه و عطویه در این منطقه تأثیر فراوانی گذاشتند به‌گونه‌ای که در انتهای قرن اول هجری اکثریت مردم سیستان متمایل به خوارج شدند؛ چنانکه شیخ مفید (٤) گزارش کرده که در زمان حیات حریز بن عبدالله سجستانی، خوارج اکثریت سیستان را تشکیل می‌دادند.[۱]

۲ ـ ۲ ـ ۱ ـ ۳. تحلیل نفوذ خوارج در سیستان (مرحله سوم)

بعد از اینکه شریح ویارانش به شهادت رسیدند و خوارج از کرمان رانده شدند،[۲] بهترین مکان برای آنان سیستان بود تا فعالیت‌های خود را ادامه دهند از سوی دگر، سیستانیان رضایت چندانی نسبت به حکومت اموی نداشتند؛ درنتیجه خوارج از این موقعیت بهره جستند و با آمدن همیان بن عدی السدوسی به سیستان فعالیت خوارج در آن ناحیه دوباره شروع شد.[۳]

با توجه به اینکه کرمان مرکز خوارج ازارقه بوده و رهبری این تفکر را قطری بن الفجاءه را بر عهده داشته است،[٤] می‌توان چنین نتیجه گرفت با ورود همیان بن عدی السدوسی از کرمان به سیستان، تفکر

---

۱. امین، سید محسن، اعیان الشیعه، پیشین، ج ٤، ص ٦١٨

۲. ابو جریر طبری، پیشین، ج ٦، ص ۳۰۱

۳. ملک الشعراء بهار، پیشین، ص ۱۳۸

٤. ابو جریر طبری، پیشین، ص ۳۰۱

ازارقه بار دگر وارد سیستان شد؛ چنانکه با ورود قطری بن الفجاءه همراه حسن بصری[1] اولین گام‌های ازارقه در سیستان آغاز گردید و با ورود همیان این تفکر رشد یافت؛ سپس «ابو خالد خارجی» در سیستان ادامه دهنده راه خوارج بود که وی در سال ۸٦(ه ق) از سوی حجاج دستگیر شد ولی پیروانش در منطقه فعالیت می‌کردند.[2] با توجه به نگاشته تاریخ سیستان کثرت جنگ‌هایی که در سیستان رخ‌داده، باعث شد که در این قرن مکتب خاصی در سیستان رشد ننماید.[3]

۲ – ۲ – ۲. فرقه‌های خوارج در سیستان

۲ ـ ۲ ـ ۲ ـ ۱. ازارقه

این گروه پیروان ابو راشد نافع بن الازرق (م ٦٥ هجری) هستند. نافع نخستین کسی بود که با ابداع برخی آرای خاص باعث تفرقه و انشعاب در میان خوارج گردید. ازارقه بیش از دیگران در تبدیل‌شدن خوارج به یک گروه مذهبی و کلامی و نه صرفاً سیاسی، نقش داشتند؛ درعین‌حال، ازارقه از لحاظ سیاسی و نظامی و نیز تعداد پیروان و سپاهیان از دیگر فرقه‌های خوارج قوی‌تر و پرنفوذ

---

۱. ابن الاثیر، *اسد الغابه*، پیشین، ج ۳، ص ٤٥٠، افشـار سیسـتانی، پیشـین، ج ۱، ص ۲۵۹

۲. ملک الشعراء بهار، پیشین، ص ۱٤۲

۳ همان، ص ۱۱٤–۱٤٦

تر بودند.

نافع در زمانی که عبدالله بن زبیر قیام کرده بود و بر مناطقی ازجمله بخش‌هایی از ایران تسلط یافته بود، از بصره به سمت اهواز حرکت کرد و اهواز، فارس، کرمان و نواحی اطراف را به تصرف درآورد. آن‌ها به رهبری نافع مدت‌ها با سپاهیان ابن زبیر و امویان جنگیدند تا اینکه ابن زبیر، یکی از فرماندهان خود را به نام مهلب بن ابی صفره با بیست هزار تن، از بصره به جنگ آن‌ها فرستاد. مهلب نوزده سال با ازارقه جنگید که مدتی از سوی ابن زبیر و مدتی نیز از سوی حجاج و در زمان حکومت عبدالملک بن مروان بود. او در یکی از جنگ‌ها نافع را کشت و سپس با ایجاد اختلاف در سپاه ازارقه، آنان را به‌کلی نابود کرد.[۱].

۲ ـ ۲ ـ ۲ ـ ۱ ـ ۱. تأثیر ازارقه در سیستان

قَطَری بن الفجاءه همراهِ حسن بصری در سال (۴۲ ه.ق) به دستور معاویه وارد سیستان شد[۲] و در زمان حکومت عبدالله بن زبیر در مکه، رهبری ازارقه–که پیروان «ابو راشد نافع بن الازرق» بودند را بر عهده گرفت؛ در همین دوران علیهِ حجاج شورید درنتیجه در

---

۱. شهرستانی، أبو الفتح محمد بن عبد الکریم بن أبی بکر أحمد، *الملل والنحل*، الناشر: مؤسسة الحلبی عمر فرّوخ، عبقريّة العرب، محل نشر: بیروت، سال ۱۹۷۳ م، ج ۱ ص ۶۲-۶۳

۲. ابن أثیر، *اسد الغابه*، پیشین، ج ۳، ص ۴۵۰؛ افشار سیستانی، پیشین ص ۲۵۹

سال ۷۹(ه.ق) در طبرستان کشته شد؛ وی در شهرهای مختلفی سکونت داشت که ازجمله این شهرها سیستان در سال (۷٤ ه.ق) بوده است؛[1] این فرقه در ابتدا رویکرد کلامی داشت ولی به‌مرورزمان موضع سیاسی گرفت و علیهِ عبدالله بن زبیر و حجاج پیکار می‌کردند.[2]

۲ ـ ۲ ـ ۲ ـ ۲. عطویه

نجد بن عامر حنفی مؤسس فرقه نجدات از یمامه حرکت کرد تا به ازارقه پیوندد. در بین راه دو نفر به نام ابوفدیک و عطیه بن اسود (متوفی ۷۵ ه.ق) که از نافع بن ازرق جداشده بودند به نجده پیوسته و با وی بیعت کردند و او را امیرالمؤمنین خواندند و بدین‌سان فرقه جدیدی پدید آمد؛ علت اختلاف نجده و نافع مسئله تقیه بوده است؛ زیرا نافع تقیه را حرام می‌دانست و نجده آن را جایز می‌دانست. کار این فرقه سرانجام به اختلاف کشید: گروهی دنبال عطیه بن اسود حنفی به سیستان رفتند و خوارج سیستان از وی تبعیت کردند به همین علت است که به خوارج سیستان در این دوران عطویه می‌گفتند و مبانی این فرقه همان مبانی «نجد بن عامر» است و گروهی با ابوفدیک به جنگ با نجده که از اصول خوارج تخطی کرده بود، پرداختند این گروه سرانجام نجده را کشتند؛ و گروهی به

---

۱. ملک الشعراء بهار، پیشین، ص ۱۳۵

۲. شهرستانی، پیشین، ص ٦۲-٦۳

نجده وفادار ماندند.[1]

نویسنده کتاب الملل و النحل چنین گزارش می‌دهد که در این قرن بیشترین خوارجی که در سیستان حضور داشتند، جزء فرقه «عطویه» بوده‌اند.[2]

۲ ـ ۲ ـ ۳. قرن دوم

در این قرن، خوارج نیز در سیستان حضور و فعالیت داشته‌اند که معروف‌ترین شخصیت آنان حمزه بن ادرک بوده است؛ در ابتدا فعالیت‌های این شخصیت را ذکر نموده و در ادامه آرای کلامی آن را بیان خواهیم نمود.

۲ ـ ۲ ـ ۳ ـ ۱. حمزه بن ادرک

حمزه، پسر ادرک یا عبدالله اهل «اوق» (بین بست و غزنه) ی سیستان بود.[3] وی خود را از نسل پسر طهماسب، دلاور افسانه‌ای ایرانی می‌دانست و نسب خویش را به پادشاهان کیانی می‌رساند.[4]

---

۱. همان، ص ٦٤–٦٥؛ سبحانی، جعفر، *بحوث فی الملل والنحل*، مکان نشر: قم، چاپ دوم، ناشر: مؤسسهٔ النشر الإسلامی التابعهٔ لجامعهٔ المدرّسین، ج ۵، ص ۱۹۹–۲۰۳

۲. شهرستانی، پیشین، ص ٦٥

۳. شهرستانی، پیشین، ج ۱، ص ٦٩

٤. ملک الشعراء بهار، پیشین، ص ۱۷۲

۲ ـ ۲ ـ ۳ ـ ۱ ـ ۱. شروع فعالیت‌های حمزه

حمزه بن ادرک علیهِ حکومت عباسی قیام نمود؛ «طبری» آغاز قیام را در خراسان، ضمن رویدادهای سال ۱۷۹ (عهد ولایت منصور بن یزید در خراسان) دانسته است.[۱] ابن اثیر با اندکی تفصیل آن را در رویدادهای سال ۱۸۰ آورده[۲] و مؤلف تاریخ سیستان قیام حمزه را در ۱۸۱ ذکر کرده است.[۳]

به‌هرحال وی به سرکردگی مردم سیستان بر ضد هارون‌الرشید خلیفه عباسی و عمال او قیام کرد و پس از کشتن عامل خلیفه به حج رفت و با تمام مراکز خوارج ارتباط برقرار کرده و با مخالفان خلافت بغداد آشنا گردید.

حمزه هنگامی‌که از سفر حج به سیستان برگشت، بیشتر خوارج سیستان که جمعیت‌های سری و زیرزمینی داشتند به دور او گرد آمدند و در حدود ۵۰۰۰ نفر با وی بیعت کردند.[٤]

خبر قیام مجدد سیستانی‌ها به رهبری حمزه به علی بن عیسی بن ماهان، والی خراسان رسید. علی بن عیسی، در شوال ۱۸۲(ه ق) عمرویه بن یزید ازدی را به فرماندهی ٦۰۰۰ تن به جنگ حمزه

---

۱. طبری، محمد بن جریر، پیشین، ج ۸، ص ۲٦۱.

۲. ابن اثیر، پیشین، ج ٦، ص ۱۵۰۱۵۱.

۳. ملک الشعراء بهار، پیشین، ص ۱۷۲–۱۷٤

٤. این قیام از سال ۱۸۰(ه ق) آغاز گردید و تا سال ۲۱۳ ادامه یافت؛ ملک الشعراء بهار، پیشین، ص ۱۷۲–۱۹۲

فرستاد که درنهایت این لشکر شکست خورد درنتیجه حمزه پس از این پیروزی، مردم سیستان را احضار نمود و طی یک نطق تاریخی رسماً مخالفت خود را با خلیفه عباسی اعلام نمود و در پایان خطاب خود به مردم چنین گفت: «یک درم خراج و مال بیش به سلطان مدهید چون شما را نگاه نتواند داشت و من از شما هیچ نخواهم و نستانم که من بر یک جای نخواهم نشست،...»[۱]

خوارج سیستان بعد از رفتن امیر حمزه از سیستان، پراکنده شدند و جانشین وی- ابو عقیل- نیز نتوانست خوارج را اداره کند به‌گونه‌ای که با بازگشت امیر حمزه به سیستان، وضع و موقعیت گذشته به دست نیامد که سرانجام «حمزه» در سال ۲۱۳(ه ق) درگذشت و پیروانش بارها با آل طاهر می‌جنگیدند تا سرانجام عمار خارجی آخرین امیر خوارج به دست یعقوب لیث صفاری کشته شد.[۲]

۲ ـ ۲ ـ ٤. افول خوارج سیستان

در قرن سوم، با قیام یعقوب لیث صفاری حکومت خوارج برچیده شد و این فرقه به انزوا کشیده شدند.[۳] درنتیجه از این دوران به بعد خوارج سیستان، افول کردند و به‌مرورزمان هیچ‌گونه فعالیتی از آنان در سیستان گزارش نشد.

---

۱. همان، شهرستانی، پیشین، ج ۱، ص ۱۷٤،

۲. افشار سیستانی، ایرج، پیشین، ج ۱، ص ۲٦۰-۲٦۳

۳. ابن کثیر، أبو الفداء، پیشین، ج ۱۱، ص ۳۱

۲- ۳. اهل سنت سیستان

سنت در زبان عربی به معنای سیره و راه و روش است و در اصطلاح شرعی به گفتار و رفتار و افعال پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گفته می‌شود .اهل سنت نیز به گروهی از مسلمانان می‌گویند که بنا به تبلیغ بعضی از صحابه پیامبر، خلافت و جانشینی پس از پیامبر را به اجماع اهل حل و عقد دانسته و ازاین‌رو به خلافت ابی بکر، عمر، عثمان و امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام معتقد شده‌اند. آنان معتقدند پس از قرآن باید از راه و روش و گفتار پیامبر و چهار خلیفه فوق پیروی کرد؛ در فقه و احکام دینی نیز سنت پیامبر و اعمال و افعال چهار خلیفه و سایر صحابه پیامبر را ملاک و حجت می‌دانند[۱].

۲- ۳ - ۱. اهل حدیث

۲ ـ ۳ ـ ۱ ـ ۱. قرن دوم

در معرفی اهل حدیث می‌توان گفت آنان کسانی هستند که در اصول و فروع دین به ظواهر آیات و احادیث پیامبر (صلی‌الله علیه و آله) عمل می‌کنند و از به‌کارگیری عقل و تحلیل‌های عقلانی درزمینه مسائل اعتقادی و معارف دینی به‌شدت پرهیز می‌کنند. اصل و معیار

---

۱. ربانی گلپایگانی، علی، *فرق و مذاهب کلامی*، ناشر: زلال کوثر، سال نشر ۱۳۸۹ ه ش، ص ۱۱

برای آنان سنت پیامبر است اعم از این‌که موافق عقل باشد یا مخالف.[۱]

البته اهل حدیث از مخالفان متکلمان به شمار می‌روند و علت اینکه در این کتاب درباره دیدگاه‌های اعتقادی آنان بحث شده است این است که عده‌ای از آنان دارای کتاب‌های اعتقادی هستند و یا اینکه روایت‌های بسیاری درباره دیدگاه اعتقادی خود در کتبشان موجود است؛ لذا در این کتاب از عالمان اهل حدیث سیستان بحث می‌کنیم؛ در سیستان نیز تفکر اهل حدیث در قرن دوم حضورداشته است که بارزترین افراد آن عبارت‌اند از:

۲ ـ ۳ ـ ۱ ـ ۱ ـ ۱. عمرو بن قیس الملائی

وی استاد سفیان ثوری- بوده و سفیان نیز ارادت خاصی به این استاد داشته است؛ عمرو بن قیس اواخر عمرش را در سیستان زیسته است و در آنجا وفات نموده است[۲] سفیان ثوری خود از بزرگان اهل حدیث بوده است، از سوی دیگر سفیان، خودش از شاگردان بزرگ عمرو بن قیس بوده است به‌گونه‌ای که سفیان در وصف استادش چنین می‌گوید: «او – عمرو بن قیس- کسی است

---

۱. سبحانی، جعفر، اصول الحدیث و احکامه فی علم الدرایه، ناشر: موسسهٔ النشر الاسلامی، سال ۱۳۸۳ ه ش، ص ۱۹۳

۲. خطیب البغدادی، أبو بکر أحمد بن علی، *تاریخ بغداد*، المحقق: الدکتور بشار عواد معروف، چاپ اول، ناشر: دار الغرب الإسلامی – محل نشر، بیروت، ۱۴۲۲ هـ ج ۱۲، ص ۱۶۱–۱٦٤

که مرا ادب و قرآن و فرایض آموخت»؛[1] و هر وقت سفیان از این استادش یاد می‌کرد درباره وی می‌گفت «حسبک به شیخاً»[2] این خود قرائنی است که وی مکتب فکری اهل حدیث را از خردسالی‌اش تا بزرگ‌سالی از استادش آموخته است.

۲ ـ ۳ ـ ۱ ـ ۱ ـ ۲. عمرو بن عماره

در سال ۱۹۹(ه ق) یکی از شاگردان سفیان ثوری به نام عمرو بن عماره انصاری وارد سیستان شده و به گزارش نویسنده کتاب تاریخ سیستان، وی مذهب سفیان ثوری که از اهل حدیث بوده را در سیستان گسترش داد.[3] و به جهت اینکه با ورود این شخصیت به سیستان، تفکر اهل حدیث در این منطقه آغازشده است؛ لذا آرای کلامی سفیان ثوری را به خاطر ورود تفکراتش به این دیار، در اینجا بررسی می‌کنیم.

آرای کلامی سفیان

---

۱. جوزی، جمال الدین أبو الفرج عبد الرحمن بن علی بن محمد الجوزی، *صفة الصفوة*، محقق: أحمد بن علی، ناشر: دار الحدیث، القاهرة، مصر، ١٤٢١ هـ ج ۳، ص ١٢٥

۲. غیتابی الحنفی، أبو محمد محمود بن أحمد بن موسی بن أحمد بن حسین الغیتابی الحنفی بدر الدین العینی، *مغانی الأخیار فی شرح أسامی رجال معانی الآثار*، تحقیق: محمد حسن محمد حسن إسماعیل، ١٤٢٧ هـ - ٢٠٠٦ م، ج ۲، ص ٤٠٣

۳. ملک الشعراء بهار، پیشین، ص ١٨٦

اهل سنت، سفیان ثوری را یکی از بزرگ‌ترین افراد اهل حدیث و سلف می‌دانند؛[1] چنانکه شهرستانی از مالک بن انس (متوفّای ۱۷۹ هـ ق)، سفیان ثوری (متوفّای ۱۶۱ هـ ق)، احمد بن حنبل (متوفّای ۲٤۱ هـ ق) و داود بن علی اصفهانی (متوفّای ۲۷۰ هـ ق) به‌عنوان سلف یادکرده است؛[2] لذا مبانی کلامی سفیان همان مبانی اهل حدیث است.

۱- وی معتقد بود که قرآن کلام الهی و قدیم است و کسی که قرآن را مخلوق بداند کافر شده است.[3]

۲- ایمان همان قول به همراه عمل و نیت است و به کسی مؤمن می‌گویند که قول و عمل و.نیت او موافق سنت باشد؛ به خلاف مرجئه که ایمان را قول بدون عمل می‌دانند و همچنین معتقد بود که ایمان قابل کمی و زیادی

---

۱ سلف در لغت به معنی متقدم و سابق است؛ و در اصطلاح علمای کلام و ملل و نحل بر صحابه و تابعین و نیز تابعین تابعین اطلاق می شود، بلکه بـه علمـای اسلامی در سه قرن نخست هجری سلف گفتـه مـی شـود. وگـاهی از نخسـتین تابعیان به سلف صالح تعبیرمی‌شود (ربـانی گلپایگـانی، علـی، *فـرق و مـذاهب کلامی*، ناشر: زلال کوثر، سال نشر ۱۳۸۹ ه ش،. ص ۳)

۲. شهرستانی، پیشین، ج ۱، ص ۲۰۵

۳. کائی، أبو القاسم هبة الله بن الحسن بن منصور الطبری الرازی اللالکائی، شرح *أصول اعتقاد أهل السنة والجماعة*، تحقیق: أحمد بن سعد بن حمـدان الغامـدی، الناشر: دار طیبة – السعودیة، ۱٤۲۳ هـ ج ۱، ص ۱۷۰

است.[1]

۳- وی معتقد به قدر بود و اینکه خیر و شر و خوبی و بدی همه از جانب خداوند است.[2]

٤- وی همه امور را از جانب خدا می‌دانست به‌گونه‌ای که افکارش مانند جبری مسلکان است؛ چنانکه خود سفیان برای اثبات ادعایش این آیات را ارائه می‌کرد (وَمَا تَشَاؤُونَ إِلا أَنْ يَشَاءَ الله)؛ (إِنْ هِيَ إِلا فِتْنَتُكَ تُضِلُّ بِهَا مَنْ تَشَاءُ وَ تَهْدِي مَنْ تَشَاءُ)؛ (الحَمْدُ الله الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلا أَنْ هَدَانَا الله)؛ (رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي).[3]

٥- وی حضرت علی (علیه‌السلام) را خلیفه سوم و مقدم بر عثمان می‌دانست.[4]

٦- او قائل به کفر جهمیه و قدریه و مرجئه بود.[5]

٧- سفیان فضائل امیرالمؤمنین را ذکر نمی‌کرد و با شیعیان رابطه خوبی نداشت «عَنْ سُفْيَانَ، قَالَ: تَرَكَتْنِي الرَّوَافِضُ وَ أَنَا أَبغُضُ أَنْ أَذْكُر فَضَائِلِ عَلِيٍّ»؛ «شیعیان مرا ترک کردند

---

۱. همان

۲. همان

۳. همان

٤. ذهبی، پیشین، ج ۷، ص ۲٥۲

٥. ابونعیم اصفهانی، أحمد بن عبد الله بن أحمد بن إسحاق بن موسی بن مهران الأصبهانی، *حلیة الأولیاء وطبقات الأصفیاء*، ناشر: السعادة - بجوار محافظة مصر، ۱۳۹٤ هـ - ۱۹۷٤ م، ج ۷، ص ۲۸ و ۲۹

و من بغض می‌ورزم که فضایل امام علی (علیه‌السلام) را ذکر کنم»[۱]؛ البته سفیان در ابتدا این‌گونه نبود بلکه هنگامی‌که در کوفه زندگی می‌کرد حضرت علی (علیه‌السلام) را افضل از ابوبکر و عمر می‌دانست ولی زمانی که به بصره رفت از اعتقادش بازگشت.[۲]

محمد بن اسحاق الندیم نویسنده کتاب الفهرست معتقد است که سفیان ثوری زیدی مذهب بوده است.[۳]

اما این ادعا واقعیت خارجی ندارد؛ زیرا مبنای کلامی سفیان ثوری با زیدی‌ها متفاوت است؛ بدین گونه که اولاً: سفیان اهل حدیث بوده و برای تعقل در آیات و روایات جایگاه خاصی قائل نبوده است[٤] درحالی‌که زیدی‌ها عقل‌گرا بوده‌اند[٥]؛ ثانیاً زیدی‌ها حضرت علی- علیه‌السلام- را خلیفه بلافصل رسول خدا (صلی‌الله علیه و آله) می‌دانند؛[٦] درحالی‌که سفیان ثوری، آن حضرت را خلیفه سوم

---

۱. ذهبی، پیشین، ج ۷، ص ۲۵۳

۲. ابونعیم اصفهانی، پیشین، ج ۷، ص ۳۱

۳. طوسی، محمد بن حسن، فهرست کتب الشیعهٔ و أصولهم و أسماء المصنّفین و أصحاب الأصول،

محقق/ مصحح: طباطبائی، عبدالعزیز، چاپ اول، ناشر: مکتبهٔ المحقق الطباطبائی، مکان چاپ: قم، سال چاپ: ١٤٢٠ ق، ج ۱، ص ۲۲۲

٤. شهرستانی، پیشین، ج ۱، ص ۲۰۵

٥. مشکور، محمد جواد، پیشین، ص ۲۱۸

٦. قاسم بن إبراهیم الرسی، *الکامل المنیر فی إثبات ولایهٔ أمیر المؤمنین* (ع)، بی

می‌داند.[۱] به‌هرحال عمرو بن عماره با تفکرات سفیان ثوری وارد سیستان شد و تفکرات اهل حدیث را در این دیار گسترش داد.[۲]

۲ ـ ۳ ـ ۱ ـ ۱ ـ ۳. زافر بن سلیمان الایادی

وی اصالتاً قوهستانی بوده، ولی چون در قرن دوم قاضی سیستان بوده است؛[۳] درباره او سخن می‌گوییم. وی یکی از اصحاب امام صادق (علیه‌السلام) بوده و البته شاگردی مالک بن انس را نیز کرده است.[٤]

او نیز همچون عمرو بن عماره، شاگردی سفیان ثوری را کرده است[۵] و ورود وی به سیستان خود نشانگر گسترش اهل حدیث در این دیار بوده است. از وی روایات فراوانی درباره ولایت حضرت علی و جریان غدیر و فضایل اهل‌البیت در کتب روایی ذکرشده است مانند:

جا، بی تا (علیه السلام)، جزء دوم، ص ۷۲-۷٦

۱. ذهبی، پیشین، ج ۷، ص ۲۵۲

۲. ملک الشعراء بهار، پیشین، ص ۱۸٦

۳. خطیب البغدادی، پیشین، ج ۸، ص ٤۹۵

٤. امین، سیدمحسن، پیشین، ج۷، ص ٤۱؛ خطیب البغدادی، پیشین، رقم ۲۹۳۲

۵. خلیلی، خلیل بن عبد الله بن أحمد بن إبراهیم بن الخلیل القزوینی، *الإرشاد فی معرفة علماء الحدیث*، محقق: د. محمد سعید عمر إدریس، ناشر: مکتبة الرشد – الریاض، سال ۱٤۰۹ ه ق، ج ۲، ص ٦٦۲

«قَالَ حَدَّثَنَا زَافِرُ بْنُ سُلَيْمَانَ عَنْ شَرِيکٍ عَنْ أَبِی اسحاق قَالَ: قُلْتُ لِعَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ ع مَا مَعْنَى قَوْلِ النَّبِيِّ ص مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ قَالَ أَخْبَرَهُمْ أَنَّهُ الْإِمَامُ بَعْدَهُ»؛ «ابی اسحق گوید به علی بن الحسین «علیه‌السلام» گفتم معنی گفته پیغمبر من کنت مولاه فعلی مولاه چیست؟ فرمود به آن‌ها خبر داد که پس از وی او امام است».[۱]

نفوذ اهل حدیث در سیستان

به‌وسیله شخصی به نام عمرو بن عماره انصاری در سال ۲۹۹(ه ق) تفکر اهل حدیث وارد سیستان شد.[۲] شاید یکی از علت‌هایی که باعث شد که اهل حدیث در قرن سوم و چهارم، رشد فزاینده‌ای در سیستان یابد نزدیکی سیاسی و اعتقادی این فرقه با خوارج باشد؛ البته بین خوارج و اهل حدیث تفاوت‌های کلامی وجود دارد مانند اینکه خوارج قائل به تکفیر فرق اسلامی همه غیر خودشان هستند ولی اهل حدیث این تفکر را قبول ندارند؛ اما در یک نکته اساسی و روشی با هم دیگر اشتراک دارند و آن این است که هر دو نص گرا هستند و بر خلاف معتزله، در فهم احادیث عقل را دارای استقلال نمی‌دانند؛ چنانکه خوارج در ابتدای شکل‌گیری سیاسی خود بر ظاهر قرآن (إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ)[۳] جمود داشته‌اند. همین اشتراک کلامی

---

۱. ابن بابویه، محمد بن علی، *امالی*، ناشر: کتابچی، تهران، سال چاپ: ۱۳۷۶ ش، ص ۱۲٤

۲. ملک الشعراء بهار، پیشین، ص ۱۸٦

۳. یوسف/٤٠

و سیاسی باعث شد که اهل حدیث به‌راحتی وارد سیستان شود و رشد یابند.

۲ ـ ۳ ـ ۱ ـ ۲. قرن سوم

اما مکتب اهل حدیث از این قرن شروع به رشد کرد و عالمان بزرگی را تحویل جامع اهل سنت داد که سرشناس‌ترین علمای این قرن عبارت‌اند از:

۲ ـ ۳ ـ ۱ ـ ۲ ـ ۱. عثمان بن سعید الدارمی السجستانی

وی از متکلمان و محدثان بزرگ اهل سنت در سیستان بوده است؛ او برای آموختن حدیث رهسپار بلادی چون «مکه، مدینه، شام، عراق و مصر» شده و دوباره به سیستان بازگشته و از محدثان و متکلمان سرشناس آنجا و هرات گردید؛ به‌گونه‌ای که بسیاری از محدثان هرات و نیشابور و سیستان شاگردی وی را کرده‌اند؛ ازجمله این محدثان، ابو داوود سجستانی است؛ وی دارای کتب کلامی نیز است؛ مانند کتابِ الرد علی الجهمیه و نقض الإمام أبی سعید عثمان بن سعید علی المریسی الجهمی العنید فی ما افتری علی الله عزوجل من التوحید–که این دو کتاب را در رد جهمیه نوشته است؛ آخرالامر در سال ۲۸۰(ه ق) در هرات وفات نموده است.[۱]

هم سویی عثمان بن سعید و ابو داوود با مکتب فکری اهل حدیث

---

۱. ذهبی، پیشین، ج ۱۳، ص ۳۱۹–۳۲۱

نیشابور
عثمان بن سعید ازجمله کسانی بود که با مکتب فکری نیشابور درباره جهمیه همسو بود؛ چنانکه خودش تصریح
می‌کند که نزد علمای بزرگ نیشابور مانند یحیی بن یحیی نیشابوری حاضرشده تا مبانی فکری جهمیه را بررسی کرده و نقاط ضعف این مطالب را استخراج کند.[۱]
همان‌گونه که اشاره کردیم ابو داوود نیز با جریان فکری جهمیه اظهار مخالفت کرده است؛[۲] درنتیجه اصحاب حدیث سیستان- و البته اصحاب حدیث هیچ‌گاه با جهمیه همراه نشدند- در مقابل مکتب فکری جهمیه موضع کرده و آرای کلامی آنان را قبول نداشته‌اند.

مبارزه با محمد بن کرام

عثمان بن سعید از مخالفان محمد بن کرام[۳]- بنیان‌گذار فرقه کرامیه-

---

۱. عثمان بن سعید، الرد علی الجهمیه، پیشین، ج ۱، ص ۲۱۱

۲. ابو داوود سجستانی، سلیمان بن الأشعث بن إسحاق بن بشیر بن شداد بن عمرو الأزدی السِّجِسْتانی، *سنن أبی داود*، محقق: محمد محیی الدین عبد الحمید، ناشر: المكتبة العصرية، صیدا – محل نشر: بیروت، ج ٤، ص ٢٣٤

۳. ابوعبدالله محمد بن کرام سردمداراندیشه کرامیه است؛ و سجستانی بوده و از آنجا به گرجستان تبعید و مطرود شد. وی با تملق و نفاق توانست هم‌پیمانانی بدست آورد. چنانکه گفته‌اند با تظاهر به زهد و تعبد، خودش را در نظر اهالی گرجستان و اطراف آن جلوه ای دینی داد و سپس ایشان را به بدعت خویش کشاند تا اینکه با او بیعت کردندشهرستانی، پیشین، ج ۱ ص ۱۰۷

بوده است؛ به‌گونه‌ای که هرگونه تفکر کلامی خاص محمد بن کرام را نپذیرفته و وی را از هرات اخراج کرده است.[1]

۲ ـ ۳ ـ ۱ ـ ۲ ـ ۲. ابو داوود سجستانی

أبو داود سلیمان بن الأشعَث بن شداد یکی از استوانه‌های حدیثی و کلامی و فقهی- چنانچه که کتاب سنن او از کتب مرجع فقهی[2] - اهل سنت است؛ وی درسیستان- سرزمین اجدادی‌اش- در سال ۲۰۲(هـ ق) متولد و برای آموختن حدیث راهی بصره شد و از مشایخ بزرگی مانند سلیمان بن حرب و ابی النُّعمان بهره جست، عشق به حدیث او را راهی شام و مصر و عراق و نیشابورکرد و بعد از این که به مقام والای حدیثی دست‌یافت به سیستان بازگشت و

---

۱. أبو الفداء، إسماعیل بن عمر الدمشقی، *طبقات الشافعیین*، تحقیق: د أحمد عمرهاشم، د محمد زینهم محمد عزب، ناشر: مکتبۀ الثقافۀ الدینیۀ، سال النشر: ۱٤۱۳ هـ - ۱۹۹۳ م، ج ۱، ص ۱۷۸

۲. ابو داود دارای آثار مختلف علمی؛ از جمله کتاب المسائل است که در آن به پرسش‌های احمد بن حنبل پاسخ گفته است. ابو داود به دنبال آن بود تا احادیثی را گرد آورد که برای استدلال فقهاء به کار می آمد و احکام از آنها استنباط می شد، بر این اساس کتاب سنن خود را فراهم آورد .ابوبکر بن داسه یکی از راویان سنن از ابو داود این سخن را از او نقل کرده است: از روایات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پانصد هزار روایت نگاشتم و از میان آنها ٤۸۰۰ حدیث انتخاب کردم و روایات صحیح و نزدیک به صحیح را در آن آورد؛ او کتاب خود را پس از نگارش به رؤیت احمد بن حنبل رسانده و او کتابش را مورد تأیید قرار داد. ذهبی، پیشین، ج ۱۳، ص ۲۰۹.

مردم آنجا را با مبانی حدیثی‌اش آشنا کرد؛ سپس در اواخر عمرش به بصره بازگشت و در آنجا سکونت گزید و در سال ۲۷۵(ه ق) وفات نمود.[۱]

این عالم از شاگردان بزرگِ احمد بن حنبل و دارای تفکرات اهل حدیث بوده است و طبق مبنای اهل حدیث، فقط به ظواهر قرآن و حدیث تکیه می‌کرده و از هرگونه فرورفتن در قرآن و سنت به‌وسیله عقل اجتناب می‌کرده است و قائل به حجیت عقل نبوده است.[۲]

۲ ـ ۳ ـ ۱ ـ ۲ ـ ۳. عمر بن الخطاب السجستانی

او از محدثان بزرگی مانند آدم بن أبی إیاس که محدث بزرگ خراسان بوده و همچنین محدثانِ عراق و شام حدیث آموخته است و امثال کسانی مانند ابو داوود و فرزندش شاگردی وی را کرده‌اند؛ علمای اهل سنت حدیث وی را پذیرفته‌اند به‌گونه‌ای که ابن حبان، وی را مستقیم الحدیث دانسته است و عاقبت در سال ٢٦٤(ه ق) در کرمان وفات نموده است.[۳] از وی روایات کلامی نیز در کتب یافت می‌شود که درباره فضایل اهل بیت رسول خدا حدیث نقل کرده

---

۱. همان، ص ۲۱۷ –۲۱۸

۲. همان، ص ۲۱۵

۳. مزی، یوسف بن عبد الرحمن بن یوسف، *تهذیب الکمال فی أسماء الرجال*، محقق: د. بشار عواد معروف، چاپ اول، ناشر: مؤسسهٔ الرسالهٔ، محل نشر: بیروت، سال ۱٤۰۰ – ۱۹۸۰، ج ۲۱، ص ۳۲٦

است؛ مانند حدیثی که پیامبر به امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) فرمودند: «ای علی! من و تو و فاطمه و حسن و حسین از یک طین و خاک خلق شدهایم و از اضافه طین ما شیعیان و محبان ما خلق شده‌اند».[۱]

در این قرن علاوه بر این عالمان، محدثان دیگری منسوب به سیستان بوده‌اند؛ این محدثان غالباً دارای روش کلامی اهل حدیث بوده‌اند؛ مانند:

۱- حمدون بن محمد بن حمدون که از محدثان حافظ و رجالیان زمانه خود بوده به‌گونه‌ای که درباره راویان اندلس کتابی به نام رجال اندلس نوشته است.[۲]

۲- معاذ بن عفان أبوعثمان الخواشی از محدثان و فقیهان سیستان بوده که در هرات سکونت گزیده است؛ وی برای آموختن حدیث رهسپار دمشق شده و از محدثان آنجا حدیث آموخته است.[۳]

۳- –محمد بن الأزهر سجزی از محدثان متبحر بوده است به‌گونه‌ای که ذهبی وی را عالی الروایه می‌داند و از امثالِ کسانی مانند سفیان

---

۱. مجلسی، پیشین، ج۷، ص ۲۴۱

۲. ذهبی، شمس الدین محمد بن أحمد الذهبی، *تاریخ الإسلام ووفیات المشاهیر والأعلام*، محقق: عمر عبد السلام التدمری، ناشر: دار الکتاب العربی، بیروت ج ۲۶، ص ۷۲

۳. ابن عساکر، أبو القاسم علی بن الحسن بن هبة الله، *تاریخ دمشق*، محقق: عمرو بن غرامة العمروی، ناشر: دار الفکر للطباعة والنشر والتوزیع، سال نشر: ۱۴۱۵ هـ – ۱۹۹۵ م، ج ۵۸، ص ۴۶۳

بن عُیَینه و هم‌طبقه‌های او روایت نقل کرده است.[۱]

٤- ابو یزید السجستانی سیستانی الاصل ولی ساکن بغداد بوده است؛ خطیب بغدادی وی را ثقه می‌داند گرچه دارالقطنی حدیث وی را معتبر نمی‌داند.[۲]

۵-یحیی بن الفضل السجستانی یکی از استادان ابو داود سجستانی بوده است؛ برادر وی، غسان بن الفضل السجستانی نیز از محدثان زمانه خود بوده و در مکه سکونت داشته است.[۳]

٦-أبوزکریا الحربی اصالتاً سیستانی بوده ولی در بغداد سکونت داشته است؛ امثال کسانی مانندِأحمدبن حنبل و یحیی بن معین از وی روایت نقل کرده‌اند و عاقبت در سال ۲۳۸(ه ق) وفات نموده است.[٤]

۷-ابو عبدالرحمن السجستانی: اسم این عالم زهیر بن نعیم البابی السلولی- از عباد و زهاد زمانه خود- بوده، وی اصالتاً سیستانی بوده ولی در بصره می زیسته است؛ روشش برگرفته از اهل حدیث و از مخالفان جهمیه قلمداد شده است.[۵]

---

۱. ذهبی، تاریخ الاسلام، پیشین، ج ۱۹، ص ۲۳۷

۲. خطیب بغدادی، پیشین، ج ۵، ص ۲۳۲

۳. مزی، پیشین، ج ۲۳، ص ۱۰۷ وج ۳۱، ص ٤۹٦؛ ابو داوود، پیشین، ج ۱، ص ۱۳۱

٤. ابن عساکر، پیشین، ج ٦٤، ص ۳۲۸

۵. مزی، پیشین، ج ۹، ص ٤۲٦

۲ ـ ۳ ـ ۱ ـ ۲ ـ ٤. أبوحاتم السجستانی

وی اصالتاً بصری بوده است ولی به خاطر این که به سیستان مسافرت کرده و در آنجا سکونت گزیده، مشهور به ابوحاتم سجستانی شده است؛ تخصص اصلی‌اش در ادبیات عرب بوده به‌گونه‌ای که کتب فراوانی در این زمینه نوشته است؛ مانندِ «اعراب القران؛ القراءات؛ الفصاحه» ولی روایاتی با رویکرد اهل حدیث نیز نقل می‌کرده و از محدثان به شمار می‌آمده است.[۱]

۲ ـ ۳ ـ ۱ ـ ۲ ـ ٥. جریان شناسی اهل حدیث سیستان (قرن سوم)

اهل حدیث منسوب به سیستان به‌شدت مقابل تفکرات جهمیه که مبتنی بر عقل و تأویل گرایی بوده ایستادگی کرده و آرای آنان را مورد ردّ خود قرار داده به‌گونه‌ای که عده‌ای از این عالمان، کتاب‌هایی نیز در رد این تفکر نگاشته‌اند. یکی از موارد که سبب شد اهل حدیث سیستان در مقابل این جریان فکری موضع بگیرند، هم‌جواری سیستان با خراسانی بود؛ زیرا در این قرن خراسان مهد جهمیه بود و علمای جهمیه در این دیار پرورش یافتند و در مناطق شرقی تأثیر گزار بودند؛[۲] در اینجا بود که اهل حدیث سیستان با این

---

۱. ذهبی، سیراعلام النبلاء، پیشین، ج ۱۲، ص ۲٦۸–۲۷۰.

۲. عطوان، حسین، *مرجئه و جهمیه در خراسان در عصر اموی*، ناشر مشهد: بنیاد پژوهشهای اسلامی، ص ۳۱.

تفکر مخالفت علنی ورزیدند. از سوی دگر اهل حدیث سیستان با تفکرات فرقه کرامیه -که برخاسته از این منطقه بوده- نیز مقابله کرده‌اند؛ چنانکه عثمان بن سعید دارمی بنیان‌گذار این فرقه را از هرات اخراج کرد.[۱]

اما این قرن اوج فعالیت اهل حدیث در سیستان اوج گردید و مهم‌ترین علتش این است که یعقوب لیث دارای مکتب فکری اهل حدیث بود و این خود فرصت مناسبی برای رشد فکری این مکتب شد.

آثاری که علمای اهل حدیث سیستان درباره مبانی خود نگاشته‌اند از دو جهت قابل‌بررسی است؛

۱- قسمتی ناظر به هم‌جواری سیستان با منطقه خراسان است؛ زیرا تفکر غالب در خراسان آن زمان عقل‌گرا بودند و «فرقه جهمیه» در آنجا فعالیت می‌کردند. البته اهل حدیث سیستان نیز با اهل حدیث خراسان فعالیت مشترک در این زمینه داشتند؛ چنانکه عثمان بن سعید سجستانی نزد علمای بزرگ نیشابور مانند یحیی بن یحیی نیشابوری حاضرشده تا مبانی فکری جهمیه را بررسی کرده و نقاط ضعف این مطالب را استخراج کند.[۲]

---

۱. أبو الفداء، إسماعیل بن عمر الدمشقی، پیشین، ج ۱، ص ۱۷۸

۲. عثمان بن سعید الدارمی، *الرد علی الجهمیة*، محقق: بدر بن عبد الله البدر، چاپ دوم، ناشر: دار ابن الأثیر، محل نشر کویت، سال ۱٤۱٦ هـ - ۱۹۹۵ م، ج

ازجمله آثاری که با این رویکرد نگاشته شده‌اند می‌توان به کتاب‌هایی مانندِ الردعلی الجهمیه و نقض الإمام أبی سعید عثمان بن سعید علی المریسی الجهمی نگاشته عثمان بن سعید سجستانی اشاره کرد.

۲- بعض دیگر آثارشان جنبه درون مذهبی دارد یعنی عثمان بن سعید بخش‌هایی از کتاب الرد علی الجهمیه را در بیان دیدگاه اهل حدیث درباره اساسی‌ترین مباحث اعتقادی خود مانند «جسمانیت خداوند، قدم کلام الهی و ...» نگاشته است.[1]

قدرت سیاسی اهل حدیث در سیستان باعث شد علاوه بر اینکه تفکر نص‌گرای در سیستان حاکم شده بود، هر جا احساس می‌کردند که فرقه خاصی در این منطقه در جهت خلاف آنان فعالیت می‌کرد، با آن تفکر مبارزه می‌کردند چنانکه عثمان بن سعید، محمد بن کرام را به خاطر عدم همسویی با اهل حدیث سیستان نپذیرفته و وی را از هرات اخراج کرده است.[2] درنتیجه تفکر غالب در این قرن متعلق به اهل حدیث بوده است که به‌شدت با متکلمان مبارزه می‌کردند. البته کتب تاریخی که درباره سیستان نگاشته شده

۱، ص ۲۱۱

۱ همان، ص ۷٤-۲۰٦

۲. سبکی، پیشین، ج ۱، ص ۱۷۸؛ هرات جزء سیستان نبوده است ولی تفکر غالب در سیستان و هرات، اهل حدیث بوده و عثمان بن سعید این جریان را رهبری کرده است.

است مانند تاریخ سیستان و احیاء الملوک، گزارش‌هایی که از قرن سوم داده‌اند با رویکرد سیاسی بوده است و درباره سلسله صفاریان قلم‌فرسایی کرده‌اند و کمتر درباره جریان‌های کلامی در این قرن پرداخته‌اند.

۲ ـ ۳ ـ ۱ ـ ۳. قرن چهارم

چنانچه قبلاً اشاره نمودیم اهل حدیث از مخالفان کلام بودند، اما چون خودشان برای اثبات دیدگاه خود کتاب‌های اعتقادی نوشته‌اند و یا کتبی در رد متکلمان نگاشته‌اند درباره آنان بحث می‌کنیم.

۲ ـ ۳ ـ ۱ ـ ۳ ـ ۱. عبدالله بن سلیمان بن الأشعَث السجستانی

وی فرزند ابو داوود سجستانی و از بزرگ‌ترین علمای حدیثی، فقهی، کلامی اهل سنت در این قرن است؛ وی در سال ۲۳۰ (ه ق) در سیستان متولد شد و رشد نمود و به همراه پدرش– ابو داوود سجستانی که پیش‌تر اشاره شد – برای آموختن حدیث راهی بلاد اسلامی مانند خراسان، جِبال، أصبهان، فارس، بصره، بغداد، کوفه، مکَّه، مدینه، شام، مصر، الجزیره، ثُغُور و... شد و از علمای زبر دست حدیثی گشت؛ چنانکه آثار مختلفی از خود بجا گذاشت؛ مانند المسند، السنن، التفسیر، القراءات، الناسخ والمنسوخ؛ به‌گونه‌ای که در کتاب تفسیرش ۱۲۰ هزار حدیث آورده است.[۱]

---

۱. ذهبی، *سیر اعلام النبلاء*، پیشین، ج ۱۳ ص ۲۳۰

در این دوره مردمان سیستان علاقه بسزایی نسبت به حدیث داشتند به‌گونه‌ای که از این عالم درخواست کردند که به آنان حدیث بیاموزد و وی ۳۰ هزار حدیث به آنان آموخت.[۱] وی نیز مانند پدرش از علمای «اهل حدیث» زمانهِ خود و دارای تفکرات احمد بن حنبل بوده است؛ این دو شخصیت بودند که در گسترش این تفکر در سیستان نقش بسزایی داشتند. زمانی که در بغداد سکونت داشت عده‌ای گمان کردند که وی ناصبی است؛ لذا وزیر حاکم بغداد- ابن الفرات- او را از این شهر اخراج کرد؛ اما وی با واسطه‌گری ابن عیسی[۲] به بغداد بازگشت و فضایل امام علی (علیه‌السلام) را اظهار نمود و از همان زمان خود را حنبلی مذهب معرفی نمود[۳] و شیخ آنان گشت.[٤] آخرالامر در سال ۳۱٦ هجری قمری وفات نمود درحالی‌که ۳۰۰ هزار نفر بر جنازه وی نماز خواندند و در بغداد مدفون گشت.[٥]

۲ ـ ۳ ـ ۱ ـ ۳ ـ ۲. دَعْلَج بن اُحمد سجستانی

---

۱. همان ص ۲۲۳

۲ «ابن عیسی» در این دوره وزیر حاکم بغداد بود. همان، ص ۲۲۸

۳ وی متهم به به ناصب گری بود، اما وی خود را از حنبلی‌ها برشمرد. البته وی نیز مانند پدرش حنبلی مذهب بود ولی در برهه ایی از زمان متهم به ناصبی گری شد و وی این اتهام را از خودش دفع کرد. همان

٤ همان، ص ۲۲۸ و ۲۳۰

۵ خطیب بغدادی، پیشین، ج ۱۱ ص ۱۳٦

وی از بزرگ‌ترین محدثان و فقیهان زمان خود بوده و برای تجارت و آموختن حدیث روانه بلادی مانند مکه، مدینه، عراق، مصر، خراسان و... شده است. او از بزرگ‌ترین عالمان اهل حدیث بوده و با ثروتی که داشته موقوفاتی برای «اهل حدیث» در سیستان و مکه و بغداد به‌جا گذاشته است؛ عاقبت در ۹٤ سالگی در سال ۳۵۱ (هجری قمری) در بغداد رحلت نمود.[۱] وی با متکلمان مخالف بود و روایاتی علیه آنان نقل می‌کرد؛ مانند:

«إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ شَرًّا فَتَحَ عَلَيْهِمُ الْجَدَلَ وَمَنَعَهُمُ الْعَمَلَ»؛ «هنگامی‌که خداوند برای قومی شر اراده کند آنان را افرادی مجادله گر قرار می‌دهد...».[۲]

۲ ـ ۳ ـ ۱ ـ ۳ ـ ۳. خَلَف بن أحمد سجستانی

ایشان در سال ۳۲٦(ه ق) تولد یافته و بعد از طی مراحل علمی از فقیهان و محدثان عصر خود گشته است؛ وی علاوه بر منصب علمی‌اش، حاکم سیستان نیز بوده است و در زمان حکومتش به همه علمای آنجا دستور داد که تفسیری جامع از قرآن بنویسند که همه اقوال مفسران، محدثان، نحویان و قراء در آن یافت شود و نهایتاً تفسیرِ ۱۲۰ جلدی نگاشته شد؛ صاحب کتاب احیاء الملوک اذعان

---

۱. همان، ج ۱٦ ص ۳۱

۲. هروی، أبو إسماعیل عبد الله بن محمد، *ذم الکلام وأهله*، محقق: عبد الرحمن عبد العزیز الشبل، چاپ اول، ناشر: مکتبة العلوم والحکم، محل نشر: المدینة المنورة، سال ۱٤۱۸ هـ –۱۹۹۸ م، ج ۵، ص ۱۲۳

کرده که یک نسخه از آن در مدرسه صابونی نیشابور مخزون است.[۱] خلف بن احمد در ابتدایِ حکومتش، معتقد به مذهب رأی و قیاس بوده و عالمان این مذهب از فرصت استفاده کردند و این حاکم را با خود هم‌عقیده کردند تا تمام «اهل حدیث» این دیار را از بین ببرد و تا حدودی به مقصود خود رسیدند؛ درنتیجه عده بسیاری از «اهل حدیث» قتل‌وعام شدند.

اما چندی نگذشت که این حاکم از مذهبش برگشت و «اهل حدیث» را انتخاب کرد؛ در این هنگام طرفداران این مذهب برای تلافی کشتار هم‌مسلکانشان، حاکم را با خود هم‌عقیده کرده تا طرفداران رأی و قیاس را قتل‌وعام کند؛ و آخرالامر این اتفاق افتاد! عاقبت وی به دستور سلطان محمود بن سبکتکین[۲] در بلاد هند زندانی گشت و در حبس، در سال ۳۹۹(ه ق) وفات نمود.[۳]

---

۱. ملک شاه حسین سیستانی، پیشین، ص ٦٧(کتاب احیاء الملوک در سال ۱۰۲۷ هجری قمری توسط شاه حسین ابن ملک غیاث الدین محمد نگاشته شده است. آقا بزرگ تهرانی، پیشین، ج ۱۱، ص،۳۸)

۲. سلطان محمود غزنوی در سال ۳٦۰ هجری قمری در "غزنین" یکی از شهرهای افغانستان که در دامنه سلسله کوههای سلیمان واقع شده است، به دنیا آمد او شصت و یک سال عمر کرد و در سال ٤۲۱ هجری قمری در همان بلاد وفات نمود. اقبال آشتیانی عباس و دکتر عاقلی باقر؛ تاریخ ایران، نشر نامک، چاپ سعدی، نوبت چهارم، ۱۳۸۳، ص ۲۳۱.

۳. ذهبی، *سیر اعلام النبلاء*، پیشین، ج ۱۷ ص ۱۱٦– ۱۱۸؛ صفدی، صلاح الدین خلیل بن أیبک، *الوافی بالوفیات*، محقق: أحمد الأرناؤوط وترکی مصطفی، ناشر:

۲ ـ ۳ ـ ۱ ـ ۳ ـ ٤. أبو سلیمان خطابی بستی

ایشان نیز یکی دیگر از علمای اهل حدیث زمانهِ خود و از متبحران فقه و حدیث و لغت بوده است. حدیث را از أبو سعید بن الأعرابی عالمِ حدیث و شیخ الحرم مکه و فقه را از أبو علی بن أبی هریره بزرگ‌ترین عالم فقهی شافعی و أبو بکر الشاشی القفال رئیس شافعیان بغداد آموخت. وی دارای آثاری کلامی مانند شرح الْأسماء الحسنی وکتاب الغنیه عن الْکلام و أهله است.[۱]

۱ ـ ۳ ـ ۲ ـ ۳ ـ ٤ ـ ۱. سفرهای خطابی

خطّابی پس از گذراندن تحصیلات اولیه در زادگاهش- سیستان- به شهرهایی چون مکه، بغداد، بصره و نیشابور سفر کرد و به سماع حدیث از محدّثان بزرگ آن مناطق پرداخت؛[۲] تا آن‌جا که ذهبی او را رحّال وصف کرده است،[۳] هرچند از فهرست استادان وی مشخص

دار إحیاء التراث، محل نشر: بیروت، سال نشر:۱٤۲۰ هـ- ۲۰۰۰ م، ج، ۱۳ ص، ۲۲٦

۱. سبکی، تاج الدین عبد الوهاب بن تقی الدین، *طبقات الشافعیهٔ الکبری*، محقق: د. محمود محمد الطناحی د. عبد الفتاح محمد الحلو، چاپ دوم، ناشر: هجر للطباعهٔ والنشر والتوزیع، سال نشر ۱٤۱۳ هـ ج ۳ ص ۲۸۲-۲۸۳

۲. باتلی، احمد، الامام الخطابی و آثاره الحدیثیه و منهجه فیها، ریاض ۲۰۰۵/۱٤۲٦، ج ۱، ص ۹۹،

۳. ذهبی، شمس الدین أبو عبد الله محمد بن أحمد بن عثمان بن قَایْماز الذهبی،

است که خطّابی عمده تحصیلات خود را در نیشابور گذرانده که در روزگار وی یکی از مهم‌ترین مراکز علمی جهان اسلام بود. حاکم نیشابوری در تاریخ نیشابور از اقامت چندساله خطّابی در نیشابور سخن گفته و اشاره‌کرده که در آن مدت، خطّابی به روایت حدیث از مشایخ خود پرداخته است؛[1] خطّابی برخی از آثار خود چون معالم‌السنن، غریب‌الحدیث، شرح‌الأسماء الحُسنی، العُزله و الغُنیه عن‌الکلام و اهله را در نیشابور نگاشت.[2]

۱ ـ ۳ ـ ۲ ـ ۳ ـ ٤ ـ ۲. گرایش خطابی به اهل حدیث

از نظر کلامی، وی همچون برخی از شافعیان، به اهل حدیث گرایش داشت[3] و کتاب الغنیه عن الکلام و أهله را در دفاع از عقاید اهل حدیث و نقد شیوه متکلمان، با بهره‌گیری از احادیث و نگاه اهل حدیث نگاشته است.[4] کتاب الغنیه از منابع ابن تیمیه در درء تعارض العقل و النقل[5] و سیوطی در کتاب صون المنطق و الکلام

تذکرة الحفاظ، چاپ اول، ناشر: دار الکتب العلمیة بیروت–لبنان الطبعة: الأولى، ۱٤۱۹ هـ– ۱۹۹۸ م، ج ۳، ص ۱۰۱۸

۱. سمعانی، عبدالکریم بن محمد، *الانساب*، چاپ عبداللّه عمر بارودی، محل نشر: بیروت، سال ۱۹۸۸/۱٤۰۸، ج ۲، ص ۳۸۰

۲. ذهبی، *تذکرةالحفاظ*، ج ۳، ص ۱۰۹۱

۳. باتلی، احمد، پیشین، ج ۱، ص ۱٤۷ـ ۱۵۲.

٤ همان، ص ص ۲۱٦ـ ۲۲۱

۵. ابن تیمیه، أحمد بن عبد الحلیم بن عبد السلام الحرانی الحنبلی، *درء تعارض*

عن فن المنطق والکلام بوده است.[۱] خطّابی در کتاب شعارالدین[۲] با همین رویکرد به بحث از مسائل کلامی و نقد متکلمان در طرح مباحث عقلی پرداخته است.[۳] حسن بن عبدالرحمان علوی در الإمام الخطابی و منهجه فی العقیده به تفصیل به بیان دیدگاه خطّابی که همچون اهل حدیث بوده، پرداخته است؛ اما شهرت اصلی وی در دانش لغت است. وی شاعری متبحر نیز بود و نمونه‌ای از اشعارش در منابع نقل‌شده است.[٤]

۱ ــ ۳ ــ ۲ ــ ۳ ــ ٤ ــ ۳. وفات خطابی

خطّابی پس از سفرهای متعدد به زادگاه خود بازگشت و همان‌جا درگذشت؛[٥] در سال وفات او اختلاف هست، برخی آن را ۳۸٦ و

العقل و النقل، ناشر: محمد رشاد سالم، ریاض، سال ۱۳۹۹ــ ۱٤۰۳، ج ۷، ص ۲۷۸ـ ۲۸۳

۱. سیوطی، عبد الرحمن بن أبی بکر، جلال الدین السیوطی، *صون المنطق و الکلام عن فن المنطق و الکلام*، ناشر: علی سامی نشار، محل نشر: قاهره سال: ۱۳٦٦/ ۱۹٤۷، ج ۱، ص ۹۱ـ

۲. باتلی، احمد،، ج ۱، ص ۲۱۳ـ ۲۱٥.

۳. ابن تیمیه، پیشین، ج ۷، ص ۲۹٤.

٤. صفدی، صلاح الدین، پیشین، ج ۷، ص ۳۱۸؛ باتلی، احمد، پیشین، ج ۱، ص ۱٥٥ـ ۱٦۰.

٥. إربلی، أبو العباس شمس الدین، *وفیات الاعیان*، محقق: إحسان عباس، ناشر: دار صادر، محل نشر: بیروت، ج ۲، ص ۲۱٥.

اغلب ۳۸۸ ذکر کرده‌اند؛[1] یاقوت حموی محل درگذشت خطّـابی را رباطی در بُست و در حاشیه رودخانه هیرمنـد/ هلمنـد (در مـتن بـه خطا هندمند) ذکر کرده است.[2]

١ ـ ٣ ـ ٢ ـ ٣ ـ ٤ ـ ٤. کتاب‌های کلامی خطابی

الغنیه عن الکلام و أهله

وی در این کتاب مباحث ذیل را مطرح کرده و آن را پذیرفته است؛

۱- با فلاسفه مخالفت کرده است و معتقد است که نمی‌شود با استدلال‌های فلسفی، وجود خدا و حدوث عالم را اثبات نمود؛ وی برای این ادعای خود چنین دلیل آورده است که پیامبر اسلام هرگز با استدلال‌های فلسفی خدا را ثابت نکرده است.[3]

۲- تنها راه ایمان به خدا، روایاتی است که به‌صورت متواتر از پیامبر صادر شده است و کسی که این روایات به دستش نرسیده، معذور است و عقاب نخواهد شد.[4]

۳- با متکلمان نیز مخالفت کرده است و بر این باور بوده که

---

۱. حموی، شهاب الدین أبو عبد الله یاقوت بن عبد الله الرومی الحمـوی، *معجـم البلدان*، چاپ دوم، ناشر: دار صادر، مکان نشر: بیروت، سـال ۱۹۹۵ م، ج ۲، ص ٤٨٦

۲. همان

۳. خطابی، حمد بن محمد، *رسالة الغنیة عن الکلام و أهله*، موسسـه فرهنگـی و اطلاع رسانی تبیان، قم، سال ۱۳۸۷ ش، ص ۳۰ -۳۳

٤ همان، ص ٤١-٤٣

اعتقادات متکلمان منجر به کفر و ضلالت می‌شود.[۱]

رساله فی اعجاز القرآن

خطّابی کتابی با عنوان رساله فی اعجاز القرآن دارد که به نظر می‌رسد در نگارش آن نگاه منتقدانه‌ای به دیدگاه‌های معتزله درباره اعجاز قرآن داشته و در مقدمه کوتاه کتاب به این مطلب اشاره‌کرده است.[۲]

۲ ـ ۳ ـ ۱ ـ ۳ ـ ۵. ابوالحسین سجستانی

محمد بن الحسین بن ابراهیم بن عاصم بن عبدالله الآبری[۳] یکی از استوانه‌های حدیثی سیستان بعد از «ابن حبان» است.[٤]

وی برای آموختن حدیث روانه بلادی چون خراسان و جبال و عراق و الجزیره و شام و مصر شده و حاصل زحمات علمی‌اش، کتاب مناقب شافعی است که روایات أبو عبدالله محمد بن إدریس الشافعی را در این کتاب جمع‌آوری کرده است و آخرالامر در سال ۳٦۳ هجری رحلت نموده است.[٥]

وی از علماء شیعه نیز روایت نقل می‌کرد، افرادی مانند ابراهیم بن

---

۱. همان، ص ٤۱

۲. همان، ص ۱۹۹ـ ۲۰٦

۳. آبُر یکی از نواحی سیستان است. حموی، شهاب الدین، پیشین، ج ۱ ص ٤۹

٤. ذهبی، *سیر أعلام النبلاء*، پیشین، ج ١٦ ص ۲۹۹

٥. أبو الفداء، إسماعیل بن عمر الدمشقی، پیشین، ج ۱ ص ۲۹٤

ادریس قمی که هم‌طبقه امام هادی (علیه‌السلام) بودند.[۱] و عبیدالله بن موسی العبسی.[۲]

۲ ـ ۳ ـ ۱ ـ ٤. قرن پنجم

تنها عالم اهل حدیثی که می‌توان در این قرن درباره وی اشاره کرد، ابو نصر سجزی است.

۲ ـ ۳ ـ ۱ ـ ٤ ـ ۱. أُبو نصر سِّجْزِی

أُبُو نَصْرٍ السِّجْزِیُّ، عبیدالله بنُ سَعِیْدِ بنِ حَاتِم از بهترین محدثان زمانه خود بوده است به‌طوری که از بعضی علمای اهل سنت منقول است که قدرت حافظهِ ابونصر ۵۰ برابر امثالِ کسانی مانند صوری[۳] است.

سال تولد او دقیقاً مشخص نیست ولی به احتمال فراوان قبل از سال ٤۰۰ (ه ق) بوده است؛ زیرا ذهبی درباره وی چنین می‌گوید که

---

۱. خطابی، حمد بن محمد بـن إبـراهیم الخطـابی البسـتی أبـو سـلیمان، *غریـب الحدیث*، تحقیق: عبد الکریم إبراهیم العزباوی، ناشـر: جامعـة أم القـری – مکـة المکرمة، ۱٤۰۲، رقم ۵٤۳

۲. دانی، عثمان بن سعید بن عثمان بن عمر أبو عمرو الدانی، *السنن الـوارده فـی الفتن*، محقق: د. رضاء الله بن محمد إدریس المبارکفوری، ناشر: دار العاصـمة – الریاض، رقم ۳۲۸

۳. وی «أبو عبد الله الصوری القلانسی» که یکی از بزرگان محـدثان اهـل سـنت است. ذهبی، *سیراعلام النبلاء*، پیشین، ج ۱۰ ص ۳۹۰

حدود سال ٤٠٠ هجری، حدیث آموخته است و این دلالت دارد که قبل از سال ٤٠٠(ه ق) متولد یافته است؛ در همین دورانِ کودکی از پدرش –که فقیه حنفی بنا بر مذهب کوفیین بود[1]– و مشایخ سیستان، علوم اولیه اسلام‌شناسی را آموخت.[2]

بعد از اینکه ازدواج نمود، به علمش اکتفا نکرد و از سیستان برای آموختن حدیث روانه بلادی چون حجاز، شام، عراق و خراسان شد و شیخ مکه گردید؛ وی شاگردی کسانی مانند حافظ حاکم نیشابوری کرد و محدثان بزرگی مانند حافظ ابواسحاق حَبَّال شاگردی وی را کرده‌اند؛ آخرالامر در سال ٤٤٤(ه ق) در مکه رحلت نموده است.[3]

۱ ـ ۳ ـ ۲ ـ ٤ ـ ۱ ـ ۱. مبنای فکری ابو نصر

وی دنباله‌رو استادان خود بوده و از عالمان اهل حدیث به شمار می‌رفته و معتقد بوده است:

اولاً: قرآن مخلوق نیست و این کلام الهی، قدیم است و کتابی به نام «الإِبَانَه الکبری» دراین‌باره نگاشته و در مقابل کسانی که قائل‌اند قرآن مخلوق و حادث است جبهه گرفته است.

---

۱. در این دوران، اکثر اهل سنت سیستان دارای مذهب فقهی ابوحنیفه بوده‌اند. سجزی، پیشین، ص ٤٨ و ٦٦

۲. همان، ص ٤٥

۳. ذهبی، *سیر اعلام النبلاء*، پیشین، ج ۱۷ ص ٦٥٤–٦٥٧

ثانیاً: خداوند جسم است و محل استقرارش بر بالای عرش! و خداوند از بالای عرش، بعضی مواقع به آسمان دنیا نازل می‌شود![۱]

۲ – ۳ – ۲. مرجئه

در مقابل خوارج با تفکرات افراطی‌اش، فرقه مرجئه نیز در این قرن در سیستان حضورداشته و فعالیت می‌کردند؛ قبل از آن‌که درباره حضور این فرقه در سیستان سخن گوییم، توضیح مختصری درباره این فرقه بیان خواهیم نمود:

ابومحمّد حسن بن محمّد بن حنیفه از نخستین کسانی بود که نظریه مرجئه را مطرح نمود؛[۲] امروزه از فرقه مرجئه خبری نیست و این فرقه ازمیان‌رفته است؛ ولی رگه‌هایی از این تفکر را در قالب اباحه‌گری در دیگر فرق می‌توان بازیافت.[۳]

اصول عقاید مرجئه عبارت‌اند از: جای دادن مرتبت عمل، پس از ایمان؛ داوری نکردن درباره سرنوشت اخروی فرد مسلمان؛ مؤمن دانستن هر کس که به مسلمانی اقرار ظاهری کند؛ وانهادن امامت امّت به اجماع امّت؛ حکم به امامت هر کس که اجماع بر امامت او

---

۱. همان ص ٦٥٦

۲. عارف، ثامر، *معجم الفرق الاسلامیه*، بیروت، دارالمسیره، ۱۹۹۰ م، ص ۲۲۰.

۳. جعفریان، رسول، *مرجئه، تاریخ واندیشه*، محل نشر قم سال ۱۳۷۱ ه ش، ص ۱۲-۱۳.

حاصل آید اگر به کتاب و سنت آگاه باشد هرچند گناه کند.[۱]

۲ ـ ۳ ـ ۲ ـ ۱. ورود مرجئه به سیستان (قرن دوم)

تنها گزارشی که درباره فعالیت مرجئه در سیستان ذکرشده، مربوط به قرن دوم هجری است. در این زمان خراسان مهد مرجئه بود؛ افرادی مانند عَبْدُ العَزِیْزِ بنُ أَبِی رَوَّادٍ الأَزْدِیُّ[۲] إبراهیم بن طهمان بن شعبه الخراسانی[۳] در این منطقه فعالیت داشتند؛ با توجه به هم‌جواری دو منطقه سیستان و خراسان می‌تواند باعث تأثیر تفکر مرجئه خراسان به سیستان شود.

از سوی دیگر زمانی که عبدالله بن معاویه زیدی قیام نمود، مرجئه نیز با وی همراه شدند؛ درنتیجه می‌توان چنین گفت با ورود وی به سیستان و اقامت چهارساله‌اش، مرجئه نیز وارد سیستان شده و آنجا استقراریافته‌اند.

دلیلی که می‌توان دلالت بر حضور مرجئه در سپاه «عبدالله بن معاویه» می‌کند این است که بزرگ‌ترین متفکر کلامی مرجئه، ابوحنیفه بوده است؛[۴] از سوی دیگر رابطه ابوحنیفه با زیدیه بسیار

---

۱. تمیمی بغدادی، عبدالقاهر ابن طاهر، *الفرق بین الفرق و بیان فرقه الناجیه منهم*، ناشر: دار الجیل، محل نشر: بیروت.، ص ۲۰۲–۲۰۷.

۲. سیر اعلام النبلاء، ج ۷، ص ۱۸٦

۳. همان، ص ۳۸۰

٤. ابن أبی موسى الأشعری، أبو الحسن علی بن إسماعیل بن إسحاق بن سالم بن

مناسب بود به‌گونه‌ای که ابوحنیفه به دیگران نامه‌ای نوشت تا زیدیه کوفه را کمک نمایند؛[1] در همین دوران «عبدالله بن معاویه» دعوت خود را از کوفه شروع کرد و بسیاری از زیدیه همراه او شدند؛ بنابراین می‌توانیم چنین نتیجه بگیریم که مرجئه طرفدار ابوحنیفه یاور قیام معاویه بن عبدالله شدند.

از سوی دیگر نویسنده تاریخ سیستان اذعان نموده که در زمان حضور معاویه بن عبدالله دو قبیله بنی تمیم- که طرفداران قطری بن الفجاءه خارجی بودند و بنی بکر بن وایل جنگی رخ می‌دهد؛[2] از سویی ابوحنیفه مرجئی مسلک هم از همین قبیله‌ی بنی‌بکر بوده است؛ بنابراین می‌توان نتیجه گرفت زمانی که لشکر معاویه بن عبدالله وارد سیستان می‌شود، مرجئه نیز وارد سیستان می‌شوند و متأثر از مرجئه خراسان می‌گردند.

از دیگر قراین حضور مرجئه در سیستان گزارشی است که شیخ مفید ذکر نموده است: به دستور «حریز سجستانی» عده‌ای از خوارج کشته می‌شدند و چون‌که خوارج گمان می‌کردند مرجئه باعث قتل

إسماعیل بن عبد الله بن موسی بن أبی بردة، *مقالات الإسلامیین واختلاف المصلین*، چاپ سوم، ناشر: دار إحیاء التراث العرب، محل نشر: بیروت، ج ۱، ص ۱۳۹

۱. ابو الفرج الأصبهانی، علی بن الحسین بن محمد بن أحمد بن الهیثم المروانی الأموی القرشی، *مقاتل الطالبیین*، حقق: السید أحمد صقر، ناشر: دار المعرفة، بیروت، ج ۱، ص ۳۱٤

۲. ملک الشعراء بهار، پیشین، ص ۱۵۲

خوارج است، پیروان این فرقه را می‌کشتند ولی بدین نتیجه رسیدند که به دستور حریز بوده است لذا وی را به شهادت رساندند؛ این گزارش می‌توان دلیلی بر حضور «مرجئه» در سیستان باشد.[۱]

۲ – ۳ – ۳. کرامیه

بنیان‌گذار این فرقه ابوعبدالله محمد بن کرّام، در یکی از روستاهای زرنج سیستان متولد شده است؛ گفته‌شده اصل او از بنی نزار (از قبایل عرب) بوده است. او در سیستان بزرگ شد و برای تحصیل حدیث و علوم دینی دیگر به خراسان، بلخ و نیشابور رفت. پس‌ازآن به مکّه رفت و پنج سال در آنجا مجاور شد و به سیستان بازگشت و دارایی خود را در آنجا فروخت و به نیشابور رفت. در آنجا محمد بن طاهر بن عبدالله، از امرای طاهریان او را به زندان افکند. پس از آزادی از زندان، در شوّال ۲۵۱ ه. ق. از نیشابور بیرون شد و به فلسطین رفت و در صفر ۲۵۵ ه. ق. در بیت المقدّس رخت به جهان دیگر کشید و قبرش در آنجاست.[۲]

ابن کرّام و یاران او بر مسلک صوفیانه خویش، پوست دباغی‌شده و کهنه‌ای می‌پوشیدند و کلاه‌سفید رنگ مخصوص به نام «قلنسوه» بر

---

۱. مفید، محمد بن محمد، پیشین، ص ۲۰۶

۲. جوزی، عبد الرحمن بن علی بن محمد الجوزی، *المنتظم فی تاریخ الأمم والملوک*، محقق: محمد عبد القادر عطا، مصطفی عبد القادر عطا، چاپ اول، ناشر: دار الکتب العلمیة، محل نشر: بیروت، سال ۱۴۱۲ هـ – ۱۹۹۲ م، ج ۱۲، ص ۹۸؛ زرکلی، پیشین، ج ۷، ص ۱۴.

سر می‌نهادند و باحالت زهد و ظاهری آشفته به میان مردم می‌آمدند و آنان را موعظه می‌کردند و به‌قصد راهنمایی مردم از شهری به شهری رهسپار می‌شدند.[1] اعمال زاهدانه و خشن آنان باعث شد که برخی از صوفیان برای مقابله با چنین تظاهری، مسلک ملامتیه[2] را در برابر آنان پدیدآورند.

۲ ـ ۳ ـ ۳ ـ ۱. جریان‌های سیاسی کرامیان

مذهب کرامیان در قرن چهارم و پنجم با پیشوایی و رهبری استاد محمد بن اسحاق واعظ و زاهد، بیش‌ازپیش رواج گرفت؛ زیرا او در باب نابودی پیروان خلافت فاطمی- از شیعیان اسماعیلی- با آرای سلطان محمود غزنوی موافق و بدین سبب نزد او مقرب و محترم بوده و به علت همین رابطه هم برخی از نویسندگان سلطان محمود را کرامی مذهب دانسته‌اند و تاریخ سیستان هم سبکتکین و محمد

---

١. همان، ص ۹۸

۲. جریان معروف به ملامتیه که به کوشش ابوحفص عمر و پسر سلم حداد (م ۲٦٥/ ۷۸۷) حمدونقصار (م ۲۷۰/ ۸۸۳) و سعید پسر اسماعیل حیری بنیان نهاده شد، برای مخالفت با کرامیان قد برافراشت. ملامتیان تعهد خودشان را نسبت به طریق عرفان موضوعی به تمامی شخصی می‌داشتند و معتقد بودند که هر کسب را آن طریقه است باید کارهای خود را با هماهنگی ظاهری با جامعه یا با رفتار دنیا وی در خور سرزنشپن‌ها نکند. مادلونگ، ویلفرد، *فرقه‌های اسلامی*، مترجم: سری، ابو القاسم، ناشر: اساطیرمحل نشر: تهران، سال نشر :۱۳۷۷، ص ۷۸

غرنوی را کرّامی مذهب دانسته است.[۱] در همین زمانِ رواج مذهب کرامیان، ابوسعید ابوالخیر به نیشابور آمد و ضمن بنای خانقاه، مسلک تصوف را از حالت زهد و بدحالی دیرین خود بیرون آورد و آن را به یک طریقه‌ی زیستی مناسب تبدیل کرد و طریقت را توسعه داد. گویا دعوت و رواج او موجب کساد کار کرّامیان شد و ابوبکر کرّامی تصمیم گرفت، علیهِ ابوسعید قیام کند. ولی به سبب وجود تعصبات و اختلافات فراوان مذهبی در شهر نیشابور بدین کار موفق نشد.[۲]

کرّامیان در زمان قدرت و نفوذ خویش یک سلسله اعتقادات ساده و مردم پسند را تبلیغ کرده و کتاب‌هایی در تائید مذهب خویش نوشتند که به‌مرورزمان، این کتب نابود شدند.[۳] این مذهب رفته‌رفته با فقدان قدرت سیاسی و اقتصادی، نفوذ و پیروان خود را از دست داده و سخت موردانتقاد قرار گرفت، چنانکه مقدار فراوانی از مبارزات کلامی فخر رازی (متوفای ٦٠٦ ه ق) با پیروان مذهب کرامی است.[٤]

۲ ـ ۳ ـ ۳ ـ ۲. تفاوت‌ها و تشابهات کرامیه با باقی فرق

---

۱. ملک الشعراء بهار، پیشین، ص ۳۳۹؛ اویسی، جواد، پیشین، ص ۲۱۵

۲. همان

۳. ذهبی، سیر اعلام النبلاء، پیشین، ج ۱۱، ص ٥۲٤

٤. اویسی، جواد، پیشین، ص ۲۱٥-۲۱٦

کرامیه در پاره‌ای از عقاید کلامی با اشاعره هماهنگ‌اند؛ ازجمله، اعتقاد به صفات ازلی و زائد بر ذات خدا و نیز اعتقاد به عمومیت قضا و قدر و اراده‌ی الهی نسبت به همه‌ی حوادث– اعم از خیر و شرّ ـ و اعتقاد به کسب در افعال بندگان.[1] آنان در مسأله‌ی حسن و قبح عقلی با امامیه و معتزله هم عقیده‌اند، گرچه به وجوب عقلی لطف و أصلح قائل نیستند، به وجوب عقلی معرفه اللّه معتقدند.[2]

کرامیه ایمان را به اقرار زبانی تفسیر کرده‌اند و تصدیق قلبی و عمل جوارحی را شرط ندانسته‌اند و دراین‌باره میان احکام دنیوی و اخروی تفکیک کرده‌اند. بر این اساس منافق را از نظر احکام دنیوی مؤمن، ولی از نظر احکام اخروی مستحق عقاب ابدی دانسته‌اند.[3]

فرقه‌های کرّامیه

شهرستانی برای کرامیه، دوازده فرقه برشمرده است و اصول آن‌ها را فرقه‌های شش‌گانه: «عابدیه، تونیه، زرّینیّه، إسحاقیه، واحدیه و هیثمیه» دانسته است، بغدادی فِرَق کرّامیه در خراسان را به سه فرقه‌ی «حقائقیّه، طرائقیه و إسحاقیه» خوانده و یادآور شده است که آنان یکدیگر را تکفیر نمی‌کردند؛ لذا وی تمام این سه فرقه را یک فرقه شمرده است.[4]

---

۱. ربانی گلپایگانی، علی، پیشین، ج ۱، ص ۱۸

۲. همان

۳. همان؛ شهرستانی، پیشین، ج ۱، ص ۱۱۰

٤. تمیمی بغدادی، عبدالقاهر ابن طاهر، پیشین، ج ۱، ص ۲۰۲

در کتب فِرَق درباره ویژگی‌های این فرقه‌ها چیزی بیان‌نشده است؛ فقط در کتاب الملل و النحل و الفرق بین الفرق دیدگاه تعدادی از این فرقه‌ها درباره جسمانیت خدا بیان‌شده که قبلاً توضیح داده شد.

موضع‌گیری علمای اهل سنت درباره کرامیه

معمولاً نویسندگان فرق و مذاهب که خود از اهل سنت می‌باشند وقتی به شرح‌حال کرامیه می‌پردازند به طعن و ذم این گروه می‌پردازند.

به چند نمونه از این اظهارات اشاره می‌کنیم:

۱. محمد بن کرام فردی منافق و متظاهر به عبادت و زهد برای فریب مردم بود.[1]

۲. بدعت‌های او در اسلام بیشتر از آن است که در این مختصر مقالات بگنجد.[2]

۳. او دارای کتب و تصانیف بسیاری است اما کلامش درنهایت زشتی و بطلان است.[3]

٤. در فروع دین اقوال عجیبی دارند و مدار کار این گروه خرقه

---

۱. الاسفراینی، طاهربن محمد، *التبصیرفی الدین*، بیروت، عالم الکتب، ۱۹۸۳، ص ۱۱۱

۲. همان

۳. همان

پوشی و فریب دادن و تظاهر به زهد است[1].

۵. سران فرق کرامیه از علماء معتبر نیستند بلکه از سفهاء جاهل هستند.[2]

٦. اعتقاد کرامیه (به اینکه خدا محل حوادث است) در هیچ امتی مشابه ندارد مگر مجوس.[3]

۷. عقاید او شبیه به عقاید ثنویه و نصاری است در اینکه خدا از جهت تحتانی محدود است و اینکه خدا جوهر است[4].

۸. بعید است که محمد بن کرام از دیانت برخوردار باشد. چون به علم شریعت «فقه» و ابوحنیفه و شافعی جسارت‌هایی دارد و گفته: «ان علم الشافعی و ابی حنیفه جملته لا تخرج من سراویل امراه»؛ «تمام علم شافعی و ابوحنیفه از جامه زنی خارج نمی‌شود کنایه از اینکه دانش‌اند و در فقه فاقد ارزش علمی است».[5]

---

۱. فخررازی، محمد بن عمر، *اعتقادالمسلمین والمشرکین*، بیروت، دارالکتب العلمیه، ١٤٠٢، ص ٦٧

۲. شهرستانی، پیشین، ج ۱ ص ۱۰۷

۳. ا لاسفراینی، پیشین، ص ۱۱۳

٤. البغدادی، عبدالقاهربن طاهربن محمد،، ص ۲۰۳

۵. ا لاسفراینی، پیشین ص ١١٦

۲ – ۳ – ٤. معتزله

این مذهب در اوایل قرن دوم هجری توسط واصل بن عطا(۸۰ – ۱۳۱) پدید آمد، در آن زمان مسئله مرتکبان گناه و حکم دنیوی و اخروی آنان موردبحث جدی قرار داشت .خوارج آنان را کافر و مشرک دانسته و معتقد بودند اگر بدون توبه از دنیا بروند محکوم به عذاب ابدی خواهند بود، اما اکثریت امت آنان را مؤمن فاسق می‌دانستند و حسن بصری آن‌ها را منافق می‌دانست. در چنین شرایطی و اصل بن عطا که از شاگردان حسن بصری بود، رأی جدیدی را ابراز نموده، گفت :ایمان اسم مدح بوده و عبارت است از مجموعه‌ای از خصال و صفات پسندیده و مرتکبان کبایر فاقد برخی از آن صفات‌اند، فسق نیز اسم ذم است، لذا فاسقان را نمی‌توان مؤمن نامید؛ و از طرفی، چون به توحید اقرار داشته و برخی از صفات حمیده را نیز دارا هستند، نمی‌توان آنان را مشرک و کافر نامید؛ و درنتیجه باید گفت: فسق حد وسط میان ایمان و کفر بوده و مرتکبان کبایر نه مؤمن‌اند و نه کافر، ولی از آنجا که در قیامت، انسان‌ها دو گروه بیش نیستند، گروهی اهل بهشت و گروهی اهل دوزخ، (فریق فی الجنه و فریق فی السعیر).[۱]

۲ ـ ۳ ـ ٤ ـ ۱. معتزله سیستان

فعالیت گسترده معتزله در سیستان در قرن چهارم آشکار شد و

---

۱. شهرستانی، *الملل و النحل*، پیشین، ص ٤۸

دارای علمای برجسته‌ای شدند؛ مانند:

۲ ـ ۳ ـ ٤ ـ ۱ ـ ۱. ابن حبان بستی

شاخص‌ترین فعالیت معتزله مربوط به قرن چهارم به‌وسیله محمد بن حبان بستی رقم خورده است. وی از بزرگان علمای حدیثی که خِبره جرح‌وتعدیل روات اهل سنت است، عشق به آموختن حدیث او را از وطنش- سیستان- روانه بلاد اسلامی‌کرد و از علمای آن دیار حدیث آموخت؛ بلادی مانند بصره، موصل، مصر، نسا، جرجان، بغداد، دمشق، نیشابور، عسقلان، بیت‌المقدس، طبریه، هرات، مکه، بخارا و... و بعد از اینکه از علمای صاحب‌نام شد به سیستان بازگشت.[۱] او علاوه بر تسلط بر حدیث، بر فنون دیگری مانند طب و نجوم نیز احاطه داشت و دارای آثار فراوانی بوده است ازجمله: تاریخ الثِّقَات، عِلَل أوهام المؤرخین، عِلَل مناقب الزُّهْرِیِّ، عِلَل حدیث مالک، عِلَل ما أسند أبُو حَنِیْفَه، مَنَاقب مَالکٍ، مَنَاقب الشَّافِعِیّ، المُعْجَم علی المدن، الأبْواب المتفرِّق، أنواع العلومِ وَأوصافها، الهدایه إلی علم السُّنن، قبول الأخبار و...[۲] وی با مبنای ابوحنیفه مخالف بوده وهرگونه رأی و قیاس را منکر بوده است؛ درنتیجه کتابی به نام علل مناقب أبی حنیفه و مثالبه و علل ما استند إلیه أبوحنیفه نیز در رد او نگاشته است.

---

۱. سبکی، تاج الدین، پیشین، ج ۳، ص ۱۳۱
۲. ذهبی، *سیر اعلام النبلاء*، پیشین، ج ١٦ ص ۹۲-۱۰٤

٤ ـ ۳ ـ ۲ ـ ۱ ـ ۱ ـ ۱. اخراج ابن حبّان از سیستان

با این عظمت علمی‌اش، عالمِ بزرگ سیستان- یحیی بن عمّار الواعظ- او را از این دیار اخراج کرد! البته سببش این بود که ابن حبان دریک مسئله اعتقادی بر خلاف علمای این دیار سخن می‌گفت؛ بدین معنا که وی معتقد بود خداوند دارای هیچ حدی نیست.

آری چون غالب علمای آن دیار اهل حدیث بوده‌اند و طبق مبنایش آن‌که به‌ظاهر قرآن و حدیث عمل می‌کردند، آیات (یدالله فوق ایدیهم)[1] و (وجوه یومئذ ناظره)[2] را حمل بر جسمانیت خدا می‌کردند، ولی ابن حبان با این تفکر نساخت و عَلَم مخالفت برافراشت درنتیجه وی را از سیستان اخراج کردند؛ وی در سال ۳٥٤ هجری در زادگاهش-بُست- رحلت نموده است.[3]

٤ ـ ۳ ـ ۲ ـ ۱ ـ ۱ ـ ۲. احادیث کلامی ابن حبان

وی بخشی از کتاب صحیحش را به روایات کلامی اختصاص داده است؛ مانند بابی که اختصاص داده به اینکه صفات خدا شبیه صفات مخلوقات نیست؛ هر صفتی که حاکی از نقص باشد در خداوند

---

۱. فتح / ۱۰

۲. قیامت / ۲۲

۳. ذهبی، *سیر اعلام النبلاء*، پیشین، ج ١٦ ص ۹۷

یافت نمی‌شود؛ صفاتی مانند استواء بر عرش، از باب تمثیل است. او در پایان هر بابی، احادیث آن را توضیح داده است.[۱] همچنین دو نفر از علمای سیستان – که یکی پدر و دیگری پسر بوده است– دارای تفکرات معتزلی بوده و در قرن پنجم زیسته‌اند.

۲ ـ ۳ ـ ٤ ـ ۱ ـ ۲. أحمد بن إسماعیل

أحمد بن إسماعیل بن أحمد بن محفوظ البستی وی از معتزلان اهل سنت بوده که در شهر ری سکونت داشته است.[۲]

۲ ـ ۳ ـ ٤ ـ ۱ ـ ۳. اسماعیل بن احمد

إِسْمَاعِیل بن أَحْمد بن محفوظ ابوالقاسم البستی وی –پدر احمد بن اسماعیل بستی است– که معتزلی مذهب بوده و دارای آثاری مربوط به مذهبش بوده که در قزوین سکونت داشته است.[۳] البته از آثار این پدر و پسر، اکنون چیزی باقی نمانده است.

---

۱. ابن حبان، محمد بن حبان بن أحمد بن حبان بن معاذ بن مَعْبدَ، التمیمی البُستی، *ثقات*، ناشر: دائرة المعارف العثمانیة، مکان: حیدر آباد الدکن هند، ج ۱، ص ٤۹۸–٥۰٥

۲. ابن حجر العسقلانی، أبو الفضل أحمد بن علی بن محمد بن أحمد، *لسان المیزان*، محقق: دائرة المعرف النظامیة – الهند، چاپ دوم، ناشر: مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، مکان چاپ: بیروت – لبنان، سال ۱۳۹۰ هـ /۱۹۷۱ م، ج ۱ ص ٤۰۷

۳. أبو القاسم الرافعی القزوینی، *التدوین فی أخبار قزوین*، محقق: عزیز الله العطاردی، ناشر: دار الکتب العلمیة، سال ۱٤۰۸ هـ–۱۹۸۷ م، ج ۲ ص ۳۳٥

۲ -۳ -۵. ماتریدیه

ابوالنصر السجزی در کتاب رساله السجزی إلی أهل زبید فی الرد علی من أنکر الحرف والصوت خویش معتقد است که أبو منصور الماتریدی مدت‌زمانی در سیستان سکونت داشته است و در آنجا آرای کلامی خودش را گسترش داده است.[۲۱]

تنها گزارشی که درباره حضور أبو منصور الماتریدی رسیده، مربوط به «سجزی» است و درباره چگونگی فعالیت‌های او در سیستان و حضور پیروانش چیزی ذکر نشده است.

در این‌جا به‌صورت مختصر نحوه شکل‌گیری و آراء کلامی ماتریدیه را ذکر می‌کنیم.

۲ ـ ۳ ـ ۵ ـ ۱. شکل‌گیری ماتریدیه

هم‌زمان با مکتب اشعری در اوایل قرن چهارم هجری، نهضت

---

۱. «محمد بن أبی ترید بسجستان» سجزی، عبید الله بن سعید بن حاتم السجزیّ الوائلی البکری، *رسالة السجزی إلی أهل زبید فی الرد علی من أنکر الحرف والصوت*، محقق: محمد با کریم با عبد الله، چاپ دوم، ناشر: عمادۀ البحث العلمی بالجامعۀ الإسلامیۀ، مکان نشرمدینۀ المنورۀ، سال ۱٤۲۳ هـ/۲۰۰۲ م، ص ۳٤٤

۲ وی «محمد بن محمد بن محمود، أبو منصور الماتریدی» متوفی ۳۳۳(ه ق) است و کتب کلامی فراوانی نگاشته است مانند: «التوحید؛ أوهام المعتزلۀ؛ الرد علی القرامطۀ؛ کتاب الجدل». زرکلی، پیشین، ج ۷، ص ۱۹

کلامی دیگری در برابر معتزله شکل گرفت که بنیان‌گذار آن ابومنصور ماتریدی (م ۳۳۳ ق) بود.[۱]

۵ ـ ۳ ـ ۲ ـ ۲. اندیشه‌های کلامی ماتریدی

ابومنصور ماتریدی خطوط فکری مشترک و البته تفاوت‌هایی با اشعری دارد. گستره تأثیر نهضت ماتریدی نسبت به مکتب اشعری در جهان اسلام کمتر بود؛ امّا رویکرد عقلانی وی نسبت به عقاید دینی از اشاعره عمیق‌تر است.[۲]

۲ ـ ۳ ـ ۵ ـ ۱ ـ ۱. تأکید بر عقل و نقل در تفسیر آیات

ماتریدی در تفسیر آیات بر عقل و نقل تأکید می‌کند؛ امّا آن گاه که نقل با عقل در تعارض افتد و نقل قابل تأویل و تبیین عقلی نباشد به حکم نقل گردن نهاده، علم به معنای آن را به خداوند وا می‌گذارد،[۳] چنان‌که ابومنصور ماتریدی در باب صفات خبری ازجمله مسئله رؤیت خداوند را در قیامت به حکم نقل می‌پذیرد؛ امّا از آن‌جا که آن را در چالش با حکم عقل می‌بیند علم به حقیقت آن را به خداوند وا می‌گذارد.[٤]

---

۱. سبحانی، بحوث فی الملل والنحل، پیشین، ج ۳، ص ۲۰_۲۱

۲. همان

۳. محمد عبدالحمید، *تطور تفسیر القرآن*، بغداد، وزارة التعلیم العالی، ۱٤۰۸ق، ج ۱، ص ۱۲٦،

٤. سبحانی، بحوث فی الملل والنحل، پیشین، ج ۳، ص ٤۱_٤۵.

۲ ـ ۳ ـ ۵ ـ ۱ ـ ۲. آرای کلامی ماتریدیه

مهم‌ترین آرای کلامی آنان عبارت‌اند از:

۱. حسن و قبح افعال: چنان‌که دیدیم اشاعره حسن و قبح عقلی را انکار می‌کنند و حسن و قبح را صرفاً شرعی می‌دانند، اما ماتریدی حسن و قبح عقلی را می‌پذیرد. هرچند او در کتاب التوحید، که مهم‌ترین کتاب کلامی اوست، فصل مستقلی را به این مطلب اختصاص نداده است، اما در مباحث متعددی، از حسن و قبح عقلی استفاده کرده است. در اینجا به گفتاری از او دراین‌باره اشاره می‌کنیم:

«خداوند انسان را برای محنت آفرید چون او را اهل تمیز و شناخت محمود و مذموم قرار داد و مذموم را در عقل انسان، قبیح قرار داد و محمود را حسن. پس انسان را قادر کرد که محمود و مذموم را بشناسد و عقل را حجت قرار داد و حسن و قبح اشیا را به‌واسطه عقل تقدیر کرد... حکم عقل اصل همه احکام است و مانند علم العیان است که قابل‌تغییر نیست».[1]

۲. تکلیف مالایطاق: ماتریدی بر خلاف اشعری تکلیف مالایطاق را قبول ندارد. او تصریح می‌کند: «تکلیف به کسی که طاقت ندارد،

---

۱. ماتریدی، محمد بن محمد بن محمود، أبو منصور، *التوحید*، محقق: د. فتح الله خلیف، ناشر: دار الجامعات المصریة – الإسکندریة، ج ۱، ص ۲۸۸

عقلا فاسد است» این اختلاف‌نظر میان اشعری و ماتریدی درواقع به اختلاف آن دو در مسأله حسن و قبح عقلی بازمی‌گردد.[1]

۳. جبر و اختیار: ماتریدی نخست درصدد اثبات فاعلیت حقیقی انسان برآمد؛ به‌طوری که به نظر او از دیدگاه عقل و وحی، انسان فاعل و کاسب است. دلیل نقلی او این است که خداوند درباره برخی افعال به انسان‌ها امرونهی کرده و به آنان وعده‌ووعید داده است؛ زیرا اولاً در این موارد افعال به آدمیان نسبت داده‌شده و از انسان به‌عنوان (فاعل) نام‌برده شده است. ثانیاً، محال است امرونهی و وعده‌ووعید به کسی تعلق گیرد که فعلی از او صادر نمی‌شود. از نظر عقل نیز، قبیح است که طاعت و معصیت و فواحش و منکرات به خداوند نسبت داده شود و بدیهی است که نمی‌توان خدا را مأمور، منهی، مثاب و معاقب خواند. پس باید فعل را به انسان نسبت داد. مهم‌ترین دلیل او بر اختیار انسان دلیل وجدان است که هر کس خود می‌یابد که مختار و فاعل و کاسب است.[2]

٤. رؤیت خدا و صفات خبریه: ماتریدی رؤیت خدا را ممکن می‌داند. وی دلیل عقلی ارائه نمی‌دهد و تنها به ادله نقلی بسنده می‌کند. همچنین او برای چگونگی رؤیت، تفسیری ارائه نمی‌دهد و

---

۱. همان، ص ٢٦١

۲. همان، ص ٢٢٦

معنای رؤیت را به خدا تفویض می‌کند. او دراین‌باره می‌گوید: «اعتقاد به دیده شدن پروردگار در نزد ما حق و واجب است، بدون اینکه چگونگی رؤیت را ادراک و آن را تفسیر کنیم».[۱]

۲ – ۳ – ٦. قدریه

«قدریه» منسوب به «قدر» به معنی «تقدیر» و «تاء» آخر کلمه (که در فارسی «هاء» خوانده می‌شود)، نشانه انتساب به طایفه‌ای خاص به نام «طایفه قدریه» است.[۲] مقصود از قدریه گروهی است که کارهای اختیاری انسان (به‌ویژه گناهان او) را از قلمرو مشیت و قدر الهی خارج نموده و می‌گویند: همه‌چیز به قضا و قدر الهی صورت می‌گیرد مگر گناهان انسان. هدف آنان از طرح این نظریه دفاع از عدل الهی و منزه دانستن ساحت خداوند از ظلم و کارهای ناروا بود؛ زیرا بر این باور بودند که هرگاه کارهای انسان متعلق اراده و قدر خدا باشد، اولاً :انسان مجبور بوده و تکلیف انسان بدون اختیار، عادلانه نیست و ثانیاً: انسان مرتکب کارهای ناروا می‌شود و اگر کارهای او متعلق قدر الهی باشد، لازمه آن انتساب قبایح به خداست.[۳]

---

۱. همان، ص ۷۷–۸۵

۲. ابن منظور، محمد بن مکرم؛ *لسان العرب*، پیشین، ج ۵، ص ٧٤

۳. ربانی گلپایگانی، علی؛ *کلام اسلامی در عصر امویان*، مجله کیهان‌اندیشه، بهمن و اسفند ۱۳۷۳، شماره ۵۸، ص ۷۹

۲ ـ ۳ ـ ٦ ـ ۱. علّت پیدایش قدریه

پیدایش قدریّه واکنشی به پیدایش جبریّه است. عدّه‌ای از مسلمانان براثر توقّف در ظواهر برخی از آیات قرآن و درنتیجه عقیده به قضای لازم و قدر حتمی که درواقع التزام به‌نوعی جبر است، جامعه اسلامی را آماده تحمّل ظلم به نام رضا به قضا و قدر الهی ساخته و به مسلمانان تلقین کرده بودند که خداوند تمام امور عالم، ازجمله اعمال و افعال و سرنوشت آدمیان را، از خیر و شرّ، از پیش تقدیر فرموده که تغیّر و تبدّل نمی‌یابد و دگرگون نمی‌شود و جز تسلیم و رضا چاره‌ای نیست و هرگونه اظهار کراهت و شکایت حاکی از راضی نبودن به قضا و قدر الهی و امری نارواست. معاویه نیز پس از رسیدن به خلافت از این عقیده جبرگرایانه و بینش دینی این عده از مسلمانان استفاده سیاسی کرد و آن را وسیله توجیه اعمال خود و پاسخ‌گویی به اعتراضات و انتقادات مردم قرار داد و تلقین و تأکید کرد که: باید به حکومت وی که قضای الهی است راضی باشند و شکوه و شکایت نکنند.[1] معبد جهنی متوفی ۸۰ هـ ق، غیلان دمشقی متوفی ۱۱۲ هـ ق و جعد بن درهم متوفی ۱۲٤ هـ ق نیز که از بزرگان قدریه بودند همگی به دست امویان به قتل رسیدند.[2]

۲ ـ ۳ ـ ٦ ـ ۲. قدریه سیستان

---

۱. جهانگیری، محسن؛ *قدریان نخستین*، مجله معارف، فروردین –تیر ۱۳٦۷، شماره ۱۳، ص ۵

۲. ربانی گلپایگانی، علی، *کلام اسلامی در عصر امویان*، پیشین، ص ۸

در سیستان نیز این فرقه نمایندگانی داشت؛ ازجمله:

۲ ـ ۳ ـ ٦ ـ ۲ ـ ۱. مسعود بن ناصر سجزی

مسعود بن ناصر بن أبی زید عبدالله بن أحمد سِّجْزِیّ از بزرگان زمانه خود بوده، وی در سیستان متولد شد و در حوزه آنجا رشد نمود و برای ارتقای علمی‌اش عازمِ خراسان، هرات، جبال و عراق شد و در اواخر عمر در نیشابور سکونت گزید و همان‌جا رحلت نمود.[۱] وی دارای آثار فراوانی درزمینه تاریخ و حدیث که بالغ بر ٦٠ کتاب است؛ مثلاً کتاب مستقلی درباره حدیث «من کنت مولاه فهذا علیّ مولاه» نگاشته است.[۲]

٦ ـ ۳ ـ ۲ ـ ۲ ـ ۱ ـ ۱. محتوای کتاب الدرایه فی حدیث الولایه

این کتاب متشکل از ۱۷ جزء است که اسناد حدیث غدیر را ذکر کرده است؛ به‌گونه‌ای که مجموعاً از ۱۲۰ صحابه پیامبر با اسناد گوناگونی واقعه غدیر را اثبات نموده است.[۳]

---

۱. أبو اسحاق، إبراهیم بن محمد الحنبلی، *المنتخب من کتاب السیاق لتاریخ نیسابور*، محقق: خالد حیدر، ناشر: دار الفکر للطباعة والنشر التوزیع، سال نشر ۱٤۱٤ هـ ج ۱ ص ٤٧٤؛ ذهبی، *سیر اعلام النبلاء*، پیشین، ج ۱۸ ص ٥۳۲–٥۳٥

۲. مروزی، عبد الکریم، پیشین، ج ۱ ص ٦٨٤

۳. ابن طاوس، علی بن موسی، *اقبال الاعمال*، ناشر: دار الکتب الاسلامیه، محل نشر: تهران، سال نشر: ۱۳٦٧، ص ٦٦۳

٦ ـ ۳ ـ ۲ ـ ۲ ـ ۱ ـ ۲. محتوای مبانی فکری مسعود بن ناصر سجزی

وی قدری مسلک بوده[۱] و در مسئله جبر و تفویض قائل به تفویض بوده است؛ بدین معنا که وی معتقد بود که خداوند انسان‌ها را آفریده و آدمی را در افعالش به خود او واگذار کرده است. اگر این شخص کارهای خوب انجام دهد، خداوند هیچ نقشی در این امور ندارد به خلاف جبریه که قائل‌اند همه کارهایی که آدمی انجام می‌دهد خداوند او را مجبور کرده و انسان نقش اساسی در افعال خود ندارد.[۲]

۲ – ۳ – ۷. تصوف

قبل از آن‌که علمای صوفی مسلک سیستان را نام ببریم، چگونگی به وجود آمدن تصوف در بین اهل سنت را بررسی می‌کنیم. تقریباً تا اواخر قرن سوم و اوایل قرن چهارم صوفیان نیز مانند فقها و محدّثان از علمای دین محسوب می‌شدند و اغلب مشایخ بزرگ، مانندِ سفیان ثوری (متوفی ١٦١)، حَمدون قَصّار (متوفی ۲۷۱)، حسن بصری (متوفی ۲۷۹)، ابوحمزه بغدادی (متوفی ۲۸۹)، عمر بن عثمان مکی (متوفی ۲۹٦)، جُنید بغدادی (متوفی ۲۹۷) وابوالقاسم ابراهیم نصرآبادی (احتمالاً متوفی ۳۷۲) فقاهت و تصوف را باهم جمع

---

۱. ذهبی، *سیر اعلام النبلاء*، پیشین، ج ۱۸ ص ۵۳۳

۲. سبحانی، جعفر، *بحوث فی الملل والنحل*، پیشین، ج ۳ ص ١٢٦

کرده بودند.[۱]

تا قرن چهارم صوفیان و فقیهان در مجالس یکدیگر حاضر می‌شدند و با هم به بحث و گفتگو درباره مسائل فقهی می‌پرداختند و حتی صوفیان به علت وجاهت نزد عامه، در مجالسشان از برخی فقیهان به علت اهتمام در امور دنیا انتقاد می‌کردند.[۲]

پیشوایان مذاهب فقهی نیز مانند امام شافعی (متوفی ۲۰٤) و احمد بن حنبل (متوفی ۲٤۱) از برخی صوفیان به نیکی یادکرده‌اند.[۳] هرچند در برخی موارد، مطالبی از قول پیشوایان مذاهب فقهی، علیه صوفیان نقل‌شده، ولی در آن‌ها ذکری از نسبت ارتداد و تکفیر صوفیان نیست.[٤] به‌هرحال به علت همین ارتباط نزدیک صوفیان و فقیهان و این‌که کلمه صوفی مرادف با زاهد و عابد بود و صوفیان ازجمله اهل سنّت و جماعت شمرده می‌شدند، در کتاب‌های ملل و نحل، حتی تا اوایل قرن پنجم از آنان به‌عنوان گروهی مستقل یاد نشده است.[۵]

به‌تدریج از قرن سوم، با تشکیل حلقه‌های درس صوفیان بغداد و

---

۱. توفیق بن عامر، *مواقف الفقهاء من الصوفیة فی الفکر الاسلامی*، حولیات الجامعة التونسیة، ش ۳۹ (۱۹۹۵، ج ۱، ص ۷و ۸

۲. همان

۳. همان

٤. ابن جوزی، *تلبیس ابلیس*، چاپ خیرالدین علی، بیروت، بی تا ج ۱، ص ۳٦۹،

۵. توفیق بن عامر، پیشین، ص ۱۰

سخنان صوفیانی مانندِ سَری سَقَطی (متوفی ۲۵۳). یحیی بن مُعاذ (متوفی ۲۸۵)، ابوحمزه بغدادی، جنید، ابوالحسین نوری (متوفی ۲۸٦) و ابوسعید خَرّاز (متوفی ۲۸٦) درباره توحید، عشق و سِرّ، بر سر این مسائل بحث‌هایی درگرفت .هم‌چنین عقاید صوفیان درباره عزوبت، عزلت از خلق، تفویض امر به خداوند و عدم کسب و ایجاد زاویه‌ها حساسیت برخی فقیهان را برانگیخت. بخصوص موضوع ارتباط و نسبت خالق و مخلوق، فقیهان را نسبت به صوفیان بدبین کرد و سخنان آن‌ها را دراین‌باره، به تشبیه، حلول و اتحاد تعبیر می‌کردند[۱].

به‌تدریج صوفیانی مانند ابوسعید خرّاز، ذوالنّون مصری (متوفی ۲٤۵)، محمد بن عیسی (متوفی ۲۷۹)، سهل بن عبداللّه تستری (متوفی ۲۸۳) و احمد بن عطا (مقتول ۳۰۹) مورد آزار و تهمت قرار گرفتند؛ شدیدترین برخورد با برخی صوفیان، محاکمه حلاج در اوایل قرن چهارم بود.[۲]

از منتقدترین ناقدان صوفیه، ابن تیمیه در قرن ششم و هفتم بوده است.[۳] وی صوفیان را به سه دسته تقسیم می‌کند :صوفیه الحقایق، صوفیه الارزاق و صوفیه الرسم .به نظر او تنها گروه اول اهل زهد و

---

۱. همان، ص ۲۳

۲. همان

۳. ابن تیمیه، *مجموعة الرسائل و المسائل*، ناشر: دارالباز، مکه، ۱٤۱۲ق.=۱۳۷۱ ش، ج ۱، ص ۱٦۹

عبادت و از صدیقین‌اند .او زهّاد بصره را از این جمله می‌داند؛ صوفیان «ارزاق» ساکنان خانقاه‌اند و صوفیان «رسوم» نیز به لباس و آداب ظاهری و انتساب به صوفیان اکتفا کرده‌اند.[۱] به‌هرحال صوفیانی که در سیستان بوده از علمای حدیثی این دیار به شمار آمده‌اند؛ و زاهد پیشه بوده‌اند؛ در منابع مختلف تاریخی سیستان نیافتم که این افراد دارای تفکر صوفیه امروزی باشند.

۲ ـ ۳ ـ ۷ ـ ۱. تصوف در سیستان

تفکر تصوف با گرایش اهل حدیث به‌صورت گسترده در سیستان از قرن پنج آغاز گردید و در قرن ششم اوج گرفت و در قرن هفتم افول کرد.

۲ ـ ۳ ـ ۷ ـ ۱ ـ ۱. قرن پنجم

در این قرن صوفی‌های اهل سنت نیز دارای عالمان برجسته‌ای بوده‌اند ازجمله: محمد بن مانک أبو عبدالله السجستانی[۲]، مأمون بن عمر بن مأمون السجزی[۳] و عبدالله بن محمّد بن عبد الوَهَّاب سجستانی.[۴] معمولاً این عالمانِ صوفی مسلک کمتر در سیستان

---

۱. طبلاوی محمود سعد، التصوف فی تراث ابن تیمیه، مصر ۱۹۸٤. ج ۱، ص ٤۹

۲. ابن عساکر، أبو القاسم، پیشین، ج ۵۵ ص ۲۱۷

۳. مروزی، عبد الکریم بن محمد بن منصور، *المنتخب من معجم شیوخ السمعانی*، تحقیق: موفق بن عبد الله بن عبد القادر، چاپ اول، ناشر: دار عالم الکتب، محل نشر الریاض، سال ۱٤۱۷ هـ - ۱۹۹٦ م، ج ۱ ص ۱٦۷٦

٤. ذهبی، سیر *اعلام النبلاء*، پیشین، ج ۱٦ ص ٤۲۷

زیسته‌اند و در بلاد دیگر اقامت طولانی داشته‌اند؛ مثلاً محمد بن مانک در دمشق و عبدالله بن محمد سجستانی در نیشابور می زیسته و شیخ صدوق نیز از این عالم صوفی مسلک در نیشابور روایاتی نقل کرده است.[1]

۲ ـ ۳ ـ ۷ ـ ۱ ـ ۲. قرن ششم

سرشناس‌ترین صوفیه این قرن عبارت‌اند از:

۲ ـ ۳ ـ ۷ ـ ۱ ـ ۲ ـ ۱. أبوعروبه السجستانی

عبد الهادی بن محمد أبو عروبه السجستانی در سیستان متولد شد، او برای آموختن حدیث رهسپار بغداد گردید و از استادان آنجا بهره جست؛ سپس به سیستان بازگشت و شیخ آن دیار گشت؛ ایشان علاوه بر اینکه صوفی مسلک بوده، از اهل حدیث آنجا حمایت می‌کرده و به آنان بها می‌داده است و این گرایش وی به اهل حدیث باعث شد که حاکم وقتِ سیستان–که معتزلی مذهب بود– قصد جان شیخ را کرد؛ درنتیجه او به‌ناچار از سیستان روانه هرات شد.
آخرالامر وی در سال ٥٦٢ (هجری قمری) وفات نمود و تمام علما و روسایِ هرات در این هنگام لباس عزا پوشیدند و در غم از دست دادنش اندوهناک گشتند و همگان در فراغش اشک ریختند.[2]

---

۱. ابن بابویه، *التوحید*، پیشین، ص ۳۱۱

۲. ذهبی، شمس الدین محمد بن أحمد الذهبی، *تاریخ الإسلام ووفیات المشاهیر*

۲ ـ ۳ ـ ۷ ـ ۱ ـ ۲ ـ ۲. أبوالوقت السّجزی

أبو الوقت عبد الأوّل بن عیسی بن شعیب السّجزی درسیستان تولد یافت؛ عشق به حدیث او را رهسپار بلادی مانند خراسان، هرات، اصبهان، کرمان، همدان، بغداد و...کرد؛ وی صوفی مسلکِ باگرایش «اهل حدیث» بوده و بسیاری از صوفیه و حنبلی‌ها شاگردی وی را کرده‌اند. تلاش حدیثی‌اش و کثرت مسافرت‌ها به بلاد مختلف و تلمّذ محدثان به نام، وی را شیخ‌الاسلام و شیخ الصوفیه زمانه خود کرد.[۱]

۲ ـ ۳ ـ ۷ ـ ۱ ـ ۲ ـ۳. ابوعبدالله البستی

أبو عبدالله محمد بن إبراهیم بن أحمد البستیّ از اهالی بست سیستان و از علماء صوفیه زمانه خود بوده است، به‌طوری که کثرت ریاضت‌ها و کراماتش زبان زد بود و محل سکونتش در زاویه مسجد جامع شهر بوده وآخرالامر در سال ٥٨٤ هجری رحلت نموده است.[۲]

والأعلام، محقق: عمر عبد السلام التدمری، ناشر: دار الکتاب العربی، بیروت، ج ۳۹ ص ۱۲۵-۱۲٦

۱. ذهبی، *سیر اعلام النبلاء*، پیشین، ج ۲۰ ص ۳۰۳ -۳۱۱

۲. ابن المستوفی، مبارک بن أحمد بن المبارک بن موهوب اللخمی الإِربلی، *تاریخ إربل*، المحقق: سامی بن سید خماس الصقار، ناشر: وزارة الثقافة والإعلام، دار الرشید للنشر، العراق، ج ۱ ص ۱۱۲-۱۱٤

۲ ـ ۳ ـ ۷ ـ ۱ ـ ۲ ـ ٤. أُبو العِزِّ محمَد بن علیّ بن محمّد بستی

وی نیز از صوفیه سیستان بوده و آن‌قدر فقیر بود که وی را شیخ الفقراء زمانه خود نام‌برده‌اند و آخرالامر در سال ۵٤۳ در مَرْوَ الرُّوْذ نیشابور وفات نمود.[1]

۲ ـ ۳ ـ ۷ ـ ۱ ـ ۲ ـ ۵. أبو یعلی المقرئ الصوفی البستی

وی از صوفیه زمانه خود بوده است که درنیشابور سکونت داشته وآخرالامر در آنجا وفات نموده است.[2]

۲ ـ ۳ ـ ۷ ـ ۱ ـ ۲ ـ ٦. أبو عبدالله السجزی

عیسی بن شعیب بن إبراهیم بن اسحاق السجزی در سیستان متولد گشته و بعد از اینکه از عالمان صوفیه شد، روانه هرات گشت و در آنجا سکونت گزید و ملقب به شیخ صوفیه زمانه خود گردید.[3]

درنتیجه صوفیه در این قرن فعالیتشان گسترده بوده است، حتی در نواحی دیگر مانند نیشابور و هرات تفکرات صوفیه گسترش یافت؛ البته غالب این علما گرایش «اهل حدیث» داشته‌اند و شاگردی علمایِ حنبلی مذهب را کرده‌اند.

علاوه بر صوفی مسلکان، شافعی نیز در این قرن دارای علمایی

---

۱. ذهبی، *سیر اعلام النبلاء*، پیشین، ج ۲۰ ص ۲۸۳

۲. مروزی، عبد الکریم، پیشین، ج ۱ ص ۷۵۹

۳. همان، ص ۱۲۸۹

بوده‌اند- شافعیان فقیه هستند و ممکن است به لحاظ کلامی گرایش‌های مختلف داشته باشند؛ ازجمله: عبدالرحمن بن عبدالله بن عبدالرحمن أبو محمد النیهیّ که شیخ شافعیه زمانه خود بوده است[۱] و أبو بکر بن یوسف السجزی که یکی از علمایِ متخصص در فقه و اصول اهل سنت و از عالمان دربارِ عهد السلطان غیاث الدین شافعی در دهلی بوده است.[۲]

علاوه به این عالمان، اهل سنت دارای علمایِ حدیثی، کلامی دیگری بوده‌اند مانند ابوالقاسم بستی وی از محدثان زمانه خود در نیشابور بوده و دارای آثاری مانند کتاب معرفه علوم الحدیث للحاکم أبی عبدالله الحافظ، بروایته عن أحمد بن خلف، عنه، کتاب مناقب سیده النساء فاطمه علیها السلام، للحاکم بروایته عن ابن خلف، کتاب المائه لأبی عبدالرحمن السلمی، بروایته عن أبی القاسم الواحدی عنه، بوده است.[۳]

درنتیجه در این قرن محدثان اهل سنت مخصوصاً «صوفیه» به بلاد اسلامی رهسپار می‌شدند و هدایت فکری آنجا را بر عهده می‌گرفته‌اند.

---

۱. ذهبی، تاریخ الإسلام ووفیات المشاهیر والأعلام، پیشین، ج ۳۷ ص ۳۰۹

۲. طالبی، عبد الحی بن فخر، *الإعلام بمن فی تاریخ الهند من الأعلام المسمی بـ (نزهة الخواطر وبهجة المسامع والنواظر)*، چاپ اول، ناشر: دار ابن حزم، محل نشر: بیروت، لبنان، سال ۱٤۲۰ هـ ۱۹۹۹ م، ج ۱ ص ۸۵

۳. مروزی، عبد الکریم، پیشین، ج ۱ ص ۱٦۹۷

۲ ـ ۳ ـ ۷ ـ ۱ ـ ۳. قرن هفتم

از این قرن به بعد، تاریخ کلامی سیستان رو به افول بوده است و تنها عالم سرشناسی که می‌توان نام برد حسن بن الحسن السجزی الأجمیری است که در این قرن می زیسته و تفکرات صوفیه را در بلاد شرق اسلامی گسترش داده است. ایشان در سیستان متولد شده و در آنجا مراتب علمی را گذرانده و رهسپار نیشابور گشته است و از استادان آنجا بهره جست سپس از آن‌جا نیز رهسپار لاهور گردید؛ درنتیجه در آنجا سکونت گزید و سپس روانه دهلی شد و عدّه بسیاری از مردمان آن دیار به سبب او مسلمان شدند و عاقبت در أجمیر سکونت گزید و در آنجا در سال ٦٢٧ (هجری قمری) رحلت نمود و قبرش مآمن زائرانی گشت که از بارگاهش تبرک می‌جستند.[۱]

۲ – ۳ – ۸. جمع‌بندی فعالیت اهل سنت سیستان

فعالیت متمرکز کلامی اهل سنت در سیستان از قرن دوم هجری آغاز گردید؛ زیرا با حضور خوارج در قرن اول و دوم، باقی فرق اسلامی نتوانستند فعالیت عمده‌ای از خود به‌جا بگذارند؛ اما با نابودی و افول خوارج، اهل حدیث سیستان به‌صورت گسترده فعالیت خود را آغاز نمودند و بزرگ‌ترین متفکران اهل حدیث در این دیار به وجود آمدند افرادی مانند ابو داوود سجستانی، ابن ابی

---

۱. طالبی، عبد الحی بن فخر، پیشین، ج ۱ ص ۹۱

داوود سجستانی، عثمان بن سعید و... این فعالیت همچنان ادامه داشت تا اینکه در قرن چهارم به اوج فعالیت کلامی سیاسی خود رسیده و توانستند عده بسیاری را در سیستان هم‌مسلک خود قرار دهند؛ اما در قرن پنجم باقی فرق اهل سنت مانندِ ماتریدیه، معتزله، مرجئه، کرامیه و قدریه در کنار جریان اهل حدیث فعالیت داشته و توانستند عالمان سرشناسی را تقدیم جامعه اهل سنت کنند. در قرن ششم به بعد فعالیت صوفیه سیستان با گرایش اهل حدیث رشد نمود و توانست تفکر غالب این منطقه را به خود اختصاص دهد.

فصل سوّم: اندیشه‌های کلامی متکلمان سیستان

در این فصل درباره‌اندیشه کلامی متکلمان این دیار بحث می‌کنیم؛ ترتیب این فصل هم مانند فصل پیشین بر اساس فرقه‌های گوناگون اسلامی تنظیم‌شده است.

۳ – ۱. اندیشه کلامی متکلمان شیعی سیستان

در فصل پیشین شخصیت و آثار متکلمان شیعی بررسی شد در این فصل مهم‌ترین آراء کلامی این اندیشمندان موردبحث قرار می‌گیرد.

۳ – ۱ – ۱. امامیه

۳ ــ ۱ ــ ۱ ــ ۱. آرای کلامی حریز بن عبدالله

۱- امامت: حریز از ولایت مداران اهل‌البیت (علیهم‌السلام) بوده است؛ چنانکه حدیث معروف وی درباره ولایت اهل‌البیت در کتب روایی کلامی شیعه چنین آمده است:

حریز از زراره روایت کرده که اسلام بر پنج چیز استوار است؛ نماز و زکات و حج و روزه و ولایت، زراره از امام باقر (علیه‌السلام) پرسیدند که کدام یک افضلیت دارد؟ آن حضرت فرمود: ولایت؛ زیرا ولایت کلید تمام این امور است.[1]

۲- خالی نبودن زمین از امام (علیه‌السلام): یکی دیگر از

---

۱. برقی، احمد بن محمد بن خالد برقی، *المحاسن*، محقق / مصحح: محدث، جلال الدین، ناشر: دار الکتب الإسلامیة، مکان چاپ: قم، سال چاپ: ۱۳۷۱ ق، ج ۱، ص ۲۸۱؛ کلینی، محمد بن یعقوب، پیشین، ج ۲، ص ۱۸

روایت‌های کلامی «حریز» این است که در هر زمانی امامی وجود دارد تا مردمان آن عصر را هدایت کند. حریز از محمد بن مسلم نقل کرده است که وی از امام باقر (علیه‌السلام) پرسید که منظور از آیه شریفه (إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِكُلِ قَوْمٍ‌هاد) چیست؟ آن حضرت فرمودند: بدین معناست هر امامی هدایت‌گر انسان‌های زمانه خودشان هستند.[۱]

این ولایت مداری حریز سیستانی باعث شد که در سیستان موردحمایت شیعیان قرار بگرید و مرجع اعتقادی فقهی شیعیان گردد.

۳- امر بین الا مرین: حریز این بحث مهم اعتقادی را مستقیماً از امام صادق نقل کرده است که حضرت بعد از بطلان جبر و تفویض، امر بین الامرین را ثابت نموده است.

همانا مردم درباره مسئله قدر بر سه قسم‌اند؛ عده‌ای گمان می‌کنند که خداوند انسان‌ها را بر گناه کردن مجبور کرده است، این افراد درباره خدا ظلم کرده‌اند و کافرند؛ عده‌ای قائل به تفویض‌اند، این

---

۱. ابن بابویه، محمد بن علی، *کمال الدین و تمام النعمة*، محقق / مصحح: غفاری، علی اکبر، ناشر: اسلامیه، مکان چاپ: تهران، سال چاپ: ۱۳۹۵ ق، ج ۲، ص ٦٦٧؛ ابن بابویه، علی بن حسین، *الإمامة و التبصرة من الحیرة*، محقق / مصحح: مدرسه امام مهدی علیه السلام، ناشر: مدرسة الإمام المهدی- عجّل الله تعالی فرجه الشریف-، مکان چاپ: قم، سال چاپ: ۱٤۰٤ ق، ص ۱۳۲

افراد نسبت به سلطنت خدا کوتاهی کرده‌اند؛ درنتیجه کافرند؛ عده دیگری قائل‌اند که خداوند، بندگانش را به چیزی تکلیف کرده است که نسبت به آن قادرند و آنچه در توان بندگان نبوده تکلیف نکرده است؛ این بندگان وقتی کار نیکویی انجام می‌دهند ستایش خدا را گویند و هنگامی‌که مرتکب خطا شوند استغفار کنند، چنین اعتقادی نیکوست و آنان مسلمان‌اند.[۱]

آری خداوند نسبت به همه امور توانایی دارد ولی آدمی را به انجام آن اجبار نمی‌کند؛ چنانکه حریز حدیث دیگری دراین‌باره نقل کرده است که امام باقر می‌فرمایند: «هیچ‌چیزی در آسمان‌ها و زمین یافت نمی‌شود مگر اینکه دارای این هفت خصلت باشد؛ مشیت و اراده و قدر و قضا و اذن و کتاب خدا و اجل؛ بنابراین اگر کسی هرکدام از این‌ها را نپذیرد کافر است».[۲]

۳ ـ ۱ ـ ۱ ـ ۲. آرای کلامی حبیب سیستانی

۱- امامت: ایشان مستقیماً از امام باقر (علیه‌السلام) چنین نقل کرده است که اگر کسی اطاعت از غیر امام نماید اعمالش قبول نخواهد شد و عذاب الهی آن را در برمی‌گیرد. «وی از امام باقر نقل می‌کند که خداوند عذاب می‌کند انسانی که- و لو این شخص باتقوا باشد- تحت ولایت امامی

---

۱. ابن بابویه، محمد بن علی، *التوحید*، محقق / مصحح: حسینی،هاشم، ناشر: جامعه مدرسین، مکان چاپ: ایران؛ قم سال چاپ: ۱۳۹۸ ق، ص ۳۶۰

۲. برقی، پیشین،، ج ۱، ص ۲۲٤

باشد که آن امام را خدا انتخاب نکرده باشد؛ خداوند می‌بخشد انسانی که – و لو این شخص ظالم باشد–تحت فرمان امامی باشد که از سوی خدا انتخاب‌شده باشد».[1]

۲- اعتقاد به وجود عالم ذر: قبل از آن‌که دیدگاه حبیب سجستانی را توضیح دهیم به‌صورت اختصار درباره «عالم ذر» سخن می گوییم:

دیدگاه‌های مختلف در رابطه با عالم ذر

برخی «عالم ذر» را پیمان تکوینی خدا با انسان می‌دانند؛ چنانکه نویسنده کنز الدقائق چنین می گوید: «خداوند در طول زندگی دنیایی آثار صنع و نشانه‌های یگانگی خود را به انسان نشان می‌دهد و آنان را بر این امر گواه می‌گیرد؛ گویا می‌فرماید: (أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ) و انسان‌ها با زبان حال پاسخ می‌دهند: (بَلى شَهِدْنا) پس در اینجا پیمان تکوینی است و سخن گفتن مانند خبر دادن رنگ رخساره از وضعیت درونی شخص است».[2]

اما برخی دیگر، عالم ذر را عالمی غیر از تکوین می‌دانند و معتقدند

---

۱. مفید، محمد بن محمد، *الإختصاص*، محقق / مصحح: غفاری، علی اکبر و محرمی زرندی، محمود، ناشر: الموتمر العالمی لالفیة الشیخ المفید، مکان چاپ: ایران؛ قم، سال چاپ: ۱٤۱۳ ق، ص ۲٦۰

۲. مشهدی، میرزا محمد، *کنز الدقایق*، تحقیق مجتبی عراقی، چاپ اول، ج ۳، ص ۷٤۲.

که خداوند همه انسان‌ها را در عالمی پیش از عالم دنیا جمع نموده است.[۱]

حبیب سجستانی از کسانی است که معتقد به عالم ذر بوده است؛ بدین‌صورت که انسان‌ها قبل از ورود به دنیا با بدن‌های ذری در عالمی به نام عالم ذرّ جمع شده‌اند و در این عالم، درباره ربوبیت خدا از انسان‌ها پیمان گرفته‌اند.[۲]

۳- اعتقاد به معراج جسمانی پیامبر: وی از امام باقر درباره معراج پیامبر سؤال می‌کند که آن حضرت چنین پاسخ می‌دهند که پیامبر همراه امام علی- علیهماالسلام- هنگام معراج بودند در اینجا بود که پیامبر وصایت امام علی- علیه‌السلام- را بیان نموده‌اند.[۳]

برای چگونگی برداشت معراج جسمانی ازاین‌روایت، ترجمه آن را ذکر خواهیم نمود:

مالک بن عیینه، از حبیب سجستانی، نقل کرده که وی گفت: از حضرت ابا جعفر (علیه‌السلام) راجع به آیه شریفه: (ثُمَّ دَنا فَتَدَلّى فَكانَ قابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنى فَأَوْحى إِلى عَبْدِهِ ما أَوْحى)، پرسیدم:

---

۱. دکتر برنجکار، رضا، مقاله *فطرت در احادیث*، شماره ۳۶، مجله قبسات، تابستان ۱۳۸۴، ص ۱۳۷

۲. کلینی، محمد بن یعقوب، پیشین، ج۲، ص ۹

۳. مجلسی، محمدباقربن محمدتقی، *بحارالانوار*، مکان نشر: بیروت، سال ۱۴۰۳/ ۱۹۸۳. ج۱۸، ص ۳۶۵

حضرت (علیه‌السلام) فرمودند: ای حبیب–سجستانی– این آیه را این‌گونه قرائت مکن، بلکه بخوان: (ثمّ دنی، فتدانا، فَکانَ قابَ قَوْسَیْنِ فی القرب أوْ أدْنی)، فَأوْحی اللّه الی عبده یعنی رسول اللّه (صلی‌الله علیه و آله) ما اوحی.

ای حبیب، رسول خدا (صلی‌الله علیه و آله) هنگامی‌که مکّه را فتح نمودند نفس شریف خود را در عبادت حقّ تعالی و شکر نعمت‌هایش با طواف کردن بیت به تعب و رنج انداختند و امیرالمؤمنین علی (علیه‌السلام) نیز با آن حضرت همراه بودند سپس امام (علیه‌السلام) فرمودند: زمانی که تاریکی شب اهل مکّه را در خود گرفت رسول خدا (صلی‌الله علیه و آله) و امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) به‌قصد سعی به صفا و مروه رفتند و وقتی از صفا به مروه فرود آمدند و در وادی نزدیک نشانه‌ای که دیدی قرار گرفتند نوری از آسمان تابید و آن دو بزرگوار را در خود گرفت، کوه‌های مکّه روشن‌شده، دیدگان آن دو حضرت خشوع پیدا کرد پس هر دو فزع شدیدی نموده سپس رسول خدا (صلی‌الله علیه و آله) سر به‌سوی آسمان بلند کردند ناگهان بر سر مبارک دو انار دیدند، حضرت آن دو را تناول فرمودند، حقّ عزّ و جلّ وحی نمود: ای محمد این دو انار از میوه‌های بهشت بوده پس‌ازآن دو فقط تو و وصی تو علی بن ابی‌طالب (علیه‌السلام) بخورید، پس رسول خدا (صلی‌الله علیه و آله) یکی از آن دو را خورده و علی (علیه‌السلام) دیگری را تناول فرمودند، سپس خداوند به پیامبر اکرم (صلی‌الله علیه و آله) وحی فرمود آنچه را که وحی نمود. حضرت ابوجعفر

(علیه‌السلام) فرمودند: ای حبیب یک‌بار دیگر در سدره المنتهی حضرت رسول (صلی‌الله علیه و آله) ا را مشاهده فرمود در نزد سدره المنتهی بهشتی و جبرئیل به وی گفت ای محمد اینجا موقف من است...[1]

با توجه به قرائن همراهی امام علی با پیامبر و دیدن نور و خوردن انار بهشتی، می‌توان جسمانی بودن معراج را استفاده نمود.

٤- ضرورت تقیه و مدارا نسبت به مخالفین

ازجمله باورهای کلامی شیعیان اعتقاد به‌ضرورت تقیه است؛ برای اثبات باور کلامی تقیه به‌صورت مختصر درباره آن سخن می‌گوییم. «تقیّه» در لغت عبارت است از نگاه داشتن، پرهیز کردن و پنهان نمودن است[2] و در اصطلاح شرع، صیانت خویش از صدمهٔ دیگری با ابراز همسویی با او در گفتار یا رفتار مخالف حق؛[3] و به تعبیر برخی، پنهان کردن حق و پوشاندن اعتقاد به آن در برابر مخالفان به‌منظور تحفّظ از زیان دینی و دنیایی است.[4]

---

۱. ابن بابویه، محمد بن علی، *علل الشرائع*، مترجم: ذهنی تهرانی، محمـد جـواد، ناشر: انتشارات مؤمنین، مکان چاپ: ایران، قم، ج ۱، ص: ۸۷۷

۲. ابن منظور، محمد بن مکرم، *لسان العرب*، محقق / مصحح: میر دامادی، جمال الدین، ناشر: دار الفکر للطباعهٔ و النشر و التوزیع- دار صادر، مکان چاپ: بیروت، سال چاپ: ۱٤۱٤ ق، ج ۱۵، ص ٤۰۲-٤۰۵.

۳ همان، واژهٔ «وقی»، ص ٤۰۱.

٤. مفید، محمد بن محمد، *تصحیح اعتقادات الإمامیهٔ*، محقق / مصحح: درگاهی، حسین، ناشر: کنگره شیخ مفید، مکان چاپ: ایران؛ قم، سال چاپ: ۱٤۱٤ ق، ص

دستور اهل‌البیت به تقیه

پس از واقعه صلح امام حسن (علیه‌السلام)، معاویه از والیان خود خواست که بر شیعیان سخت بگیرند و حضرت علی (علیه‌السلام) را بر منابر دشنام دهند. این رفتار کمابیش در دوران امویان تا زمان عمر بن عبدالعزیز تداوم داشت،[۱] و در عصر عباسیان نیز به‌گونه‌ای دیگر ادامه یافت؛ مثلاً، متوکل علاوه بر حبس و قتل شیعیان، آنان را از زیارت مرقد امام حسین علیه‌السلام منع نمود و حرم حسینی را خراب کرد و ابن سِکیت را به جرم ابراز محبت نسبت به امام حسن و امام حسین (علیه‌السلام) به طرز وحشتناکی کشت.[۲] ازاین‌رو، امامان شیعه برای حفظ جان خود و شیعیان و جلوگیری از پراکندگی و اضمحلال جامعه شیعه، تقیه را لازم می‌دانستند. تقیه علی بن یقْطین، وزیر شیعی هارون‌الرشید، به دستور امام کاظم (علیه‌السلام) نمونه‌ای ازاین‌دست است.[۳] حتی گاهی امامان

.۱۳۷

۱ ابن ابی الحدید، شرح *نهج البلاغۀ*، چاپ محمد ابوالفضل ابراهیم، قم ١٤٠٤. ج ١١، ص ٤٣٤٦،

۲. طبری، محمد بن جریر بن یزید بن کثیر بن غالب الآملی، *تاریخ الطبری*، چاپ دوم، ناشر: دار التراث – بیروت، ۱۳۸۷ هـ ق، ج ۹، ص ۱۸۵

.۳کاشف الغطاء، محمدحسین، *اصل الشیعۀ و اصولها*، چاپ علاء آل جعفر، قم ١٤١٥. ص ٣١٥-٣١٦،

(علیهم‌السلام) احکامی را از باب تقیه صادر می‌کردند؛[۱] به‌طوری‌که در دوره‌های بعد، یکی از مهم‌ترین کارهای محدّثان، به‌ویژه برای رفع تعارض میان احادیث، بازشناسی احادیث تقیه‌ای بوده است[۲]. بعدها نیز به سبب پیامدهای کلامی و فقهی عمل به تقیه، آثار متعددی درباره آن نگاشته شد.[۳] ازجمله از روایات تقیه، روایت «حبیب سجستانی» است که وی با نقل روایتی از امام باقر بر ضرورت تقیه نسبت به مخالفان تأکید می‌ورزد.[٤]

۳ ـ ۱ ـ ۱ ـ ۳. آرای کلامی محمد بن رهنی

همان‌گونه که اشاره کردیم آثار کلامی این عالم به دست ما نرسیده ولی برخی از اندیشه‌های او در کتب مختلف به‌صورت پراکنده گزارش‌شده است؛ ازجمله:

۱–عترت رسول خدا: ابوبکر در قضیه سقیفه قائل شده است که «من از عترت رسول خدا هستم»؛ رهنی در جواب قائل شده عترت در اینجا به معنای «اهل بلد» رسول خداست؛ وگرنه هرگز عترت در اینجا به معنای فرزندان و خاندان رسول خدا (صلی‌الله علیه و آله)

.۱کلینی، محمد بن یعقوب، پیشین، ج ۱، ص ٦٥.

۲. بحرانی، یوسف بن احمد، *الحدائق الناضرة فی احکام العترة الطاهرة*، ج ۱، قم ۱۳٦۳ش. ص ۵۱۵،

۳. آقا بزرگ تهرانی، *الذریعة إلی تصانیف الشیعة*، ناشر: اسماعیلیان قم و کتابخانه اسلامیه تهران، سال انتشار: ۱٤۰۸ هجری قمری، ج ٤، ص ٤۰۳ـ ٤۰۵.

٤. کلینی، محمد بن یعقوب، ج۲، ص ۱۱۷

نیست؛ به دلیل اینکه در جریان برائت رسول خدا از مشرکین، وحی نازل شد که این پیام را باید خودت یا یکی از خاندان خودت برساند- أُمِرْتُ أَنْ لَا یُبَلِّغَهَا عَنِّی إِلَّا أَنَا أَوْ رَجُلٌ مِنِّی؛[1] لذا رسول خدا (صلی‌الله علیه و آله) پیام را از ابوبکر پس گرفت و به علی (علیه‌السلام) داد.[2]

۲-افضلیت انبیاء و ائمه بر فرشتگان: وی معتقد است که انبیاء و ائمه بر فرشتگان برتری دارند و برای اثبات ادعای خود بحث کلامی دقیقی را ارائه کرده است که به خاطر اهمیت آن، به‌طور خلاصه آن را گزارش می‌کنیم: ایشان موجودات را به سه دسته تقسیم نموده است؛ الف: حیوان و نامی ب: جماد ج: افلاک سیّار و متحرّک که به‌مقتضای طبعی که باری‌تعالی و صانع قادر در آن‌ها آفریده در مدار خود دور زده و به اراده خالقشان در موجودات سفلی و عالم پایین تأثیر می‌گذارند. از بین این سه قسم، حیوان از همه موجودات و مخلوقات ارفع می‌باشد و آن به خاطر حیاتی است که در دو قسم دیگر وجود ندارد درنتیجه این حیوان از همه امکاناتی که در زمین است استفاده می نماید؛ حیوانات نیز به دو صنف ناطق و غیر ناطق تقسیم می‌شوند که ناطق برتر از غیر ناطق است. انسان‌ها نیز بر دو

---

۱. جریان پس گرفتن نامه از ابوبکر و سپردن آن به حضرت علی-علیه السلام- در کتب اهل سنت ذکر شده است؛ مانند أحمد بن حنبل، أبو عبدالله الشیبانی، *مسند احمد بن حنبل*، الناشر: مؤسسة قرطبة، محل نش: القاهرة، ج ۲، ص ٤٢٧

۲. ابن بابویه، کمال الدین و تمام النعمة، پیشین، ج۱، ص ۲٤٥

قسمند؛ عده‌ای حجت خدا روی زمین‌اند و دیگران محجوج؛ خداوند به‌واسطه آن علمی که به حجت داده آن را بر دیگران برتری قرار داده است؛ یکی از آن حجت‌ها حضرت آدم–علیه‌السلام– است که به‌واسطه علمی که از خدا دریافت نموده، خداوند به فرشتگان دستور داد تا آن حضرت را سجده کنند. دلیل افضلیّت آن حضرت بر فرشتگان دو چیز است:

الف: حقّ تعالی آن حضرت را حجّت بر فرشتگان قرار داد، واضح است کسی که حجّت قرار داده‌شده از محجوج افضل و برتر است.

ب: حقّ تبارک‌وتعالی امر فرمود که فرشتگان در مقابل حضرت آدم –علیه السّلام– خضوع کرده و او را سجده نمایند بدیهی است که خداوند با این فرمان فرشتگان را ملزم نمود که خود را در مقابل آن حضرت خاضع قرار دهند و این خود نشانه افضل بودن آن حضرت بر فرشتگان می‌باشد و شاهد بر این گفتار آن است که شیطان وقتی از اطاعت این امر سر باز زد و از خضوع و خشوع نمودن در قبال حضرت آدم (علیه‌السلام) اباء نمود از ولایت خدا مطرود و ملعون شده و در عداوت و دشمنی حقّ جلّ و علا داخل گردید.

«رهنی» در ادامه چنین نگاشته است که آن دسته از کسانی که قائل به برتری ملائکه بر انسان‌ها هستند چند دلیل آورده‌اند ازجمله:

۱– حقّ جلّت عظمته فرشتگان را به نحوی توصیف کرده که احدی را آن طور وصف نستوده است.

۲– خدا فرشتگان را ستوده و فرموده: ایشان مخلوقات مطیع هستند، بدیهی است تحقق طاعت در مورد امرونهی و ترتّب ثواب و عقاب

می‌باشد و شاهد ما بر این گفتار فرموده خداوند است که می‌فرماید: (لا يَعْصُونَ اللَّهَ ما أَمَرَهُمْ وَ يَفْعَلُونَ ما يُؤْمَرُونَ)[۱] یعنی فرشتگان عصیان امر حقّ تعالی را نکرده و آن‌چه به ایشان فرمان داده‌شده را بجا می‌آورند.

۳- مکان و محل فرشتگان را باری‌تعالی ملکوت اعلی قرار داده و این مختص به ایشان بوده و دیگران از آن بهره‌ای ندارند و این معنا شاهد است بر این‌که براهین فرشتگان بر توحید حقّ اکثر و ادلّه‌شان بر آن بیشتر و فراوان‌تر می‌باشد. «رهنی» در ادامه چنین جواب می‌دهد که اگر مرادتان قرب مسافت است قطعاً حقّ عزّ و جلّ از این کلام مبرّا بوده و اثبات این قرب در حقّ خداوند معنایش تشبیه نمودن او به مخلوقات می‌باشد و اگر منظور قرب معنوی است به‌طور یقین در میان انبیاء و حجج صلوات اللّه علیهم کسانی هستند که به‌واسطه اعمال صالحه و حسنات مقرّبه و نیّات پاک از تمام مخلوقات به‌حق نزدیک‌تر می‌باشند حتّی از جمیع ملائکه و فرشتگان. حتی روایاتی وجود دارد که عده‌ای از فرشتگان در عالم دنیا آمده‌اند و گرفتار گناه شده‌اند؛ همچنین آدمی دارای قوای شهوت و غضبی است که ملائکه آن را ندارند و پیامبران با وجود داشتن این قوا گناه انجام نمی‌دادند. درنتیجه طبق ادله فوق پیامبران بر ملائکه افضلیت دارند.[۲]

---

۱ سوره تحریم/٦

۲. ابن بابویه، علل الشرایع، پیشین، ج۱، ص ۸۷- ۱۱۱

۳ ـ ۱ ـ ۱ ـ ٤. آرای کلامی ابو خالد سیستانی

تنها روایت کلامی که از ابو خالد سیستانی نقل‌شده این است که وی روایتی از امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) نقل کرده که تفسیر درست از قدر را بیان نموده است.

«امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) درکوفه از کنار جماعتی گذشت درحالی‌که آنان درباره قدر گفت گو می‌کردند؛ آن حضرت به سخنگوی ایشان فرمود: که آیا به‌وسیله خدا می‌توانی یا به همراه خدا یا بدون خدا می‌توانی کاری را انجام دهی؟ و آن مرد ندانست که به حضرت چه جواب دهد؛ امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) فرمود: اگر گمان کنی که تو به‌وسیله خدا می‌توانی از آن کار چیزی به‌سوی تو نیست و اختیار آن را نداری و اگر بپنداری که تو با خدا می‌توانی به‌حقیقت که پنداشته که تو با آن جناب در پادشاهی‌اش شرکت داری و اگر بپنداری که تو بدون خدا می‌توانی به‌حقیقت که پروردگاری را ادعا کرده غیر از خدای عزوجل؛ آن مرد عرض کرد که یا امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) نه بلکه به‌وسیله خدا می‌توانم؛ فرمود بدان و آگاه باش که اگر غیرازاین را می‌گفتی گردنت رامی زدم».[۱]

۳ – ۱ – ۲. زیدیه

---

۱. ابن بابویه، محمد بن علی، التوحید، پیشین، ص ۳۵۳

تنها متکلم شناخته‌شده زیدی در سیستان ابوالقاسم بستی است که آرای کلامی وی را از کتاب المراتب استخراج نموده‌ایم.

٣ ـ ١ ـ ٢ ـ ١. ابوالقاسم بستی

محتوای کتاب المراتب فی فضائل امیرالمؤمنین علی بن أبی طالب- (علیه‌السلام)-

به احتمال فراوان رویاروی‌ها و کشمکش‌های مذهبی و عقیدتی و فرقه‌ای میان شیعیان به‌طور عموم (اعم از مذاهب امامی، زیدی و اسماعیلی) و سنیّان، به‌ویژه حنبلیّان در قرن سوم و چهارم، نقش مهمی در تدوین این‌گونه کتاب و کتاب‌ها داشته است، غالب محدّثان سنی مراتب فضیلت خلفای به‌اصطلاح راشدین را به ترتیب خلافت آن‌ها قرار داده‌اند، در مقابل شیعیان و شاخه بغدادی معتزلیان قائل به برتری فضائل امیرالمؤمنین علیه السّلام بر تمامی صحابه بوده‌اند، با این تفاوت که معتزله أفضلیت علی علیه السّلام را مانعی از تأخیر او در خلافت و مشروعیّت تقدّم مفضول بر او ندانسته‌اند، که گفته مشهور ابن ابی الحدید مدائنی: «الحمد للّه الذی قدّم المفضول علی الفاضل»[1] انعکاس این رأی و نظر است. أمّا شیعیان امامی علی (علیه‌السلام) را أفضل بشر بعد از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله می‌دانسته و به دلیل نصّ و سبق در اسلام و افضلیت،

---

١. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغة، چاپ محمد ابوالفضل ابراهیم، قم ١٤٠٤، ج ١، ص ٣

خلیفه بلا فصل رسول اللّه (صلی‌الله علیه و آله) و خلافت متقدّمان بر او را نامشروع و غاصبانه می‌دانند، امّا زیدیان که در اصول مذهب معتزلی می‌باشند، به‌طور عموم تابع رأی معتزله بغداد بوده و اعتقاد به أفضلیت علی (علیه‌السلام) بر صحابه و خلفا و درعین‌حال مشروعیت خلافت خلفای سابق بر حضرت را داشته‌اند در این میان اهل حدیث بنابر آموخته‌های خود از حدیث و بر طبق سیره سلف صالح خودشان، عموم صحابه را منزّه و مبری از خطا می‌دانستند، هنگام برخورد با شیعیان یا معتزله، که روش صحابه صدر اوّل را موردنقد و بررسی قرار می‌داده و بر طبق شواهد تاریخی و قرائن قطعی، حکم به کفر یا فسق یا انحراف آنان می‌دادند، در دفاع از معتقدات خود اقدام به عکس‌العمل‌هایی می‌نمودند، که دقیقاً نقطه مقابل معتقدات آن‌ها بود، بدین‌سان که در راه دفاع از خلفا و صحابه، نخست به انکار فضائل علی (علیه‌السلام) می‌پرداختند و در مرحله بعد برای تأکید برانکار به تنقیص و درنهایت دشمنی خود را با سب و لعن آشکار می‌کردند. این تقابل آرا و تضاد آن‌ها بالضروره همیشه محصور در چهار دیواری مدارس و مجالس مجادله و مناظره میان علماء باقی نمی‌ماند، بلکه در بسیاری از اوقات و بستگی به شرایط قوّت و ضعف هریک از طرفین و وضعیت حکومت و عوامل متعدّد دیگری تشدید می‌گردید و به منازعات و جنگ‌های فرقه‌ای گسترده‌ای میان دو یا چند محله منجر می‌شد و گاهی تمامی شهر را فراگرفته و گروه‌های دیگر را نیز به معرکه وارد می‌کرد، نمونه مشهور این حوادث را در شهرهای بغداد و ری می‌توان در

تاریخ خواند، که محله‌ها و بلکه بخش اعظم شهر را در کام خود فروبرد. این تقابل و تضاد، توده مردم خشمگین و معتقد به یکی از دو عقیده را به تقابل و جنگ و زدوخورد وامی‌داشت، لیکن همواره انعکاس معقول و مناسب آن را در تألیفات نویسندگان هریک از دو طرف آن دوره می‌توان یافت و در حقیقت کتاب‌های «اعتقادیه» و یا ردیه‌نویسی و یا فضائل نویسی هر دوره‌ای، انعکاس ملایم و معقول از وقایع و حوادث همان دوران بشمار می‌رود؛ و کتاب المراتب ابوالقاسم بستی در حقیقت انعکاس یکی از این حوادث بود، که خود او درگیر آن شده است؛ و همین نصرت و یاری از شیعیان را در جریان سفر خود از ری به طبرستان، در دوران حکومت منوچهر زیاری بر طبرستان، با برگزاری مجالس ذکر فضائل اهل‌البیت علیه السّلام در شهر آمل نشان داد و این مجالس به‌گونه‌ای برای ناصبیان گزنده بود که والی شهر را وادار به تبعید بستی نمودند، آنگاه براثر آن میان شیعیان و نواصب درگیری عظیمی روی داد.[1]

فصول کتاب

۱- فصل اول: آنچه باعث شرافت آدمی می‌شود:

وی در این فصل فضائل حضرت علی (علیه‌السلام) را از جهت‌های ذیل به‌صورت کلی بررسی می‌کند: به خاطر شرافت پدرانش؛ محل تولد و رحلت انسان؛ سبقت در

---

۱. ابو القاسم البستی، پیشین، ص ۵- ١٤

اسلام؛ بخشش شخص؛ زهد آن حضرت؛ جایگاه آن امام در قرآن.[۱]

۲- فصل دوم: وی در این فصل اثبات نموده که طبق احادیث فراوان اسم حضرت علی-(علیه‌السلام) در ساق عرش الهی قرار داده‌شده است.[۲]

۳- فصل سوم: روایاتی که دلالت بر تولد آن حضرت در کعبه مکرمه دارد.[۳]

٤- فصل چهارم تا هفتم: چگونگی تربیت آن حضرت در خانه رسول خدا (صلی‌الله علیه و آله)[٤]

۵- فصل هشتم: ازدواج آن حضرت با صدیقه کبری (علیه‌السلام)[۵]

٦- فصل نهم: بررسی روایات اعلام برادری رسول خدا و حضرت علی (علیه‌السلام)[٦]

۷- فصل دهم: اینکه آن حضرت بر هیچ بتی سجده نکرده و اولین مسلمان بودند.[۷]

---

۱. همان، ص ۵۱-۵۳

۲. همان، ص ۵۷-۵۸

۳. همان، ص ۵۹-٦۲

٤. همان، ص ٦۳-٦٦

۵. همان، ص ۸۵-۹۰

٦. همان، ص ۹۱-۹۲

۷. همان، ص ۹۳

۸- فصل یازدهم: بررسی روایاتی که دلالت دارد بر اینکه تمام اعمال حضرت علی (علیه‌السلام) صالح بوده‌اند.[۱]

۹- فصل دوازده و سیزده و چهارده و پانزده، بررسی روایات علم و سخاوت و شجاعت آن حضرت.[۲]

۱۰-فصل شانزده و هفدهم و هجدهم، بررسی جایگاه آن حضرت در قرآن و سنت.[۳]

۱۱-فصل نوزدهم: در این فصل فضایل انحصاری حضرت علی (علیه‌السلام) را بررسی نموده است.[٤]

۱۲-فصل بیست و بیست و یکم: فضایل انحصاری باطنی حضرت.[٥]

۱۳-فصل بیست و دوم: روایاتی که پیامبر اسلام خبرهای غیبی نسبت به حضرت علی (علیه‌السلام) بیان کرده است.[٦]

۱٤-فصل بیست و سوم: روایاتی که دلالت دارد که سخنان حضرت علی (علیه‌السلام) حجت است و به‌عنوان تشریع قابل‌پذیرش است.[۷]

---

۱. همان، ص ۹٤-۱۰٥

۲. همان، ص ۱۰٦-۱۱٤

۳. همان، ص ۱۱۷-۱۲۲

٤. همان، ص ۱۲۳-۱۲٤

٥. همان، ص ۱۲٥-۱٤۱

٦. همان، ص ۱٤۱-۱٥۲

۷. همان، ص ۱٥۳-۱٥۸

۱۵-روایاتی که دلالت بر شرافت و افضلیت فرزندان حضرت علی (علیه‌السلام) دارد.[1]

۳ -۱ - ۳. اسماعیلیه

۳ ـ ۱ ـ ۳ ـ ۱. ابو یعقوب سجستانی

تنها متکلم اسماعیلیه سیستان، ابو یعقوب سجستانی است که آرای کلامی وی را از کتاب الافتخار و کشف المحجوب به دست آورده‌ام.

۳ ـ ۱ ـ ۳ ـ ۱ ـ ۱. محتوای کتاب الافتخار

أبو یعقوب اسحاق بن أحمد السجزی اندیشه‌های کلامی اسماعیلیه را در این کتاب نگاشته است؛ این کتاب از ۱۷ باب تشکیل‌شده است؛ بدین گونه:

باب اول: درباره معرفت توحید: در این باب درباره وحدانیت خداوند و صفاتش توضیح می‌دهد و دیدگاه اسماعیلیه را دراین‌باره بیان می نماید.[2]

باب دوم: درباره معرفت امر خداوند: وی در این باب چنین می‌گوید که این عالم به امر الهی ساخته‌شده است؛ آن‌چنانی که خداوند در

---

۱. همان، ص ۱۵۹-۱۶۹

۲. ابو یعقوب سجستانی، اسحاق بن احمد، *الافتخار*، تحقیق: اسماعیل قربان حسین، چاپ اول، ناشر، دارالغرب الاسلامی، سال نشر: ۲۰۰۰ میلادی، ص ۸۱-۹۹

قرآن از آن تعبیر به «کن‌فیکون» کرده است.[۱]

باب سوم: درباره دو معرفت اصلی: منظور از دو اصل در این‌جا، عقل و نفس است؛ وی معتقد است زمانی انسان، مفهوم لوح و قلم و قضا و قدر و کرسی را درک می‌کند که مفهوم عقل و نفس را درک نماید.[۲]

باب چهارم: درباره معرفت جدّ و فتح و خیال: وی این سه اصطلاح را چنین معنا می‌کند: «جدّ» بدین معناست که وقتی انسانی متولد می‌شود خداوند سعادت را برای او مقدر می نماید و در طول زندگی این انسان بر اساس همان سعادت حرکت می‌کند و حکومت می نماید؛ حال اگر انسان از این مرحله پیروزمندانه بیرون آید وارد مرحله دوم که «فتح» است می‌شود، در این مرحله خداوند چشم دلش را باز می‌کند و همه متشابهات را درک می نماید و هیچ‌چیز برای وی مجمل باقی نمی‌ماند، هرگاه این مرحله را نیز گذراند و باسعادت از این دنیا رحلت نمود، وارد مرحله سوم- خیال- می‌شود، یعنی خداوند چنین شخصی را امام قرار می‌دهد.[۳]

باب پنجم: شناخت حروف علویه هفتگانه: منظور از حروف هفتگانه، عقول هفتگانه است؛ که وی درباره آن تعبیر «کونی قدر» می‌کند؛ هفت حرف‌اند که خلقت بر اساس آن اداره می‌شوند که

---

۱. همان، ص ۱۰۰-۱۰۷

۲. همان، ص ۱۰۸-۱۱۵

۳. همان، ص ۱۱٦-۱۲۲

عبارت‌اند از «ک» یعنی حضرت آدم؛ «و» حضرت نوح؛ «ن» حضرت ابراهیم؛ «ی» حضرت موسی؛ «ق» حضرت عیسی؛ «د» حضرت محمد؛ «ر» حضرت قائم.[۱]

باب ششم: شناخت رسالت: در این باب درباره رسالت پیامبران علی‌الخصوص پیامبر اسلام (صلی‌الله علیه و آله) بحث می‌کند.[۲]

باب هفتم: شناخت وصایت: وی در این باب چنین بیان می‌کند که انسان موقع مردنش باید وصیت بکند چنانکه پیامبران وصیت می‌کردند.[۳]

باب هشتم: شناخت امامت: وی در این باب معتقد است که در هر زمانی امامی وجود دارد خواه حاضر باشد یا غایب.[٤]

باب نهم: شناخت قیامت: در این باب علائم قیامت و وقوع آن بحث شده است.[۵]

باب دهم: شناخت بعث: وی در اینجا بیان می‌کند که آدمی با همان هیبتی که در این دنیا داشته از قبر بیرون می‌آید و قائل به معاد جسمانی شده است.[٦]

باب یازدهم: شناخت ثواب و عقاب: وی درباره ثواب الهی و

---

۱. همان، ص ۱۲۳–۱۳۷

۲. همان، ص ۱۳۸–۱۵۰

۳. همان، ص ۱۵۱–۱٦٦

٤. همان، ص ۱٦۷–۱۸۰

۵. همان، ص ۱۸۱– ۱۹۵

٦. همان، ص ۱۹٦–۲۰۵

عقابش در قیامت بحث می‌کند.[1]

باب دوازدهم: شناخت مأخذ تأویلات قرآن: وی در این باب راه چگونگی تأویل کردن آیات قرآن را بحث می نماید و چندین مثال دراین‌باره می‌آورد.[2]

باب سیزدهم: شناخت وضو و طهارت؛ باب چهاردهم: شناخت نماز؛ باب پانزدهم: شناخت زکات؛ باب شانزدهم: شناخت روزه؛ باب هفدهم: شناخت حج: وی در این باب‌ها بعد از توضیحی مختصری که درباره هرکدام می‌دهد، چگونگی به‌جا آوردن آنان را نیز توضیح می‌دهد.[3]

محتوای کتاب کشف المحجوب

این کتاب ابو یعقوب سجستانی نیز از چند فصل تشکیل‌شده است که عبارت‌اند از:

فصل اول: التوحید، فصل دوم: المبدع الاول، فصل سوم: خلق ثانی، فصل چهارم: خلق ثالث، فصل پنجم: خلق رابع، فصل ششم: خلق خامس، فصل هفتم: خلق سادس.[4]

---

۱. همان، ص ۲۰۶– ۲۱۳

۲. همان، ص ۲۱۴– ۲۳۰

۳. همان، ص ۲۳۱–۲۶۳

٤. آقا بزرگ تهرانی، پیشین، ج ۲۳، ص ٦۲

۳ – ۲. اندیشه‌های کلامی خوارج سیستان

در این منطقه سه فرقه عمده خوارج به نام عطویه، ازارقه و پیروان حمزه خارجی فعالیت داشته‌اند و دارای آرای کلامی خاصی بوده‌اند؛ بدین شرح:

۳ – ۲ – ۱. اندیشه‌های کلامی ازارقه

۱- ازارقه مخالفان خود را مشرک و کافر می‌دانستند، درحالی‌که خوارج اولیه آنان را تنها کافر می‌پنداشتند.

۲- قاعدین خوارج، یعنی آن دسته از خوارج که همراه ازارقه جنگ نمی کردند، کافر و مشرک هستند.

۳- اطفال مشرکان (مخالفان ازارقه) نیز مشرکند و در آتش دوزخ جای دارند.

٤- کشتن مشرکان-یعنی مخالفان ازارقه- و زنان و اطفالشان مباح است.

٥- همه مشرکان ازجمله اطفال تا ابد در آتش جهنم خواهند ماند.

٦- انجام هر گناهی، اعم از گناه کبیره یا صغیره باعث کفر و شرک می شود.

٧- خداوند می‌تواند کسی را به پیامبری برگزیده که قبل از نبوت کافر بوده و یا پس از نبوت کافر خواهد شد. ۸- تقیه در گفتار و کردار جایز نیست.[۱]

---

۱. شهرستانی، أبو الفتح محمد بن عبد الکریم بن أبی بکر أحمد، *الملل والنحل*، پیشین، ج ۱ ص ٦٢-٦٣

۳ -۲ - ۲. اندیشه‌های کلامی عطویه

این فرقه معتقد بودندکه: ۱- باید خداوند و رسول او را شناخت.۲- به خون مسلمان احترام گذاشت. ۳- غدر و مکر نباید کرد. ٤- باید برای آشنایی مردم به احکام اسلام، از راه برهان و دلیل وارد شد. ۵- مرتکب گناه کبیره مشرک است.٦- انسان‌ها نیاز به امام ندارند بلکه خودشان باید نسبت به یکدیگر انصاف داشته باشند.[1]

۳ - ۲ -۳. اندیشه‌های کلامی حمزه خارجی

پیروان حمزه بن ادرک را حمزویه گویند این فرقه با فرقه میمونیه[2] هم‌فکری داشتند؛ درنتیجه معتقد بودند:

۱- آنان افعال انسان‌ها را به قدر الهی اسناد می‌دادند

۲- انسان‌ها قبل از انجام کار، استطاعت این عمل را دارند یعنی خداوند توان انجام کارها را به آدمیان داده است.

۳-خداوند نسبت به بندگان فقط خیر را اراده می‌کند و ذات خداوند ازاراده شر و گناه مبراست.

---

۱ سبحانی، جعفر، *بحوث فی الملل والنحل*، پیشین، ج ۵، ص ۱۹۹-۲۰۳

۲. پیروان بن عمران را میمونیه گویند. این فرقه از گروه عجارده است. به این فرقه ازدواج با محارم را نسبت می دهند؛ و گویند در عداوت با علی علیه السلام از دیگران پیش قدم بوده‌اند. کتاب "تاریخ ادیان و مذاهب جهان" جلد ۳ فصل فرقه‌های اسلامی؛ فرقه‌های خوارج ؛ فرقه ۱۲

٤-جایگاه اطفال کفار در جهنم است.

۵-در یک زمان دو امام می‌توانند حضورداشته باشند، درصورتی‌که متفق‌القول نباشند.[1]

قرن دوم همچون قرن نخستین، خوارج در سیستان فعالیت داشتند، اما اندیشه‌های کلامی آنان متفاوت شد زیرا خوارج قرن پیشین در مسأله امامت معتقد بودند که انسان‌ها نیاز به امام ندارند بلکه خودشان باید نسبت به یکدیگر انصاف داشته باشند»[2] اما پیروان حمزه بن ادرک خارجی دراین‌باره معتقد بودند که «در یک زمان دو امام می‌توانند حضورداشته باشند، درصورتی‌که متفق‌القول نباشند»؛[3] علت این اختلاف، محیطی بود که در سیستان حاکم شد؛ زیرا خوارج در قرن اول به آن‌قدرت سیاسی نرسیدندکه بتوانند حکومت سیستان را به دست‌گیرند ولی خوارج در این قرن علیه حکومت عباسی شوریدند و «حمزه بن ادرک» توانست، حکومت سیستان را به دست گیرد و خوارج را در آنجا به برتری رساند و حدود ۵۰۰۰ نفر با وی در سیستان بیعت کردند؛[4] درنتیجه این افراد قائل شدند که می‌تواند در یک زمان دو امام باشد که یکی خلیفه عباسی می‌شود و دیگری «حمزه بن ادرک».

---

۱. شهرستانی، پیشین، ج ۱، ص ۱۳۰

۲. شهرستانی، پیشین، ج ۱ ص ٦۲-٦۳

۳. همان، ص ۱۳۰

٤. ملک الشعراء بهار، پیشین، ص ۱۷۲-۱۹۲

۳ – ۳. اندیشه‌های کلامی اهل سنت سیستان

بعضی از فرقه‌های اهل سنت دارای اندیشمندانی بوده‌اند که در فصل پیشین شخصیت آنان بررسی شد؛ در این فصل مهم‌ترین آرای کلامی این فرقه‌ها مورد کنکاش قرار می‌گیرد.

۳– ۳ – ۱. اندیشه‌های کلامی اهل حدیث سیستان

چنانچه بارها تصریح نمودیم که درست است عنوان کتاب مربوط به متکلمان است و اهل حدیث از مخالفان متکلمان بوده‌اند، ولی چون آنان نیز دارای آثار مستقلی در دفاع از مبانی اعتقادی خود هستند، به این جهت است که درباره آنان بحث می‌کنیم.

۳ ـ ۳ ـ ۱ ـ ۱. روش کلامی عثمان بن سعید

روش او برگرفته از شیوه استادانش، احمد بن حنبل و یحیی بن معین بوده است؛ به‌گونه‌ای که فقط به‌ظاهر آیات و روایات تمسک کرده و از هرگونه تأویل در آیات و روایات اجتناب جسته است؛[1] همان‌گونه که خودش صراحتاً بیان می‌کند، طبق ظاهرِ (الرَّحْمَنُ عَلَى

---

۱. عثمان بن سعید الدارمی السجستانی، *نقض الإمام أبی سعید عثمان بن سعید علی المریسی الجهمی العنید فیما افتری علی الله عز وجل من التوحید*، چاپ اول، محقق: رشید بن حسن الألمعی، ناشر: مکتبة الرشد للنشر والتوزیع، سال: ۱۴۱۸ هـ – ۱۹۹۸ م، ج ۱، ص ۴۲۷

العَرْشِ اسْتوَی)[۱] خداوند بر روی عرش نشسته و نظاره‌گر اعمال است؛ همچنین بارها نسبت به خلق قرآن مخالفت کرده و قائل به قدم کلام الهی بوده و هرگز قائل به تأویل آیات قرآن نبوده است؛ به‌گونه‌ای که برای ادعایش این آیه را تلاوت می‌کرده است (رَبَّنَا آمَنَّا بِمَا أنْزَلْتَ وَ اتَّبَعْنَا الرَّسُوْلَ)[۲].[۳] وی در مناظره کردن تبحر داشت و بارها با علمای جهمیه مناظره کرده است.[٤]

وی آثار متعدد کلامی‌دارد که از آن جمله می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۳ ـ ۳ ـ ۱ ـ ۱ ـ ۱. کتاب «الردعلی الجهمیه»

عثمان بن سعید سیستانی برای رد اعتقادات جهمیه کتابی به نام الردعلی الجهمیه[۵] را نوشته است. وی در این کتاب، مباحث کلامی

---

۱. طه/ ۵

۲. آل عمران/ ۵۳

۳. ذهبی، پیشین، ج ۱۳، ص ۳۲۵

٤ همان، ص ۳۲۰

۵ جهمیه به پیروان جهم بن صفوان سمرقندی (م ۱۲۸ ه ق) گفته می شود. جهم شاگرد جعد بن درهم (م ۱۲٤ ه ق) بوده است و ظاهرا بسیاری از عقاید خویش از جمله عقیده جبر را از او گرفته است. نقل شده که جعد بن درهم نیز عقاید خود را از یک یهودی اخذ کرده است. برخی جعد را فردی گمراه و ملحد دانسته‌اند که به سبب عقاید کفر آمیزش تحت تعقیب بنی امیه قرار گرفته است و سرانجام توسط خالد بن عبدالله القسری دستگیر و در عید قربان، به عنوان قربانی سر بریده شد. گزارش دیگری در دست است که جعد در قیام یزید بن مهلب ازدی علیه یزید بن عبدالملک اموی شرکت جسته است. بر

درباره اسماء و صفات خداوند را با رویکرد اهل حدیث و سلف ذکر کرده و با موضع‌گیری در برابر جهمیه و هرگونه تعطیل و تشبیه و تمثیل و تأویل را درباره خداوند به‌وسیله ادله عقلی و نقلی رد کرده است.[۱]

روش عثمان بن سعید در این کتاب چنین است که پس از طرح مسأله کلامی آیات قرآنی و روایات واردشده در مسأله و اقوال ائمه سلف اهل سنت را ذکر می‌کند و در ادامه هر بحث، شبهات آن مسأله را همراه پاسخ آن بیان می‌کند. در این کتاب مباحث مختلف کلامی پیرامون اسما و صفات بیان‌شده است؛ مسائلی مانند:

الف: نشستن خدا بر عرش: چنانچه پیش‌تر اشاره شد وی در این کتاب اظهار می‌کند که خداوند بر روی عرشی که بر روی آسمان هفتم وجود دارد نشسته است.[۲]

ب: عدم حضور خدا در همه‌جا: وی معتقد است که جایگاه خداوند بالای عرش است و در جای دیگری حضور ندارد بلکه فقط علم به

طبق این گزارش، احتمال اینکه کشته شدن جعد انگیزه سیاسی داشته است وجود دارد. برنجکار، رضا، *آشنایی با فرق و مذاهب اسلامی*، انتشارت طه، سال ۱۳۸۲، ص ٤٠)

۱. عثمان بن سعید الدارمی السجستانی، *الرد علی الجهمیة*، محقق: بدر بن عبد الله البدر، چاپ دوم، ناشر: دار ابن الأثیر، محل نشر کویت، سال ۱٤۱٦ هـ – ۱۹۹۵ م، ج ۱، ص ۲۹.

۲. الرد علی الجهمیه، ج ۱، ص ۳۲ و ٤٠

تمام اشیاء دارد.[1]

ج: قائل به رؤیت خدا: او در این کتاب قائل شده که بعضی از انسان‌ها در روز قیامت، خداوند را می‌بینند همان‌گونه که خورشید و ماه را در دنیا می‌دیدند.[2]

د: نزول خداوند: وی معتقد است که خداوند، روز قیامت نزول می‌کند تا بین بندگانش حکم کند؛ همان‌گونه که در هر شب خداوند از یک آسمان به آسمان دیگر نزول می‌کند.[3]

ه: قدم کلام الهی: وی با استناد به آیات و روایات معتقد است کلام الهی مخلوق نیست و مانند خود خداوند قدیم است.[4] عثمان بن سعید در ادامه، بحث مفصلی مطرح کرده است که قرآن مخلوق نیست.[5]

ز: کافر دانستن جهمیه: وی در ادامه کتاب خود، جهمیه را کافر دانسته و بر ادعای خود از آیات و روایات ادله‌ای اقامه می‌کند؛ ازجمله اینکه جهمیه به خاطر اعتقاد به مخلوق بودن قرآن، در زمره کفار و زنادقه هستند.[6]

---

۱. همان، ص ٤٠ و ٧٣

۲. همان، ص ۱۰۲ و ۱۲۱؛ عثمان بن سعید، نقض الإمام أبی سعید عثمان بن سعید علی المریسی الجهمی، پیشین، ج ۱، ص ٣٦٥

۳. عثمان بن سعید، الرد علی الجهمیه، پیشین، ج ۱، ص ٧٤

٤. همان، ص ۱۵۵ و ۱۷۹

۵. همان، ص ۱۸٤-۱۹۳

٦. همان، ص ۱۹۸-۲۰٦

۳ ـ ۳ ـ ۱ ـ ۱ ـ ۲. کتابِ نقض الإمام أبی سعید عثمان بن سعید علی المریسی الجهمی

بشر بن غیاث بن أبی کریمه عبدالرحمن المریسی از متکلمان و فقیهان معتزلی مذهب بوده است.[۱] ذهبی درباره وی چنین می‌گوید: «المریسی از متکلمان مناظره گر و فقیهان عصر خویش بوده است که قائل به مخلوق بودن قرآن شد و بر این اساس، جهمیه طرفدار وی شدند ولی عده دیگری از اهل حدیث وی را کافر دانسته‌اند؛ او دارای کتاب‌های کلامی بسیاری است؛ ازجمله: الارجاء، الرد علی الخوارج، الاستطاعه، الرد علی الرافضه فی الامامه، کُفر المشبهه، المعرفه، الوعید؛ عاقب در سال ۲۱۸(ه ق) وفات نموده است».[۲]

بعد از المریسی، اصحاب وی تفکراتش را گسترش دادند و قائل شدند که ایمان همان تصدیق است؛ زیرا در لغت، ایمان به تصدیق معنا شده است؛ درنتیجه کسی که با زبانش ایمان خود را علنی بیان نکند، مؤمن نیست گرچه در قلبش خدا را باور داشته باشد.[۳]

بررسی محتوای این کتاب

عثمان بن سعید–که از مخالفان جهمیه بوده– کتابی در رد تفکرات این متکلم نگاشته است. این کتاب از مهم‌ترین کتبی است که درزمینه اعتقادات اهل حدیث در بحث توحید نگاشته شده است؛

---

۱. زرکلی، پیشین، ج ۲، ص ۵۵

۲. ذهبی، پیشین، ج ۱۰، ص ۱۹۹– ۲۰۲

۳. ابن أبی موسی الأشعری، پیشین، ص ۱۴۰

در ابتدای هر بحث، آیات قرآن و روایات مربوط به آن و ادله عقلی و آثار سلف اهل سنت را ذکر کرده است؛ علاوه بر اعتقادی بودن این کتاب، مشتمل

بر احادیث فراوان با ذکر سلسله سند است.[۱] ازجمله مباحث مطرح در این کتاب می‌توان به موضوعات ذیل اشاره کرد:

۱- ایمان به اسماء خداوند و قدم آن: المریسی معتقد بوده است که صفات خداوند غیر از ذات خداست؛ مانندِ شخصی که هیچ‌گونه اسمی ندارد و مجهول الهویه است؛ درنتیجه نام‌گذاری بر چنین شخصی به ذاتش چیزی نمی‌افزاید یا نمی‌کاهد؛ خداوند نیز این‌گونه است و صفات او باعث زیادی یا نقصان در ذاتش نمی‌شود؛ درنتیجه صفات خداوند از ذاتش جداست.[۲]

عثمان بن سعید این تفکر را مردود دانسته و با ادله قرآنی و روایی ثابت کرده است که صفات خدا عین ذاتش و قدیم است.[۳]

۲- درک خداوند با یکی از حواس پنج‌گانه: وی معتقد است که آدمی می‌تواند در قیامت با یکی از حواس پنج‌گانه خود، خداوند را درک کند؛ او برای اثبات ادعای خود

---

۱. عثمان بن سعید، نقض الإمام أبی سعیدعثمان بن سعید علی المریسی الجهمی، پیشین، ج ۱، ص ۳

۲. همان، ص ۱۵۸

۳. همان، ص ۱۵۸-۱۸۵

به‌ظاهر تعدادی از آیات قرآن استفاده کرده است؛ ازجمله: (وَ کَلَّمَ اللَّهُ مُوسَی تَکْلِیماً) که خداوند با حضرت موسی صحبت کرده و آن حضرت صدای خدا را شنیده است؛ (وُجُوهٌ یَوْمَئِذٍ نَاضِرَه، إِلَی رَبِّهَا نَاظِرَه)؛ (وَلَقَدْ کُنْتُمْ تَمَنَّوْنَ الْمَوْتَ مِنْ قَبْلِ أنْ تَلْقَوْهُ فَقَدْ رَأَیْتُمُوهُ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ).[۱]

۳- محدود دانستن خداوند: وی در مقابل کسانی که مدعی هستند خداوند دارای هیچ‌گونه حدومرزی نیست، قائل شده که خداوند محدود به حدود خاصی است؛ اما فقط خداوند است که حد خود را می‌داند که همان قرار گرفتن بر روی عرش است.[۲]

٤- عدم تأویل آیات یداللهی: المریسی معتقد است آیات قرآنی یدالله را باید تأویل کرد و نمی‌توان به‌ظاهر این آیه بسنده کرد؛ مانند: (مَا مَنَعَکَ أنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِیَدَیَّ) در این آیه، «ید» تأکید برای خلقت است؛ درنتیجه به معنای خلقت با دست نیست؛ همچنین آیه «بَلْ یَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ» را به معنای رزق موسع تأویل کرده است.[۳]

عثمان بن سعید در برابر المریسی اظهار مخالفت شدیدی کرده است و با ادله عقلی و لغوی و روایی قائل شده که «ید» در آیات (مَا

---

۱. همان، ص ۱۸٦- ۲۰۹

۲. همان، ص ۲۲۳-۲۲۹

۳. همان، ص ۲۳۰-۲٤۲

مَنَعَکَ أنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِیَدَیَّ)؛ (یَدُاللَّهِ فَوْقَ أیْدِیهِمْ)؛ (بِیَدِک الْخَیْر) را نباید به تأویل برد و باید به‌ظاهر این آیات تمسک کرد.[۱]

۵- شنوایی و بینایی خداوند: المریسی آیات (إِنَّ اللَّهَ سَمِیعٌ بَصِیرٌ) و (اَللَّهُ بَصِیرٌ بِالْعِبَادِ) را بدین گونه معنا کرده است که خداوند صداها را می‌شنود و رنگ‌ها را می‌بیند و این امور را بدون ابزار شنوایی و بینایی انجام می‌دهد.[۲]

عثمان بن سعید این مطلب را نپذیرفته و مدعی شده است که خداوند، این امور را به‌وسیله ابزار شنوایی و بینایی درک می‌کند و برای ادعای خودش به‌ظاهر آیات و روایات تمسک جسته است.[۳]

٦- حرکت خداوند: المریسی قیوم در آیه (هو الحی القیوم) را این‌گونه معنا کرده است که هیچ‌گونه زوال و حرکت و نزول و قبض و بسطی در خداوند وجود ندارد؛ وی برای اثبات ادعای خود به آیه (قَالَ هَذَا رَبِّی فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَاأُحِبُّ الآَفِلِینَ) تمسک جسته است که در خداوند هیچ‌گونه افول و زوالی و حرکتی یافت نمی‌شود.[٤] عثمان بن سعید با استناد به حدیثی از ابن عباس قائل شده است که قیویت خدا فقط دلالت بر عدم زوال او می‌کند و هیچ‌گونه دلالتی

---

۱. همان، ص ۲۳۰- ۲۹۹

۲. همان، ص ۳۰۰

۳. همان، ص ۳۰۰- ۳۳۸

٤. همان، ص ۳۵۳- ۳۵۷

بر نفی حرکت خدا از مکانی به مکان دیگر ندارد.[۱]

۷- انگشتان خدا: المریسی روایتِ «الْقُلُوبُ بَيْنَ أُصْبُعَيْنِ مِن ْأَصَابِعِ الرَّحْمَنِ يُقَلِّبُهَا كَيْفَ يَشَاءُ» را این‌گونه معنا کرده است که قلوب مومنان تحت قدرت خداوند قرار دارد؛ اما عثمان بن سعید این نظریه را رد کرده و قائل شده که «اصبع» به معنای لغویش حمل می‌شود؛ درنتیجه برای خداوند انگشتانی فرض کرده است.[۲]

۸- پای خداوند: عثمان بن سعید با توجه به‌ظاهر روایتِ «لَا تَزَالُ جَهَنَّمَ يُلْقَى فِيهَا وَتَقُولُ: هَلْ مِنْ مَزِيدٍ، حَتَّى يَضَعَ الْجَبَّارُ فِيهَا قَدَمَهُ فتزوی قتقول: قطّ قطّ"»؛ «دائماً انسان‌هایی در جهنم قرار می‌گیرند و جهنم می‌گوید هنوز هم می‌توانم انسان‌هایی درونم جای دهم، در اینجاست که خداوند قدم‌های خود را در آتش قرار می‌دهد...» قائل شده است که خداوند پاهای خود را در آتش جهنم قرار می‌دهد و آتش خاموش می‌گردد؛ چنانکه در ادامه کتاب خود قائل شده است که جایگاه قدم‌های خداوند «کرسی» است[۳]

۹- وجه و نفس خدا: وی از ظاهر آیهِ (تَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِي وَ لَا

---

۱. همان، ص ۳۵۳-۳۵۸

۲. همان، ص ۳٦۹- ۳۸۳

۳. همان، ص ۳۹٤-٤۰۹

أعْلَمُ مَا فِی نَفْسِکَ)[1] بهره برده است که خداوند دارای و نفس است.[2]

۱۰-صفات بلا کیف: عثمان بن سعید بعد از اینکه ثابت کرد که خداوند دارای صفاتِ «صاحب سمع و بصر و دستان و وجه و نفس و علم و کلام و استقرار بر بالای عرش» است، اذعان داشته که کیفیت و چگونگی صفات برای انسان‌ها پوشیده است.[3]

۳ ـ ۳ ـ ۱ ـ ۲. آرای کلامی ابو داوود

۱- حکم به کفر کسی که در قرآن جدال کن.: وی معتقد بود که هرگونه جدال کردن در قرآن ممنوع است و باعث کفر جدال کننده می‌شود.[4]

۲- تکیه به ظواهر: طبق مبنای اهل حدیث، وی فقط به ظواهر تکیه می‌کرد و از هرگونه فرورفتن عقلی در قرآن و روایات اجتناب می‌کرد و برای اثبات ادعای خودش این حدیث را از رسول خدا (صلی‌الله علیه و آله) نقل می‌کرد

---

۱. مائده، / ١١٦

۲. عثمان بن سعید، نقض الإمام أبی سعیدعثمان بن سعید علی المریسی الجهمی، پیشین، ص ٣٨٤-٣٩٣ و ٤٢٨

۳. همان، ص ٤٢٨

٤. خطابی، أبو سلیمان حمد بن محمد بن إبراهیم بـن الخطـاب البسـتی، *معـالم السنن*، ناشر: المطبعة العلمیة – حلب، سال ١٣٥١ هـ – ١٩٣٢ م، ج ٤، ص ٢٩٧

«ألا هلک المتنطعون ثلاث مرات»؛[1] یعنی کسانی که در کلامی عمیق شوند که عقلشان به آنجا راه ندارد هلاک می‌شوند.

۳- مخالفت با قدری مسلکان: وی از مخالفان سرسخت قدری‌ها بود و دلیل مخالفت خود را حدیثی از رسول خدا (صلی‌الله علیه و آله) دانسته است؛ به‌گونه‌ای که قدری را مجوس امت اسلامی می‌داند.[2]

٤- تأثیر عمل در ایمان انسان: وی با استناد به روایات با مبنای مرجئه مخالفت کرده و معتقد بوده است که عمل در ایمان آدمی تأثیر دارد.[3]

٥- جسمانیت خداوند: وی با تکیه‌بر ظاهر روایات و آیات، قائل به جسمانیت خداوند بوده است.[4]

٦- قائل به مهدویت: او معتقد بوده است که از فرزندان حضرت زهرا-سلام الله علیها- شخصی به نام مهدی ظهور می‌کند و سنت رسول خدا (صلی‌الله علیه و آله) را احیا و

---

۱. همان، ص ۳۰۰

۲. علت تشبیه قدری مسلکان به مجوس این است که مجوسیان معتقدند که خیر از نور به وجود می آید و شر از ظلمت، همچنین قدری مسلکان نیز معتقدند که خیر از خدا صادر می‌شود و شر از غیر خدا صادر می‌شود. همان، ص ۳۱۷

۳. همان، ص ۳۱٥

٤. همان، ص ۳۲۸-۳۳۲

زمین را مملو از عدل می نماید.[۱]

۷- مخالفت با جهمیه: ابو داوود از کسانی بود که با مبنای فکری جهمیه مخالف بوده است؛ به‌گونه‌ای که بخش از کتاب «سنن» خود را در رد بر جهمیه اختصاص داده است.[۲]

۳ ـ ۳ ـ ۱ ـ ۳. آرای کلامی ابو حاتم

۱- مخالفت با قدریه: پیروان قدریه معتقد به تفویض امور به‌صورت مطلق به انسان بوده‌اند – بر خلاف جبری مسلکان؛ در سیستان نیز «ابو حاتم سجستانی» از مخالفان سرسخت قدری مسلکان بوده است؛ چنانکه عبدالقادر بغدادی اشعری مسلک درباره این شخصیت چنین می‌گوید: «أبوحاتم السجستانی شیخ السنه شدید علی القدریه»[۳] وی روایاتی در رد بر قدری ذکر کرده است؛ مانند:

«أمَا وَاللهِ لَوْ كُشِفَ الْغِطَاءُ لَعَلِمَتِ الْقَدَرِيَّه أنَّ اللهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ»؛ «به خدا قسم اگر پرده‌ها کنار رود قدریه متوجه می‌شوند که خداوند ظالم نیست».[٤]

۲- شیعه علی-(علیه‌السلام): ابو حاتم سجستانی ازجمله کسانی

---

۱. همان، ص ٣٤٤

۲. ابو داود، پیشین، ج ٤، ص ٢٣٤

۳ اصول الایمان، ص ٢٤٩

٤. ابونعیم اصفهانی، پیشین، ج ۳، ص ۳۳

است که معتقد است که شیعه حضرت علی (علیه‌السلام) در زمان پیامبر (صلی‌الله علیه و آله) وجود داشته‌اند؛ چنانکه خودش در کتاب الزینه‌اش تصریح می‌کند که به «سلمان و أبی ذر و المقداد و عمار» در زمان حیات رسول خدا (صلی‌الله علیه و آله) شیعه می‌گفتند.[1]

۳ ـ ۳ ـ ۱ ـ ٤. آرای کلامی ابن ابی داود

ابن ابی داوود سجستانی در چند بیت خلاصه مبنای کلامی خود را ذکر کرده است:

۱- کلام الهی غیر مخلوق است.

وَقُلْ: غَيْرُ مَخْلُوقٍ كَلاَمُ مَلِيْكِنَا ... بِذَلِکَ دَانَ الأَتْقِيَاءُ وَأَفْصَحُوا

۲- تجلی خداوند بر بندگان خود

وَقُلْ: يَتَجَلَّى اللهُ لِلْخَلْقِ جَهْرَه ... كَمَا البَدْرُ لاَ يَخْفَى وَرَبُّکَ أَوْضَحُ

۳- مخالفت با مبنای وهابیت و خوارج: وی تکفیر مسلمانان را جایز نمی‌داند.

وَلاَ تُكْفِرَنْ أَهْلَ الصَّلاَه وَإِنْ عَصَوْا ... فَكُلُّهُم يَعْصِى، وَذُوْ العَرْشِ يَصْفَحُ.[2]

---

۱. امین، محسن، *نقض الوشیعه، او، الشعیه بین الحقائق و الاوهام*، بیروت، مرکز الغدیر للدراسات الاسلامیه، ص ۳۵؛ ابوحاتم سجستانی نیز کتابی به نام «الزینه» دارد که سید محسن امین از وی نقل کرده است.

۲. ذهبی، *سیر اعلام النبلاء*، ج ۱۳ ص ۲۳٤- ۲۳٦

۳ ـ ۳ ـ ۱ ـ ۵. آرای کلامی خطابی بستی

آرای کلامی أبو سلیمان خطابی بستی را از کتاب الغنیه وی به دست آورده‌ایم.

کتاب الغنیه عن الکلام وأهله

خطابی در این کتاب مباحث ذیل را مطرح کرده و آن را پذیرفته است؛ بدین شرح:

۱- با فلاسفه مخالفت کرده است و معتقد است که نمی‌شود با استدلال‌های فلسفی، وجود خدا و حدوث عالم را اثبات نمود؛ وی برای این ادعای خود چنین دلیل آورده است که پیامبر اسلام (صلی‌الله علیه و آله) هرگز با استدلال‌های فلسفی خدا را ثابت نکرده است.[1]

۲- تنها راه ایمان به خدا، روایاتی است که به‌صورت متواتر از پیامبر (صلی‌الله علیه و آله) صادرشده است و کسی که این روایات به دستش نرسیده، معذور است و عقاب نخواهد شد.[2]

۳- با متکلمان نیز مخالفت کرده است و بر این باور بوده که

---

۱. خطابی، حمد بن محمد، *رسالة الغنیة عن الکلام و أهله*، موسسه فرهنگی و اطلاع رسانی تبیان، قم، سال ۱۳۸۷ ش، ص ۳۰ –۳۳

۲ همان، ص ۴۱–۴۳

اعتقادات متکلمان منجر به کفر و ضلالت می‌شود.[۱]

رساله فی اعجاز القرآن

خطّابی کتابی با عنوان رساله فی اعجازالقرآن دارد که به نظر می‌رسد در نگارش آن نگاه منتقدانه‌ای به دیدگاه‌های معتزله درباره اعجاز قرآن داشته و در مقدمه کوتاه کتاب به این مطلب اشاره‌کرده است.[۲]

۳ ـ ۳ ـ ۱ ـ ٦. آرای کلامی أبو نصر السِّجزیّ

أبو نصر السِّجزیّ، عبیدالله بن سعید بن حاتم، با مبنای فکری اهل حدیثی خود رساله الإمام السجزی فی الرد علی من أنکر الحرف والصوت را نگاشته است؛ بدین شرح:

۳ ـ ۳ ـ ۱ ـ ٦ ـ ۱. رساله الإمام السجزی فی الرد علی من أنکر الحرف والصوت

این کتاب درباره بحث کلامی، کلام خداوند نگاشته است؛ دیدگاه علمای اسلامی در این نظریه دو گونه است، عده‌ای کلام الهی را قدیم دانسته و عده دیگر حادث شمرده‌اند.[۳] در این زمان بود که سجزی دو کتاب الإِبانه و الرد علی من أنکر الحرف والصوت در

---

۱. همان، ص ٤۱
۲. همان، ص ۱۹۹ـ ۲۰٦
۳. سجزی، پیشین، ص ۲۱

برابر معتزله و اشاعره نگاشت تا مبنای کلامی این دو گروه، درباره کلام الهی را موردنقد و بررسی قرار دهد.[۱] در همین دوران –سال ٤٠٨(ه ق)– خلیفه عباسی هم اعتقاد با «سجزی» شد؛ به‌گونه‌ای که عده بسیاری از فقهای معتزله توبه نمودند و مذهب اعتزال را ترک کردند.[۲]

۳ ـ ۳ ـ ۱ ـ ٦ ـ ۱ ـ ۱. روش کلامی سجزی

روشی که سجزی در این کتاب به کار گرفته است بدین شرح است:

۱– ابتدا شبهه خصم و ادله آن را مطرح کرده است و آنان را پاسخ می‌دهد.[۳]

۲– وی حجیت عقل را ذاتی نمی‌داند و در تعارض عقل با نقل، نقل را بر آن مقدم می‌دارد؛ چنانکه چنین می‌گوید: اگر کسی با عقلش چیزی درک کند و در برابر آن فهم عقلی، حدیثی وجود داشته باشد که وی به خاطر واحد بودن خبر، آن را رد کند، چنین شخصی محدث بدعت‌گذار است.[٤]

۳– در این کتاب فقط از آیات قران و روایات پیامبر و صحابه

---

۱. همان، ص ۳۸

۲. همان، ص ۳۹

۳. همان، ص ٨٦

٤. همان، ص ٨٧

بهره جسته است؛ در حقیقت این کتاب، خلاصه کتاب الإبانه فی مسأله القرآن اوست که اکنون موجود نیست.[۱]

۳ ـ ۳ ـ ۱ ـ ٦ ـ ۱ ـ ۲. فصول کتاب

فصل اول: اثبات اینکه عقل فقط نقش ابزار را داراست و تنها چیزی که حجیت و اصالت دارد، سنت است.[۲]

فصل دوم: به چه چیزی سنت اطلاق می‌شود؛ بدین معنا که محدوده سنت تا کجاست.[۳]

فصل سوم: وی در این فصل اثبات کرده است که ادعای کلابیه درباره کلام الهی، باعث نفی اصل قرآن می‌شود.[٤]

فصل چهارم: وی در این فصل ادعا نموده که ادعای اشاعره و کلابیه مخالف مقتضای عقل است.[٥]

فصل پنجم: در این فصل ثابت شده که اشاعره و معتزله در بسیاری از اصول با یکدیگر هم‌عقیده‌اند.[٦]

فصل ششم: وی در این فصل اثبات نموده که کلام همیشه با

---

۱. همان، ص ۸۸

۲. همان، ص ۱۳۱– ۱٤۲

۳. همان، ص ۱٤۳–۱٥۰

٤. همان، ص ۱٥۱–۱٦۲

٥. همان، ص ۱٦۳–۲۰۲

٦. همان، ص ۲۰۳–۲۱٤

اصوات و حروف همراه است.[۱]

فصل هفتم: صفات الهی که در قرآن ذکرشده است باید حمل بر ظاهر شود و تأویل بردنشان جایز نیست.[۲]

فصل هشتم: در این فصل مبنای خود را درباره صفات الهی توضیح می‌دهد و اذعان دارد که تشبیه و تجسیم در خداوند وجود ندارد.[۳]

فصل نهم: وی در این فصل شواذ کلامی اشاعره و معتزله و کلابیه را بیان می‌کند؛ مانند اینکه بعضی از آنان معتقدند که وقوع گناه کبیره از پیامبر در حال نبوتش جایز است.[٤]

فصل دهم: وی در این فصل بیان نموده که رهبران اشاعره و معتزله و کلابیه از سنت حقیقی جداشده و بدعت در دین ایجاد نمودند.[۵]

فصل یازدهم: وی در این فصل، دیگران را بر حذر داشته که از کتب اشاعره و معتزله و کلابیه استفاده نکنند؛ زیرا باعث گمراهی و ضلالت می‌شود.[٦]

۳- ۳ - ۲. اندیشه‌های کلامی کرامیان سیستان

چنانچه قبلاً اشاره شد که مؤسس فرقه کرامیه، محمد بن کرام

---

۱. همان، ص ۲۱۵- ۲٦۲

۲. همان، ص ۲٦۳- ۲۸۰

۳. همان، ص ۲۸۱-۲۹٤

٤. همان، ص ۲۹۵-۳۱۰

۵. همان، ص ۳۱۳- ۳۵٦

٦. همان، ص ۳۵۷- ۳٦۹

سجستانی بوده است؛ وی دارای اندیشه‌های کلامی منحصربه‌فردی بوده است؛ ازجمله:

۳ ـ ۳ ـ ۲ ـ ۱. آرای کلامی کرامیان

مشهورترین آرای این فرقه در موضوعات ذیل گزارش‌شده است:

۱- ایمان: کرّامیّه در باب ایمان معتقدند که محض به زبان آوردن شهادتین [لااله الّا اللّه و محمّدرسول اللّه (صلی‌الله علیه و آله)] موجب ایمان است، گرچه گوینده آن در دل معتقد نباشد؛ و به همین جهت منافقان را نیز مؤمن دانسته‌اند و حتّی ایمان ایشان را مانند ایمان انبیاء و فرشتگان شمرده‌اند؛ و دلیل ایشان آیه ۱۷۱ از سوره اعراف است که به‌موجب آن، خداوند در آغاز آفرینش و پیش از آفریدن مردم، از ایشان پرسیده است که (أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ) [- آیا من پروردگار شما نیستم؟] وایشان همه گفته‌اند: بلی [- آری هستی]. این سخن در عالم ازل برای مسلمانان باقی است و دیگر لازم نیست که آن را تکرار کنند مگر پس از ارتداد؛ و دلیل ایشان از حدیث این سخن نبی اکرم (ص) است که از زبان خدای تعالی گفته است «نحن نحكم بالظاهر واللّه اعلم بالسرائر» [- مابه‌ظاهر حکم می‌کنیم و خداوند درون‌دل‌ها را می‌داند].[1]

---

۱. ذهبی، سیر اعلام النبلاء، پیشین، ج ۱۱، ص ٥٢٤

۲- ذات باری: کرّامیّه عقیده دارند که خدای تعالی جسم است و بر عرش نشسته است و متناهی است.[۱] برخی از فرقه‌های کرّامیّه گفته‌اند که خداوند فقط از آن قسمت که با عرش تماسّ دارد متناهی است و از سایر جهات نامتناهی است،[۲] ولی بسیاری از ایشان گفته‌اند که خداوند از هر شش‌جهت متناهی است.[۳] خود محمّد بن کرّام خداوند را جوهر دانسته است، ولی پیروانش از اطلاق لفظ جوهر به خدا پرهیزکرده او را تنها جسم گفته‌اند. از پیروان کرّامیّه، فقط هیصمیّه ذات خداوند را مباین با ذات عالم دانسته‌اند و مکان و محاذات را از او نفی کرده‌اند.[٤]

همچنین در مقام بیان فرق میان عقیده ی کرّامیه و مشبِّهه گفته‌اند: مشبِّهه خدا را به صفاتی مانند شکل و صورت و مصافحه و معانقه و پیچیدگی موی سر توصیف می‌کنند، ولی کرّامیه تنها به آنچه در قرآن و روایات آمده اکتفا نموده و هرگز معانی نادرست از آن‌ها اراده نمی‌کنند. آنان صفاتی مانند استواء بر عرش، آمدن در قیامت برای محاسبه‌ی خلق و آفریدن آدم با دست خود را که در قرآن آمده است را اثبات می‌کنند، ولی دست را به عضو جارحه و استواء را به

---

۱. شهرستانی، پیشین، ج ۱، ص ۱۱۰

۲. همان

۳. همان

٤. همان

مطابقت و استقرار بر مکان و آمدن را به تردد در مکان‌ها تفسیر نمی‌کنند، بلکه این الفاظ را همان‌گونه که در قرآن آمده بدون تشبیه و بیان چگونگی آن به کار می‌برند و صفاتی را که در قرآن یا حدیث وارد نشده است درباره‌ی خدا به کار نمی‌برند، آن‌گونه که قائلان به تجسیم و تشبیه عمل می‌کنند.[۱]

۳- عرضی بودن اسماء الهی: بعضی از شیوخ کرامیه مانندِ ابراهیم بن مهاجر بر این باورند که همه اسماء الهی جدای از ذات خدا و عارض بر آن است؛ درنتیجه خداوند غیر از اسمایی مانند رحمن و رحیم و غفور است.[۲]

٤- قیام حوادث به خداوند: یکی دیگر از عقاید کرّامیه جواز قیام حوادث به ذات خداست. آنان حوادث را به دو دسته تقسیم کرده‌اند: آنچه در ذات خدا واقع می شود و آنچه در خارج ذات رخ می‌دهد. قسم نخست به‌واسطه‌ی قدرت واقع می‌شود و قسم دوم به‌واسطه‌ی إحداث. مقصود آنان از اِحداث، ایجاد و اعدام است که در ذات خدا و به‌واسطه‌ی قدرت او صادر می شود. گمان آنان بر این بود که ذات الهی محلّ حوادث بسیاری چون امور گذشته و آینده و کتب نازله بر پیامبر و قصّه‌ها و وعد وعید و احکام

---

۱. همان

۲. تمیمی بغدادی، عبدالقاهر ابن طاهر، پیشین، ص ۲۱۲-۲۱۳

است.[۱]

محمد بن هیثم ایجاد و اعدام را به اراده و اختیار تفسیر کرده و با استناد به آیه‌ی «انّما امره اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون» آن را مشروط به قول دانسته است و اکثر آنان خلق را نیز به قول و اراده تفسیر کرده‌اند.[۲] از نظر آنان امر حادث در ذات خدا دو گونه است: امر تکوینی و آن همان فعل است که تحقق مفعول است و دیگری امر غیر تکوینی، که یا از مقوله‌ی خبر است و یا از مقوله‌ی تکلیف (امرونهی) و این‌ها افعالی هستند که منشأ تحقق مفعول نیستند.[۳]

۵- عصمت انبیاء: کرامیه معتقدند که انبیاء معصوم‌اند از هر گناهی که فسق آور است یا موجب حد برای انسان می‌شود؛ درنتیجه پیامبران، گناهانی که از این دو دسته نباشد را می‌توانند مرتکب شوند. به‌گونه‌ای که برخی از کرامیه اعتقاد دارند که احتمال خطا در تبلیغ از سوی پیامبران وجود دارد.[٤]

٦- عدم ارائه برهان از سوی انبیاء: آنان بر این باورند هر زمانی که پیامبران، رسالت خود را به مردم رساندند، همه باید قبول کنند و هیچ‌گونه برهانی از پیامبران نخواهند.[۵]

---

۱. شهرستانی، پیشین، ج ۱، ص ۱۰۷

۲. همان

۳. همان، ص ۱۱۰

٤. تمیمی بغدادی، عبدالقاهر ابن طاهر، پیشین، ج ۱، ص ۲۱۰

۵. همان

۷- رسول باطنی: کرامیه بر این باورند که اگر دعوت پیامبران به عده‌ای از انسان‌ها نرسید، عقلشان برای آنان حجت است و واجب است از عقلشان تبعیت کنند.[۱]

۸- تعدد پیامبران: آنان بر این باورند که اگر خداوند به یک پیامبر اکتفا می‌کرد و یک شریعت را در جهان قرار می‌داد، بر خلاف حکمت خود عمل نموده است.[۲]

۹- امامت: درباره این مسأله با اهل سنّت هم عقیده‌اند و می‌گویند که: امامت باید به اجماع امّت باشد نه با نصّ؛ ولی عقیده داشته‌اند که در آن واحد، در دو مملکت یا دو شهر، دو امام واقعی می‌توانند وجود داشته باشند که هر دو بر حقّ باشند و با این قول، ظاهراً، خواسته‌اند درعین‌حال هم امامت علی - علیه‌السلام-را صحیح و بر حقّ بدانند و هم امامت معاویه را.[۳]

۱۰-ایمان منافقین: کرامیه معتقد، آن دسته از منافقینی که در مذمت آنان آیات فراوانی ذکرشده است، دارای ایمان خالصی مانند ایمان پیامبران و ملائکه هستند.[٤]

۱۱-ابدی نبودن عذاب اهل هوی: بر این باور بوده‌اند که «اهل

---

۱. همان، ص ۲۱۰-۲۱۱

۲. همان، ص ۲۱۱

۳. شهرستانی، پیشین، ج ۱۰، ص ۱۱۰

٤. تمیمی بغدادی، عبدالقاهر ابن طاهر، پیشین، ص ۲۱۲

هوی» و مخالفین کرامیه و اهل سنت تا ابد در جهنم نمی‌مانند.[۱]

۳- ٤. جمع‌بندی اندیشه‌های کلامی متکلمان سیستان

در سیستان اکثر فرقه‌های اسلامی دارای اندیشمندانی بودند که این متکلمان دارای آراء و اندیشه‌های کلامی منحصربه‌فردی بوده‌اند؛ مثلاً در بین شیعه امامی حریز بن عبدالله، حبیب سجستانی و محمد بن بحر رهنی ازجمله متکلمان شیعه امامی بودند که آرای کلامی آنان غالباً درزمینه امامت اختصاص‌یافته بود و در میان شیعیان زیدیه، ابوالقاسم بستی با آثار کلامی خویش مبانی کلامی زیدیه را مطرح نموده است؛ در میان اسماعیلیه نیز خطابی اندیشه‌های اسماعیلیه را در آثار خود نمایان نموده است.

خوارج سیستان نیز دارای متفکران چون حمزه خارجی بوده که آرای کلامی منحصربه‌فردی را از خود به‌جا گذاشته است؛ اما در مقابل این دو جبهه، فعالیت گسترده اهل حدیث سیستان بود که به‌شدت با مبانی عقل‌گرایانه مخالفت نموده و آثار فراوانی در این زمینه از خود به‌جا گذشته‌اند

---

۱. همان

نتیجه‌گیری

سرزمین سیستان یکی از مناطقی است که در قرون آغازین هجری، اکثر فرقه‌های اسلامی در آن فعالیت گسترده‌ای داشته‌اند؛ این کتاب از ابتدا تاکنون به بررسی مکاتب کلامی آنجا و آراء متکلمان این مکاتب بحث نمود؛ نتیجه این نوشتار به شرح ذیل است:

قرن اول (ه.ق) دورهِ ورود اسلام به این سرزمین بود و مردم آن دیار به این دین الهی آشنا گشته‌اند و با ورود یاران امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) به این دیار، آنان با محبت و مبنای فکری اهل‌البیت آشنا شدند. خوارج نیز در این قرن فعالیت گسترده‌ای در سیستان داشته‌اند به‌گونه‌ای که فرقه‌های چون ازارقه و عطویه در این قرن فعال بوده‌اند.

قرن دوم، این قرن اوج فعالیت خوارج در سیستان بود به‌گونه‌ای که فرقه عطویه، تسلط سیاسی اجتماعی در سیستان داشت؛ البته متکلمانی شیعی چون حریز بن عبدالله سجستانی نیز در این قرن فعالیت گسترده‌ای داشته‌اند اما با اوج‌گیری خوارج، باقی فرقه‌ها نتوانستند تأثیر کلامی خاصی در سیستان بگذارند.

در قرن سوم با قیام یعقوب لیث صفاری و سرکوبی خوارج از ناحیه وی، باعث شد اکثر فرقه‌های اسلامی در سیستان فعالیت آزادانه‌ای داشته باشند و دو جریان عقل‌گرای و نص گرا فعالیت بکنند؛ البته جریان نص‌گرای اهل حدیث در این قرن نسبت به باقی فرقه‌ها طرفداران بسیاری پیدا نمود و توانست علمای بزرگی را تحویل جامعه اهل حدیث دهد.

قرن چهارم را می‌توان اوج فعالیت‌های فرقه‌های اسلامی چون «شیعه امامی، اسماعیلیه، معتزله، اهل حدیث و ماتریدیه» دانست؛ در این قرن هم شیعیان دارای متکلمان بزرگی بودند؛ افرادی چون محمد بن بحر رهنی - که از معروف‌ترین متکلمان شیعه قرن چهارم در جهان اسلام بود- و ابو یعقوب سجستانی و هم اهل سنت نیز دارای متکلمانی بودند؛ افرادی مانند ابن حبان بستی معتزلی.

در قرن پنجم و ششم و هفتم دوباره تفکر نص‌گرای اهل سنت اوج گرفت به‌گونه‌ای که در دو قرن ششم و هفتم، صوفیان سیستان دارای مکتب فکری اهل حدیث بودند.

منابع و مآخذ

منابع فارسی

۱. ابن‌بابویه، محمد بن علی، علل الشرائع، مترجم: ذهنی تهرانی، محمدجواد، ناشر: انتشارات مؤمنین، مکان چاپ: ایران؛ قم
۲. ابوترابی، محمد، سیستان و مسائل عمرانی آن، ناشر: سازمان برنامه‌وبودجه، محل نشر: تهران، بهمن ۱۳٤۱
۳. افشار سیستانی، ایرج، بزرگان سیستان، تهران، نشر مرغ آمین، ۱۳٦٦ش
٤. ________، سیستان نامه، محل نشر: تهران، ناشر: مرغ آمین، چاپ اول، سال انتشار ۱۳٦۹ ه ش
۵. اویسی، جواد، دانشنامه سیستان، انتشارات تفتان، سال ۱۳۸۷–۱۳۹۰ هجری شمسی
٦. حلبی، علی‌اصغر، تاریخ علم کلام در ایران و جهان، چاپ، دوم، انتشارات اساطیر، تهران، ۱۳۷٦ ش،
۷. ربانی گلپایگانی، علی، فرق و مذاهب کلامی، ناشر: زلال کوثر، سال نشر ۱۳۸۹ ه ش
۸. سید سجادی، دکتر سید منصور، دهانه غلامان، ناشر، اداره کل آموزش، انتشارات و تولیدات فرهنگی
۹. صابری، حسین، تاریخ فرق اسلامی، ناشر: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت)، مرکز تحقیق و توسعه علوم انسانی، محل نشر: تهران، سال ۱۳۸۸ ه ش
۱۰. طبری، محمد بن جریر، تاریخ طبری، ترجمه ابوالقاسم پاینده،

نشر اساطیر، سال ۱۳٦۳ ش،

۱۱. فرمانیان، مهدی، درسنامه تاریخ و عقاید اسماعیلیه، ناشر: ادیان، محل نشر: قم

۱۲. کریستن سن، کیانیان، ترجمه ذبیح‌الله صفا، تهران، ناشر: علمی و فرهنگی، 1 فروردین ۱۳۸۷، چاپ هفتم.

۱۳. مجهول الوهیه، تاریخ سیستان، تصحیح ملک الشعراء بهار، چاپ دوم، انتشارات پدیده «خاور»، آبان ماه ۱۳٦٦، مقدم

۱٤. مستوفی، احمد، شهداد و جغرافیای تاریخی دشت لوت، موسسه‌ی جغرافیای دانشگاه تهران، دی‌ماه ۱۳۵۱

۱۵. مشکور، محمدجواد، فرهنگ فرق اسلامی، ناشر: بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، سال ۱۳۷۲ ه ش

۱٦. مکارم شیرازی، ناصر، ترجمه قرآن کریم، ناشر: دارالقرآن الکریم (دفتر مطالعات تاریخ و معارف اسلامی)، محل نشر: قم، سال ۱۳۷۳ ه ش

۱۷. ملک شاه حسین سیستانی، احیاء الملوک، به اهتمام دکتر منوچهر ستوده، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳٤٤

منابع عربی

۱. ابن ابی الحدید، شرح نهج‌البلاغه، چاپ محمد ابوالفضل ابراهیم، قم ۱٤۰٤

۲. ابن أبی موسی الأشعری، أبو الحسن علی بن إسماعیل بن اسحاق بن سالم بن إسماعیل بن عبدالله بن موسی بن أبی برده، مقالات الإسلامیین و اختلاف المصلین، چاپ سوم، ناشر: دار إحیاء التراث العرب، محل نشر: بیروت

۳. ابن أثیر، أبو الحسن علی بن أبی الکرم محمد بن محمد بن عبد الکریم بن عبد الواحد الشیبانی الجزری، عز الدین، أسد الغابه فی معرفه الصحابه، ناشر: دار الفکر، محل نشر: بیروت، سال نشر: ١٤٠٩ هـ -

٤. ______________________، الکامل فی التاریخ، تحقیق: عمر عبدالسلام تدمری، چاپ اول، ناشر: دار الکتاب العربی، محل نشر: بیروت – لبنان، سال نشر: ١٤١٧ هـ / ١٩٩٧ م

٥. ابن المستوفی، مبارک بن أحمد بن المبارک بن موهوب اللخمی الإِربلی، تاریخ إربل، المحقق: سامی بن سید خماس الصقار، ناشر: وزاره الثقافه والإعلام، دار الرشید للنشر، العراق

٦. ابن تیمیه، أحمد بن عبد الحلیم بن عبد السلام الحرانی الحنبلی، درء تعارض العقل و النقل، ناشر: محمد رشاد سالم، ریاض، سال ١٣٩٩_ ١٤٠٣

٧. ______________________، مجموعه الرسائل

و المسائل، ناشر: دارالباز، مکه، ۱٤۱۲ق.=۱۳۷۱ ش

۸. ابن جوزی، تلبیس ابلیس، چاپ خیرالدین علی، بیروت، بی‌تا

۹. ابن حبان، محمد بن حبان بن أحمد بن حبان بن معاذ بن مَعْبدَ، التمیمی البُستی، ثقات، ناشر: دائره المعارف العثمانیه، مکان: حیدر آباد الدکن هند

۱۰. ________________، تهذیب التهذیب، چاپ اول، ناشر: مطبعه دائره المعارف النظامیه، مکان نشر: هند، سال ۱۳۲٦ هـ

۱۱. ابن حجر العسقلانی، أبو الفضل أحمد بن علی بن محمد بن أحمد، لسان المیزان، محقق: دائره المعرف النظامیه – الهند، چاپ دوم، ناشر: مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، مکان چاپ: بیروت – لبنان، سال ۱۳۹۰ هـ /۱۹۷۱ م

۱۲. ابن حوقل، محمد بن حوقل البغدادی الموصلی، صوره الأرض، ناشر: دار صادر، أفست لیدن، محل نشر: بیروت، سال نشر: ۱۹۳۸ م

۱۳. ابن خلدون، أبو زید، ولی الدین الحضرمی الإشبیلی، تاریخ ابن خلدون، محقق: خلیل شحاده، چاپ دوم، ناشر: دار الفکر، محل نشر: بیروت، سال ۱٤۰۸ هـ

۱٤. ابن داوود، تقی الدین الحسن بن علی بن داود الحلی، رجال ابن‌داود، ناشر: دانشگاه تهران، مکان نشر: تهران، سال نشر ۱۳٤۲ ه ش

۱۵. ابن طاوس، علی بن موسی، اقبال الاعمال، گردآورنده:

آخوندی، محمد، ناشر: دار الکتب الاسلامیه، محل نشر: تهران، سال نشر :۱۳٦۷

۱٦. ابن عساکر، ابوالقاسم علی بن الحسن بن هبه الله، تاریخ دمشق، محقق: عمرو بن غرامه العمروی، ناشر: دار الفکر للطباعه والنشر والتوزیع، سال نشر: ۱٤۱۵ هـ - ۱۹۹۵ م

۱۷. ابن کثیر، أبو الفداء إسماعیل بن عمر بن کثیر القرشی البصری ثم الدمشقی، البدایه والنهایه، الناشر: دار الفکر، عام النشر: ۱٤۰۷ هـ - ۱۹۸٦

۱۸. ابن ماجه، أبو عبدالله محمد بن یزید القزوینی، سنن ابن ماجه، تحقیق: محمد فؤاد عبد الباقی، ناشر: دار إحیاء الکتب العربیه - فیصل عیسی البابی الحلبی

۱۹. ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، محقق / مصحح: میر دامادی، جمال الدین، ناشر: دار الفکر للطباعه و النشر و التوزیع- دار صادر، مکان چاپ: بیروت، سال چاپ: ۱٤۱٤ ق

۲۰. ابن‌بابویه، علی بن حسین، الإمامه و التبصره من الحیره، محقق / مصحح: مدرسه امام مهدی علیه‌السلام، ناشر: مدرسه الإمام المهدی- عجّل الله تعالی فرجه الشریف-، مکان چاپ: قم، سال چاپ: ۱٤۰٤ ق

۲۱. ابن‌بابویه، محمد بن علی، التوحید، محقق / مصحح:

حسینی،هاشم، ناشر: جامعه مدرسین، مکان چاپ: ایران؛ قم سال چاپ: ۱۳۹۸ ق

۲۲. ________________، خصال، محقق / مصحح: غفاری، علی‌اکبر، ناشر: جامعه مدرسین، مکان چاپ: قم سال چاپ: ۱۳٦۲ ش

۲۳. ________________، کمال‌الدین و تمام النعمه، محقق / مصحح: غفاری، علی‌اکبر، ناشر: اسلامیه، مکان چاپ: تهران، سال چاپ: ۱۳۹۵ ق

۲٤. ابو داوود سجستانی، سلیمان بن الأشعث بن اسحاق بن بشیر بن شداد بن عمرو الأزدی السَّجِسْتانی، سنن أبی داود، محقق: محمد محیی الدین عبدالحمید، ناشر: المکتبه العصریه، صیدا – محل نشر: بیروت

۲۵. أبو نعیم، أحمد بن عبدالله الأصبهانی، المسند المستخرج علی صحیح مسلم، محقق: محمد حسن محمد حسن إسماعیل الشافعی، چاپ اول، ناشر: دار الکتب العلمیه، محل نشر: بیروت – لبنان ۱٤۱۷ هـ

۲٦. ________________، معرفه الصحابه، تحقیق: عادل بن یوسف العزازی، چاپ اول، ناشر: دار الوطن للنشر، الریاض، سال نشر ۱٤۱۹ هـ – ۱۹۹۸ م

۲۷. ابو یعقوب سجستانی، اسحاق بن احمد، الافتخار، تحقیق: اسماعیل قربان حسین، چاپ اول، ناشر، دارالغرب الاسلامی، سال نشر: ۲۰۰۰ میلادی

٢٨. أبو يعلى، أحمد بن على بن المثُنى الموصلى، مسند ابى يعلى، محقق: حسين سليم أسد، چاپ اول، ناشر: دار المأمون للتراث، محل نشر: دمشق، سال نشر: ١٤٠٤ ه ق

٢٩. ابواسحاق، إبراهيم بن محمد الحنبلى، المنتخب من كتاب السياق لتاريخ نيسابور، محقق: خالد حيدر، ناشر: دار الفكر للطباعه والنشر التوزيع، سال نشر ١٤١٤ هـ

٣٠. أبوالفداء، إسماعيل بن عمر الدمشقى، طبقات الشافعيين، تحقيق: د أحمد عمرهاشم، د محمد زينهم محمد عزب، ناشر: مكتبه الثقافه الدينيه، سال النشر: ١٤١٣ هـ - ١٩٩٣ م

٣١. ابوالقاسم الرافعى القزوينى، التدوين فى أخبار قزوين، محقق: عزيز الله العطاردى، ناشر: دار الكتب العلميه، سال ١٤٠٨ هـ- ١٩٨٧ م

٣٢. ابوالقاسم، خلف بن عبد الملك بن بشكوال، الصله فى تاريخ أئمه الأندلس، تصحيح: السيد عزت العطار الحسينى، چاپ دوم، ناشر: مكتبه الخانجى، سال ١٣٧٤ هـ - ١٩٥٥ م

٣٣. أحمد بن حنبل، أبو عبدالله الشيبانى، مسند احمد بن حنبل، الناشر: مؤسسه قرطبه، محل نش: القاهره

٣٤. إربلى، أبو العباس شمس الدين، وفيات الاعيان، محقق: إحسان عباس، ناشر: دار صادر، محل نشر: بيروت

۳۵. اصطخری، ابواسحاق إبراهیم بن محمد الفارسی، المسالک والممالک، ناشر: الهیئه العامه لقصور الثقافه، القاهره
۳٦. آقا بزرگ تهرانی، الذریعه إلی تصانیف الشیعه، ناشر: اسماعیلیان قم و کتابخانه اسلامیه تهران، سال انتشار: ١٤٠٨ هجری قمری
۳۷. امین، سیدمحسن، أعیان الشیعه، ناشر: دار التعارف للمطبوعات، چاپ: بیروت، سال انتشار: ١٤٠٦ هجری قمری
۳۸. اندلسی، عبدالله بن عبد العزیز، معجم ما استعجم من أسماء البلاد والمواضع، چاپ سوم، ناشر: عالم الکتب، محل نشر: بیروت، سال ١٤٠٣ هـ
۳۹. باتلی، احمد، الامام الخطابی و آثاره الحدیثیه و منهجه فیها، محل نشر: ریاض، سال نشر ٢٠٠٥/١٤٢٦
٤٠. بحرانی، یوسف بن احمد، الحدائق الناضره فی احکام العتره الطاهره، ج ۱، قم ۱۳٦۳ش.
٤۱. برقی، احمد بن محمد بن خالد برقی، المحاسن، محقق / مصحح: محدث، جلال الدین، ناشر: دار الکتب الإسلامیه، مکان چاپ: قم، سال چاپ: ۱۳۷۱ ق
٤۲. بستی، ابوالقاسم إسماعیل بن علی بن أحمد، المراتب فی فضائل امیرالمؤمنین و سیدالوصیین، مصحح: محمدرضا انصاری قمی، ناشر: دلیل ما، محل نشر: قم
٤۳. بلاذری، احمد بن یحیی، فتوح البلدان، ترجمه محمد توکل، چاپ اول، ناشر نقره، محل نشر تهران، سال نشر ۱۳۳۷ ه ق.
٤٤. بیهقی، أحمد بن الحسین، أبو بکر البیهقی، السنن الکبری،

محقق: محمد عبد القادر عطا، ناشر: دار الکتب العلمیه، بیروت – لبنان

٤٥. تفتازانی، سعد الدین مسعود بن عمر بن عبدالله، شرح المقاصد فی علم الکلام، ناشر دار المعارف النعمانیه، محل نشر: پاکستان سال نشر ١٤٠١ هـ – ١٩٨١ م

٤٦. توفیق بن عامر، مواقف الفقهاء من الصوفیه فی الفکر الاسلامی، حولیات الجامعه التونسیه، ١٩٩٥م

٤٧. جعفریان، رسول، الشیعه فی ایران دراسه تاریخیه من البدایه حتی القرن التاسع الهجری، ترجمه عربی، ناشر :بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی، محل نشر: مشهد مقدس، ١٣٧٨ ش

٤٨. جوزی، عبدالرحمن بن علی بن محمد الجوزی، المنتظم فی تاریخ الأمم والملوک، محقق: محمد عبد القادر عطا، مصطفی عبد القادر عطا، چاپ اول، ناشر: دار الکتب العلمیه، محل نشر: بیروت، سال ١٤١٢ هـ – ١٩٩٢ م

٤٩. ________________، صفه الصفوه، محقق: أحمد بن علی، ناشر: دار الحدیث، القاهره، مصر، ١٤٢١ هـ

٥٠. حازمی، محمد بن موسی الهمدانی، زین الدین، الأماکن أو ما

اتفق لفظه وافترق مسماه من الأمکنه، محقق: حمد بن محمد الجاسر، ناشر: دار الیمامه للبحث والترجمه والنشر، سال نشر: ۱٤۱٥ هـ

٥۱. حموی، شهاب الدین أبو عبدالله یاقوت بن عبدالله الرومی الحموی، معجم البلدان، چاپ دوم، ناشر: دار صادر، مکان نشر: بیروت، سال ۱۹۹٥ م.

٥۲. حیدری‌نسب، محمد باقر، تشیع در سیستان از وورد اسلام تا ابتدای غیبت صغری، ناشر: موسسه فرهنگی هنری زیتون سبز، ۱۳۹٦.

٥۳. خطابی، حمد بن محمد بن إبراهیم الخطابی البستی أبو سلیمان، رساله الغنیه عن الکلام و أهله، موسسه فرهنگی و اطلاع رسانی تبیان، قم، سال ۱۳۸۷ ش

٥٤. ________________، غریب الحدیث، تحقیق: عبد الکریم إبراهیم العزباوی، ناشر: جامعه أم القری – مکه المکرمه، ۱٤۰۲

٥٥. خطیب البغدادی، أبو بکر أحمد بن علی، تاریخ بغداد، المحقق: الدکتور بشار عواد معروف، چاپ اول، ناشر: دار الغرب الإسلامی – محل نشر، بیروت، ۱٤۲۲ هـ –

٥٦. خلیفه بن خیاط، أبو عمرو خلیفه بن خیاط بن خلیفه الشیبانی العصفری البصری، تاریخ خلیفه بن خیاط، محقق: د. أکرم ضیاء العمری، ناشر: دار القلم، مؤسسه الرساله – دمشق، بیروت

٥۷. خویی، ابوالقاسم الموسوی الخوئی، معجم رجال الحدیث، محل

نشر: قم، سال نشر :۱۳۷۲ ه ش

۵۸. دانی، عثمان بن سعید بن عثمان بن عمر أبو عمرو الدانی، السنن الوارده فی الفتن، محقق: د. رضاء الله بن محمد إدریس المبارکفوری، ناشر: دار العاصمه – الریاض

۵۹. ذهبی، شمس الدین أبو عبدالله محمد بن أحمد بن عثمان بن قَایْماز الذهبی، تذکره الحفاظ، چاپ اول، ناشر: دار الکتب العلمیه بیروت–لبنان الطبعه: الأولی، ۱٤۱۹ هـ– ۱۹۹۸ م

٦۰. ________________، سیر اعلام النبلاء، محقق: مجموعه من المحققین بإشراف الشیخ شعیب الأرناؤوط، چاپ سوم، ناشر: مؤسسه الرساله، سال ۱٤۰۵ هـ / ۱۹۸۵ م

٦۱. ________________، میزان الاعتدال فی نقد الرجال، تحقیق الشیخ علی محمد معوض والشیخ عادل أحمد عبدالموجود، ناشر دار الکتب العلمیه، مکان النشر بیروت، سال النشر ۱۹۹۵

٦۲. ________________، تاریخ الإسلام ووفیات المشاهیر والأعلام، محقق: عمر عبد السلام التدمری، ناشر: دار الکتاب العربی، بیروت

٦۳. زرکلی، خیر الدین بن محمود الزرکلی، الاعلام، چاپ پانزدهم،، ناشر: دار العلم للملایین، سال نشر: ۲۰۰۲ م

٦٤. زهری، محمد بن سعد، طبقات الکبری ابن سعد، چاپ اول، ناشر: إحیاء التراث العربی، محل نشر: بیروت–لبنان، سال نشر: ١٤١٧ هـ–١٩٩٦ م

٦٥. سبحانی، جعفر، اصول الحدیث و احکامه فی علم الدرایه، ناشر: موسسه النشر الاسلامی، سال ١٣٨٣ ش

٦٦. ________________، بحوث فی الملل والنحل، چاپ دوم، ناشر: مؤسسه النشر الإسلامی التابعه لجامعه المدرّسین مکان نشر: قم

٦٧. ________________، موسوعه طبقات‌الفقهاء، ناشر: مؤسسه امام صادق، چاپ: قم، سال انتشار: ١٤١٨ هجری قمری

٦٨. سبکی، تاج الدین عبد الوهاب بن تقی الدین، طبقات الشافعیه الکبری، محقق: د. محمود محمد الطناحی د. عبد الفتاح محمد الحلو، چاپ دوم، ناشر: هجر للطباعه والنشر والتوزیع، سال نشر ١٤١٣ هـ

٦٩. سجزی، عبیدالله بن سعید بن حاتم السجزیّ الوائلی البکری، رساله السجزی إلی أهل زبید فی الرد علی من أنکر الحرف والصوت، محقق: محمد با کریم با عبدالله، چاپ دوم، ناشر: عماده البحث العلمی بالجامعه الإسلامیه، مکان نشرمدینه المنوره، سال ١٤٢٣ هـ/٢٠٠٢ م

٧٠. سمعانی، عبدالکریم بن محمد، الانساب، چاپ عبداللّٰه عمر بارودی، محل نشر: بیروت، سال ١٩٨٨/١٤٠٨

٧١. سیوطی، عبدالرحمن بن أبی بکر، جلال الدین السیوطی، صون

المنطق و الکلام عن فن المنطق و الکلام، ناشر: علی سامی نشار، محل نشر: قاهره سال: ۱۳٦٦/ ۱۹٤۷

۷۲. شهرستانی، أبو الفتح محمد بن عبد الکریم بن أبی بکر أحمد، الملل والنحل، الناشر: مؤسسه الحلبی عمر فرّوخ، عبقریّه العرب، محل نشر: بیروت، سال ۱۹۷۳ م

۷۳. صفدی، صلاح الدین خلیل بن أیبک، الوافی بالوفیات، محقق: أحمد الأرناؤوط وترکی مصطفی، ناشر: دار إحیاء التراث، محل نشر: بیروت، سال نشر:۱٤۲۰ هـ– ۲۰۰۰ م

۷٤. طالبی، عبد الحی بن فخر، الإعلام بمن فی تاریخ الهند من الأعلام المسمی بـ (نزهه الخواطر وبهجه المسامع والنواظر)، چاپ اول، ناشر: دار ابن حزم، محل نشر: بیروت، لبنان، سال ۱٤۲۰ هـ ۱۹۹۹ م

۷۵. طبرانی، سلیمان بن أحمد، ابوالقاسم الطبرانی، المعجم الاوسط، محقق: طارق بن عوض الله بن محمد عبد المحسن بن إبراهیم الحسینی، ناشر: دار الحرمین، محل نشر: القاهره

۷٦. ________________، المعجم الکبیر، محقق: حمدی بن عبد المجید السلفی، چاپ دوم، ناشر: مکتبه ابن تیمیه، محل نشر القاهره

۷۷. طبرسی، احمد بن علی، اسرار الامامه، محقق: آستانه الرضویه

المقدسه، مجمع البحوث اسلامیه، قسم الکلام، ناشر: مجمع البحوث الاسلامیه، محل نشر: مشهد مقدس

۷۸. ____________، الاحتجاج، چاپ: ابراهیم بهادری و محمدهادی‌به محل نشرتهران، سال ۱٤۲٥

۷۹. طبری، محمد بن جریر بن یزید بن غالب أبو جعفر، تاریخ الطبری، چاپ دوم، ناشر: دار التراث – بیروت، ۱۳۸۷ هـ ق

۸۰. ____________، تهذیب الاثار، تحقیق علیرضا بن عبدالله بن علی رضا، ناشر: دارالمامون للتراث، محل نشر: دمشق، سال ۱٤۱٦ ه ق

۸۱. طبلاوی محمود سعد، التصوف فی تراث ابن تیمیه، مصر ۱۹۸٤.

۸۲. طوسی، محمد بن حسن، فهرست کتب الشیعه و أصولهم و أسماء المصنّفین و أصحاب الأصول، محقق/ مصحح: طباطبائی، عبدالعزیز، چاپ اول، ناشر: مکتبه المحقق الطباطبائی، مکان چاپ: قم، سال چاپ: ۱٤۲۰ ق

۸۳. عبدالله بن الإمام الهادی، الجداول الصغری مختصر الطبقات الکبری، ناشر: مؤسسه الإمام زید بن علی الثقافیه، محل نشر: اردن

۸٤. عثمان بن سعید الدارمی السجستانی، الرد علی الجهمیه، محقق: بدر بن عبدالله البدر، چاپ دوم، ناشر: دار ابن الأثیر، محل نشر کویت، سال ۱٤۱٦ هـ – ۱۹۹٥ م

۸٥. ____________، نقض الإمام أبی

سعید عثمان بن سعید علی المریسی الجهمی العنید فیما افتری علی الله عز وجل من التوحید، چاپ اول، محقق: رشید بن حسن الألمعی، ناشر: مکتبه الرشد للنشر والتوزیع، سال: ۱٤۱۸ هـ - ۱۹۹۸ م

۸٦. غیتابی الحنفی، أبو محمد محمود بن أحمد بن موسی بن أحمد بن حسین الغیتابی الحنفی بدر الدین العینی، مغانی الأخیار فی شرح أسامی رجال معانی الآثار، تحقیق: محمد حسن محمد حسن إسماعیل، ۱٤۲۷ هـ - ۲۰۰٦ م

۸۷. قزوینی، زکریا بن محمد بن محمود، آثار البلاد و اخبار العباد، ناشر: دارالصادر، بی‌تا.

۸۸. قمی، عباس، الکنی والالقاب، مقدمه نویس: امینی، محمدهادی، ناشر: مکتبه الصدر، محل نشر: تهران، سال نشر :۱۳٦۸ ه ش

۸۹. کلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق؛ الکافی؛ محقق / مصحح: غفاری علی‌اکبر و آخوندی، محمد، ناشر: دار الکتب الإسلامیه، مکان چاپ: تهران سال چاپ: ۱٤۰۷ ق

۹۰. کاشف الغطاء، محمدحسین، اصل الشیعه و اصولها، چاپ علاء آل جعفر، قم ۱٤۱٥.

۹۱. کشی، محمد بن عمر، رجال کشی، محقق / مصحح: طوسی، محمد بن حسن / مصطفوی، ناشر: مؤسسه نشر دانشگاه مشهد،

سال چاپ: ۱٤۰۹ ق

۹۲. ماتدریدی، محمد بن محمد بن محمود، أبو منصور، التوحید، محقق: د. فتح الله خلیف، ناشر: دار الجامعات المصریه – الإسکندریه

۹۳. مجلسی، محمدباقربن محمدتقی، بحارالانوار، مکان نشر: بیروت، سال ۱٤۰۳/ ۱۹۸۳.

۹٤. محمد عبدالحمید، تطور تفسیر القرآن، ناشر وزاره التعلیم العالی، بغداد، ۱٤۰۸ق

۹۵. مروزی، عبد الکریم بن محمد بن منصور، التحبیر فی المعجم الکبیر، محقق: منیره ناجی سالم، چاپ اول، ناشر: رئاسه دیوان الأوقاف، محل نشر: بغداد، سال ۱۳۹۵ هـ– ۱۹۷۵ م

۹٦. ________________، المنتخب من معجم شیوخ السمعانی، تحقیق: موفق بن عبدالله بن عبد القادر، چاپ اول، ناشر: دار عالم الکتب، محل نشر الریاض، سال ۱٤۱۷ هـ – ۱۹۹٦ م

۹۷. مزی، یوسف بن عبدالرحمن بن یوسف، تهذیب الکمال فی أسماء الرجال، محقق: د. بشار عواد معروف، چاپ اول، ناشر: مؤسسه الرساله، محل نشر: بیروت، سال ۱٤۰۰ – ۱۹۸۰

۹۸. مشهدی، میرزا محمد، کنز الدقایق، تحقیق مجتبی عراقی، چاپ اول

۹۹. مفید، ابوعبدالله محمد بن محمد بن نعمان، الإختصاص، محقق / مصحح: غفاری، علی‌اکبر و محرمی زرندی، محمود، ناشر:

الموتمر العالمی لالفیه الشیخ المفید، مکان چاپ: ایران؛ قم، سال چاپ: ۱٤۱۳ ق

۱۰۰. ______________________، اوائل المقالات فی المذاهب و المختارات، دارالکتاب الاسلامی، بیروت، ۱۹۸۳ م.

۱۰۱. ______________________، تصحیح اعتقادات الإمامیه، محقق / مصحح: درگاهی، حسین، ناشر: کنگره شیخ مفید، مکان چاپ: ایران؛ قم، سال چاپ: ۱٤۱٤ ق

۱۰۲. نصیر الدین طوسی، محمد بن محمد، قواعد العقاید (مع تعلیقات السبحانی)، حاشیه نویس: سبحانی تبریزی، جعفر، ناشر: موسسه امام صادق علیه‌السلام، محل نشر: قم، ص ۱۱۳–۱۱۷

۱۰۳. هاشمی، علی بن الحسین، وقعه النهروان أو الخوارج، مؤسسه المفید، محل نشر: بیروت لبنان

۱۰٤. هروی، أبو إسماعیل عبدالله بن محمد، ذم الکلام وأهله، محقق: عبدالرحمن عبد العزیز الشبل، چاپ اول، ناشر: مکتبه العلوم والحکم، محل نشر: المدینه المنوره، سال ۱٤۱۸ هـ – ۱۹۹۸ م